

# سازمانده کمونیست ۴۶

سردبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com 00447881885815 تماس با کمیته: sazmandeh.k@gmail.com خرداد ۱۳۹۰

- چرا در مجتمع های پتروشیمی ماهشهر و ایران خودرو  
تشکل مستقل کارگران ایجاد نشد؟ محمد فتاحی
- رضا رخشان چرا مورد نفرت چپ ضد رژیم است؟ محمد فتاحی
- ادامه بحث در باره سنت های غیر کارگری در سازماندهی  
توده ای کارگران اسد گلچینی - پاسخ به سوالات
- زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه شعری از منصور حکمت
- کمیته کمونیستی چیست؟ کورش مدرسی
- حزب کمونیست و عضویت کارگری منصور حکمت
- انقلاب در کشورهای عربی  
و تأثیر آن بر ایران کورش مدرسی

## چرا در مجتمع های پتروشیمی ماهشهر و ایران خودرو تشکل مستقل کارگران ایجاد نشد؟

محمد فتاحی

مدیرعامل زیر فشار تجمع های مستقل خود می بودند. اما خود را نداشتند، قادر به اتخاذ هزاران نفره کارگران خشمگین، همه ما میدانیم که سرکوب تشکل تصمیم واحد برای حمایت از آنها اعتصاب قدرتمند کارگران مجتمع های پتروشیمی ماهشهر که از بیستم فروردین ماه امسال شروع شد بعداز یازده روز با موفقیت های چشم گیر و پس از امضای به کارگران داد.

توافقنامه کتبی میان نمایندگان کارگران و نماینده ماهشهر در مجلس، فرماندار ماهشهر، رئیس اداره کار و امور اجتماعی این شهرستان و همچنین نمایندگان مدیریت این مجتمع به پایان رسید. در تاریخ جنبش کارگری ایران در دوره جمهوری اسلامی این اولین بار بود که نمایندگان رسمی دولت و کارفرما رسماً در یک نشست به دور از تهدید با نمایندگان مستقیم کارگران به مذاکره نشسته و سپس در یک توافقنامه کتبی امضای خود را کنار امضای نمایندگان مستقیم کارگران می گذاشتند و متعهد می شدند که با پایان اعتصاب کسی به اتهام شرکت در این حرکت اخراج خود را یا زندان نخواهد شد.

روز پنج شنبه 7/11/89 نیز در تجمع چند هزار نفره کارگران ایران خودرو در محل حادثه مرگباری که منجر به جان باختن و مصدومیت بیش از 20 تن از کارگران شد، کارگران 27 مورد از خواست های خود منجمله ایجاد شورای کارگری را به مدیرعامل شرکت ارائه داده و خواستار پاسخ شدند. در پاسخ، جناب

مدیرعامل زیر فشار تجمع های مستقل خود می بودند. اما خود را نداشتند، قادر به اتخاذ هزاران نفره کارگران خشمگین، همه ما میدانیم که سرکوب تشکل تصمیم واحد برای حمایت از آنها اعتصاب قدرتمند کارگران مجتمع های پتروشیمی ماهشهر که از بیستم فروردین ماه امسال شروع شد بعداز یازده روز با موفقیت های چشم گیر و پس از امضای به کارگران داد.

توافقنامه کتبی میان نمایندگان کارگران و نماینده ماهشهر در مجلس، فرماندار ماهشهر، رئیس اداره کار و امور اجتماعی این شهرستان و همچنین نمایندگان مدیریت این مجتمع به پایان رسید. در تاریخ جنبش کارگری ایران در دوره جمهوری اسلامی این اولین بار بود که نمایندگان رسمی دولت و کارفرما رسماً در یک نشست به دور از تهدید با نمایندگان مستقیم کارگران به مذاکره نشسته و سپس در یک توافقنامه کتبی امضای خود را کنار امضای نمایندگان مستقیم کارگران می گذاشتند و متعهد می شدند که با پایان اعتصاب کسی به اتهام شرکت در این حرکت اخراج خود را یا زندان نخواهد شد.

روز پنج شنبه 7/11/89 نیز در تجمع چند هزار نفره کارگران ایران خودرو در محل حادثه مرگباری که منجر به جان باختن و مصدومیت بیش از 20 تن از کارگران شد، کارگران 27 مورد از خواست های خود منجمله ایجاد شورای کارگری را به مدیرعامل شرکت ارائه داده و خواستار پاسخ شدند. در پاسخ، جناب

مدیرعامل زیر فشار تجمع های مستقل خود می بودند. اما خود را نداشتند، قادر به اتخاذ هزاران نفره کارگران خشمگین، همه ما میدانیم که سرکوب تشکل تصمیم واحد برای حمایت از آنها اعتصاب قدرتمند کارگران مجتمع های پتروشیمی ماهشهر که از بیستم فروردین ماه امسال شروع شد بعداز یازده روز با موفقیت های چشم گیر و پس از امضای به کارگران داد.

توافقنامه کتبی میان نمایندگان کارگران و نماینده ماهشهر در مجلس، فرماندار ماهشهر، رئیس اداره کار و امور اجتماعی این شهرستان و همچنین نمایندگان مدیریت این مجتمع به پایان رسید. در تاریخ جنبش کارگری ایران در دوره جمهوری اسلامی این اولین بار بود که نمایندگان رسمی دولت و کارفرما رسماً در یک نشست به دور از تهدید با نمایندگان مستقیم کارگران به مذاکره نشسته و سپس در یک توافقنامه کتبی امضای خود را کنار امضای نمایندگان مستقیم کارگران می گذاشتند و متعهد می شدند که با پایان اعتصاب کسی به اتهام شرکت در این حرکت اخراج خود را یا زندان نخواهد شد.

روز پنج شنبه 7/11/89 نیز در تجمع چند هزار نفره کارگران ایران خودرو در محل حادثه مرگباری که منجر به جان باختن و مصدومیت بیش از 20 تن از کارگران شد، کارگران 27 مورد از خواست های خود منجمله ایجاد شورای کارگری را به مدیرعامل شرکت ارائه داده و خواستار پاسخ شدند. در پاسخ، جناب

را اعلام کند و هم به قدرت تشکیلش از آزادی خود و تشکلهش اتکا به حضور این شبکه ها و نهاد و ضروری ارزیابی کرده "خودی" و ناتوانی در ایجاد کمیته و حقوق کارگران مرکزش دفاع رهبران کاردان و مبلغین و اند. آنگاه وظیفه وصل کردن و به کمیته کمونیستی کند و توان بیرون آوردن سازماندهان توانای کمونیست هم بافتن این شبکه ها و محافل و جمع کارگر کمونیست و در عین رهبرانش از زندان را هم داشته ممکن است. مسئله اینجاست که با رهبر امر کمیته است. حال رهبر و سازمانده و مبلغ اند باشد.

این ماتریال غنی ایجاد تحزب در کمیته های کمونیستی با شکل که توان رهبری در محل کار و این کار زمانی ممکن است که مراکز کارگری چگونه ممکن تعداد قابل توجهی از مراکز قدرتمند صنایع مهم همزمان با هم خفقان و سرکوب پلیسی در داخل قرار بگذارند و تشکل های خود و شرایط تبعید سازمان کمونیستی را در یک اقدام هماهنگ اعلام و ایجاد یک رابطه تشکیلاتی از آن وقت با استفاده از توان جمعی نزدیک بین کارگر کمونیست و به دولت و کارفرما تمایل کنند. حزب کمونیستی در ابعاد وسیع را چنین حالتی ما را به نیاز به تغییر ناممکن کرده است. اینجاست که در تناسب قوای سیاسی طبقاتی برای رفع مشکل و مانع وظیفه میرساند که در حالت اول و دوم این کار به عهده رهبران ممکن است. حالت دوم که متکی خود این رهبران اما با رابطه به یک شرایط بحرانی-انقلابی افتد. محفلی و شل و بی نظم و انضباط است، امروز در ایران وجود ندارد تا بر متن آن طبقه کارگر تشکل هایش را بدون ترس از سرکوب خشن اعلام کند. نتیجتا تشکل کارگر اگر نخواهد در انتظار تحول بماند، ناچار است با اتکا به زور سازماندهی شده و مستقیم خود شرایط ایجاد تشکل هایش را فراهم کند. اینهم برای تضمین رهبری در سطح همانطور که بحثش رفت در کارخانه و مرکز کار باید برای صورتی ممکن است که رهبران خود وظیفه تعیین کرده و نقشه و سننت و شیوه کار کمونیسم ایران خودرو و ذوب آهن و بقیه طبقه کارگر با اتکا به یک برنامه بریزد و سیاست اتخاذ کند. بورژوازی که آفتی بر دست پای سازمان حزبی- مخفی- کارگری ورود وظیفه و برنامه و کار نقشه به هم بافته شده و از اعمال قدرت مند به درون رابطه رهبران کمونیست کارگران یعنی حزب. ایجاد تشکل و امر سازماندهی در شرایط امروز ایران اما طبقه کارگر به دلایل متعددی که اینجا مورد بحث نیست، از تحزب در صفوف خود بی بهره است. با این حال همین امروز هزاران کارگر کمونیست و سوسیالیست در شبکه ها و محافل در مراکز کارگری حضور فعال دارند و مبارزات

مخفی برای رهبری در محل نام کاری انزوای سیاسی همین جمع "خودی" و ناتوانی در ایجاد کمیته کمونیستی است. کمیته کمونیستی رهبران کاردان و مبلغین و اند. آنگاه وظیفه وصل کردن و به جمع کارگر کمونیست و در عین حال رهبر و سازمانده و مبلغ اند رهبر امر کمیته است. مسئله اینجاست که با رهبر امر کمیته است. کمیته های کمونیستی با شکل که توان رهبری در محل کار و این کار زمانی ممکن است که مراکز کارگری چگونه ممکن تعداد قابل توجهی از مراکز قدرتمند صنایع مهم همزمان با هم خفقان و سرکوب پلیسی در داخل قرار بگذارند و تشکل های خود و شرایط تبعید سازمان کمونیستی را در یک اقدام هماهنگ اعلام و ایجاد یک رابطه تشکیلاتی از آن وقت با استفاده از توان جمعی نزدیک بین کارگر کمونیست و به دولت و کارفرما تمایل کنند. حزب کمونیستی در ابعاد وسیع را چنین حالتی ما را به نیاز به تغییر ناممکن کرده است. اینجاست که در تناسب قوای سیاسی طبقاتی برای رفع مشکل و مانع وظیفه میرساند که در حالت اول و دوم این کار به عهده رهبران ممکن است. حالت دوم که متکی خود این رهبران اما با رابطه به یک شرایط بحرانی-انقلابی افتد. محفلی و شل و بی نظم و انضباط است، امروز در ایران وجود ندارد تا بر متن آن طبقه کارگر تشکل هایش را بدون ترس از سرکوب خشن اعلام کند. نتیجتا تشکل کارگر اگر نخواهد در انتظار تحول بماند، ناچار است با اتکا به زور سازماندهی شده و مستقیم خود شرایط ایجاد تشکل هایش را فراهم کند. اینهم برای تضمین رهبری در سطح همانطور که بحثش رفت در کارخانه و مرکز کار باید برای صورتی ممکن است که رهبران خود وظیفه تعیین کرده و نقشه و سننت و شیوه کار کمونیسم ایران خودرو و ذوب آهن و بقیه طبقه کارگر با اتکا به یک برنامه بریزد و سیاست اتخاذ کند. بورژوازی که آفتی بر دست پای سازمان حزبی- مخفی- کارگری ورود وظیفه و برنامه و کار نقشه به هم بافته شده و از اعمال قدرت مند به درون رابطه رهبران کمونیست کارگران یعنی حزب. ایجاد تشکل و امر سازماندهی در شرایط امروز ایران اما طبقه کارگر به دلایل متعددی که اینجا مورد بحث نیست، از تحزب در صفوف خود بی بهره است. با این حال همین امروز هزاران کارگر کمونیست و سوسیالیست در شبکه ها و محافل در مراکز کارگری حضور فعال دارند و مبارزات

در امر ایجاد این کمیته ها یک مسئله مهم لازم به تذکر است؛ رهبر کارگری در پتروشیمی و سننت و شیوه کار کمونیسم ایران خودرو و ذوب آهن و بقیه بورژوازی که آفتی بر دست پای کارگران کمونیست است، موجب میشود کارگرانی که دست به اقدام تشکل و امر سازماندهی در یک تکان اجتماعی و هماهنگ برده اند، به جای کمک به اتحاد رهبران کمونیست کارگران سراغ جمع کردن هم عقیده ها و "خودی" ها رفته و از این طریق بهترین رهبران کمونیست کارگران را از دایره جمع خود قیچی کرده یا به درون خود را ندادند. اولین ضرر چنین شیوه

از سایت کمیته سازمانده

دیدن کنید:

[www.sazmandeh.com](http://www.sazmandeh.com)

## رضا رخشان چرا مورد نفرت چپ ضد رژیم است؟

محمد فتاحی

یکبار دیگر رضا رخشان مورد هجوم فحاشان کمونیسم بورژوایی ایران قرار گرفته است؛ بهانه اخیر پیام زیر است. بعد از مطالعه آن به علل حملات به وی می پردازیم:

### به سندیکاهای کارگری فرانسه

رفقای عزیز،

مطلع شدیم که سندیکاهای کارگری فرانسه در تاریخ ۹/ژوئن/۲۰۱۱ در مقابل سازمان جهانی کار برای حمایت از کارگران زندانی در ایران آکسیون اعتراضی بر پا خواهند کرد تا بدین شکل حمایت خود را از مبارزات بر حق کارگری در ایران که هدفی انسانی و در راستای نیل به اهداف طبقاتی خود می باشد را اعلام نمایند. این اقدامی قابل ارج است و من مایلم مراتب تشکر خود را از این اقدام انسانی و کارگری به اطلاع شما برسانم. همبستگی کارگری شما قطعاً از جنبه معنوی و انسان دوستانه مفید و مایه دلگرمی ماست و از این بابت ما از شما سپاسگزاریم. با این همه فرصت را غنیمت دانسته و به اطلاع شما می رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دوستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می شود. بسیاری از کسانی که با ارسال پیام به شما سندیکاهای فرانسه با شما اظهار دوستی می نمایند، در داخل ایران خود نه تنها در ایجاد سندیکاها و اتحادیه های محیط کار فعال نیستند، بلکه در حد توانشان در مقابل سندیکاهای موجود به کارشکنی نیز می پردازند. حتماً برای شما نیز روشن است که کارگران ایران باید با توان و نیروی تشکلهای خود

مشکلاتشان را حل نمایند و برای تحقق مطالباتشان که همانا دستیابی به یک زندگی انسانیست، بکوشند. بسیار از شما سپاسگزار خواهیم بود اگر که در کنار محکوم نمودن سیاستهای ضد کارگری در ایران، نفوذ معنوی خود را برای تقویت تشکلهای درون محیط کار به کار بگیرید و ضرورت ایجاد سندیکاها و اتحادیه های مستقل را نیز به دوستان ایرانی خود گوشزد کنید. با امید به روزی که کارگران ایران بر پراکندگی و ضعف کنونی خود غلبه نمایند و خود دست در دست شما به حمایت از کارگران سایر کشورها برخیزند.

با درودهای رفیقانه  
رضا رخشان  
رئیس هیأت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه  
تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۱۱

شاید اگر من جای رضا رخشان بودم، اعتراض به آنها که ایشان دوست داران ظاهری طبقه کارگر می نامد را جای دیگری و در فرصت زمانی دیگری طرح میکردم. با این حال کار ایشان مورد انتقاد من نیست. ایشان دردی را احساس میکند که فکر میکند جای دیگری برای طرح آن نیست. ایشان می بیند که فعالین سندیکایی ایران در مقاطع مختلف مورد حملاتی قرار میگیرند که قلب نه فقط آنها که هر انسان شریفی را به درد می آورد.

در مقابل پیام ایشان تا لحظه نوشتن این سطور سه مقاله به امضای آقایان امید زارعیان از فعالین پر شور "ضد سرمایه داری" و از خانواده محسن حکیمی، ناصر اصغری از حزب کمونیست کارگری و علی جوادی از حزب اتحاد در سایت منتشر شده و لینک همه در پایان این

جامعه برای نابودی مناسبات استثمارگر و لغو کار مزدی است. یک مخالف سرسخت انقلاب کارگری است. ... ایشان در جواب ادعای رضا رخشان که امثال اینها مخالف ایجاد سندیکا هستند گستاخانه زبان باز میکنند که: رضا رخشان دروغ میگوید... تاکنون هیچ گرایش کمونیستی و کارگری هیچ تبلیغاتی علیه شکل گیری سندیکا و تشکیلات مستقل کارگری و یا "تبلیغات ضد سندیکایی" و "کارشکنی" نکرده است..."

از نابوری ادعای آقای جوادی سری به سایت حزب ایشان زدم و متوجه شدم رفیق او خاتم نسرین رمضانعلی در مصاحبه ای در مورد سندیکای هفت تپه نوشته است: با تشکیل سندیکا ما شاهد بودیم اعتراضات کارگران هفت تپه فروکش کرد و پراتیک هر روزه این سندیکا کرنش و عقب نشینی بود و کارگرانی که تا دیروز می توانستند با فروختن ماشینهای تولیدی بالاخره بخشی از حقوق خود را بازپس بگیرند، این حرکت هم در نیمه تعطیل شد."

متوجه میشویم که درد اینها همانطوری که در مصاحبه مذکور به تفصیل آمده از زمان تشکیل سندیکاست. این درد مشترک کمونیسم بورژوایی ایران است و تکیه های نوع آقای جوادی فقط دروغگوی اصلی را عیان تر به ما نشان میدهد. به این نکته باز خواهیم گشت.

بباید فرض بگیریم نکته مطرح شده در پیام رضا رخشان به سندیکاهای فرانسه نادرست و از سر بیدقتی نوشته شده است. رضا رخشان برعکس سنت این چپ، در گذشته انتقادات وارده به خود، حتی اگر لحن خصمانه داشته را صمیمانه پذیرفته و علناً نوشته است. در توضیح مقاله اش در مورد یارانه های ایشان بسیار متواضع مینویسد "بعضی از نویسندگان منتقد مقاله نظرات سیاسی و ایدئولوژیک من در رابطه با موضوع را نقد کرده اند که با وجود حملات غیر منصفانه حاوی نکات

دومی فراخوانی است به رضا رخشان تا به اعتراض به جمهوری اسلامی بپیوندد! این یکی محترمانه تر ایشان را افشا میکند که به جمهوری اسلامی اعتراض ندارد. و البته این کار معتدل ترین افشاگری علیه ایشان است چون رفقای همین نویسنده قبلاً رضا رخشان را به عنوان هوادار احمدی نژاد به جامعه معرفی کرده بودند.

مقاله سومی که به قلم طلایی علی جوادی نوشته شده ادامه ادبیات و لحن ایشان و این چپ مالیحولیا خطاب به امثال رضا رخشان است و مینویسد: "شرم آور است!... تاکنون بارها بر نقش "موثر" سندیکای هفت تپه در تقلیل و کاهش اعتراضات کارگری در محیط کار مورد نظرشان تاکید کرده است. ایشان مخالف سرسخت تحول بنیادی در

مثبت و قابل فکری هم هستند. از این تقدما تشکر میکنم و امیدوارم فرصت آن را پیدا کنم و به آن‌ها پاسخ دهم." گیرم این یکی هم جزو همان اشتباهات است. مگر همین آقای جوادی به سبک هم سخنان خود مداوما پرت و پلا منتشر نمیکنند؟ اگر قرار باشد در مقابل هر ادعای نادرست ایشان یک "دروغ میگوید" به سبک توهین ایشان به رضا رخشان جواب باشد، انصافا هفته ای چند بار "دروغ میگوید" شایسته اوست؟ بعلاوه این چه نوع دوستی با طبقه کارگر است که از سرفراط در دفاع از منافع آن، رهبرانش با این ادبیات سخیف مورد توهین و بی حرمتی قرار بگیرند؟

خصوصا با شخص رضا رخشان نزد این چپ بورژوازی به دلایلی که بعدا میگویم، ویژه تر است؛ زمانی که دیدند اتهام احمدی نژادی بودن ایشان مشکلی برایش ایجاد نمیکنند، کادر حزب کمونیست کارگری، آقای سعید صالحی نیا ایشان را افشا کرد که دنباله رو خط کورش مدرسی است؛ عین کاری که بعضی از پروکاتورها پلیس امنیتی جمهوری اسلامی زمان خود علیه بعضی از رهبران دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میکردند؛ اینها میدانند کسی که در ایران زندگی میکند در مقابل چنین "منتقدینی" زبانش به قدرت زور بسته است. میدانند فعالین سرشناس در مقابل چنین اتهامات امنیتی باید احتمالا به وزارت اطلاعات توضیح دهند و بازجویی شوند. حزب کمونیست کارگری با این اتهام اگر توافق نمی داشت رسما از نه فقط رضا رخشان که علنا از همه به خاطر پرتاپ اتهام امنیتی به یک رهبر کارگری در داخل کشور معذرت میخواست. سیاست این نوع جریانات روشن است؛ اتهامات و فحاشی‌ها را به کادرهای شان می سپارند، خودشان هم به امضای حزب با قیافه بهداشتی ظاهر میشوند و ظاهرا در ملا عام مدعی حمایت از سندیکا و رهبران و فعالینش. زمان خود حزب کمونیست ایران (کومه له)

هم در مقابل اتهامات امنیتی عضو رهبری اش به منصور اسالو از معذرتخواهی چشم پوشید و زمانی هم اسالو دو هفته بعد و به اتهامات مشابه زندان رفت، اینها اطلاعیه رسمی داد که از ایشان حمایت می فرمایند! جریان نئوتوده ای آذرین- مقدم همراه کادر کومه له حزب کمونیست زمان خود سیاه بر سفید نوشتند و تهدید کردند که "هواداران آمریکا" در میان فعالین کارگری را به "جامعه" معرفی میکنند که صدای سندیکای شرکت واحد طی یک اطلاعیه در آمد و به تهدید امنیتی اعتراض کرد. همین منصور اسالو که زندانی شدنش سوژه ای برای صدور اطلاعیه های همین نوع چپ است، چهارسال پیش، چند هفته قبل از زندانی شدنش، زمانی که برای شرکت در کنفرانس کنفدراسیون اتحادیه های ترانسپورت به اروپا سفر کرد، آقای فرهاد شعبانی عضو رهبری کومه له (حزب کمونیست ایران) ایشان را و سفر و ماموریت او به خارج کشور را مشکوک به رابطه با وزارت اطلاعات ایران و سازمانهای جاسوسی آمریکا ارزیابی کرد. در کنار افشاگری ایشان البته چپ های بی نام و نشان دیگری هم از همان سنت سیاسی و دقیقا مثل امروز افشاگری های به قول خودشان وزین تری کرده و در این راه سنگ تمام گذاشتند. بقیه خانواده این چپ ها در مقابل این ترور شخصیت و توهین به فعالیت و فداکاری های اسالو سکوت رضایت بخشی کردند. اینها در پرونده این چپ در برخورد به رهبران سندیکایی ایران موجود است. تهدیدات امنیتی و فحاشی های کمونیسم بورژوازی همیشه زمانی گل کرده که رهبران کارگری تره برای سیاست های آنها خرد نکرده و با آهنگ سیاسی آنها پیش فنگ و پافنگ راه نیانداخته اند.

#### علل این خصومت ها چیست؟

حالا که خصومت این چپ با سندیکا و فعالین آن روشن شد باید پرسید که علت چیست؟

یک علت این خصومت سیاسی است و دومی طبقاتی و سومی ایدئولوژیک. از سوی شروع کنم؛ کمونیسم بورژوازی ایران از روی تعصب دینی و خلوصیت ایدئولوژیک هوادار سازماندهی شورا و جنبش مجمع عمومی است. تاریخ سه دهه اخیر این چپ شعار شورا و مجمع عمومی میدهد و آخر سر هر دو تشکل توده ای کارگری که در سال های اخیر محصول مبارزات و فداکاری های این طبقه در دو مرکز مهم بوده اند، هر دو نه از جنس شورا بلکه از جنس سندیکا و اتحادیه اند. نتیجتا این نوع تشکل ها از زاویه ایدئولوژیک مورد پذیرش این چپ نیستند. به همین دلیل حرکات آنها به قدرت ذره بین زیر نظر است تا امکانی برای افشای ماهیت "بورژوازی" آنها و کشف روابط آنها با پلیس امنیتی و دولت و سرمایه داران پیدا شود. این چپ ماهیت سیاسی سندیکاهای کشورهای غربی و فساد موجود در رهبری آنها را شاهد میگیرد تا بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی اقتصادی اجتماعی حکم ایدئولوژیک دهند که سندیکالیست و سندیکا در ایران هم از همین جنس است. در عرصه مسائل زنان هم همین نگرش فعال فمینیست در ایران را کنار فمینیست های مرتجع در غرب میگذارد تا به این بهانه مبارزه شان علیه وحشیگری های حاکم بر سرنوشت زنان در ایران را تخطئه کند. عقاید ایدئولوژیک و مذهب این چپ مانع از دیدن واقعیت های مربوط به شرایط تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی است. لذا رهبر کارگری فداکاری که برای ایجاد تشکل در زیر حاکمیت نوع دولت ایران خطر کرده و از جان مایه گذاشته است را با الیت حاکم بر اتحادیه و سندیکاهای غرب که بعضا خود جزو سهامداران بزرگ اند را یکی میگیرند و هر دو را با یک شمشیر میزنند. نتیجتا امثال رضا رخشان و منصور اسالو اگر نوبتی

توسط دولت سرمایه داران به خاطر سازماندهی طبقه شان زیر شکنجه و زندان میروند، نوبتی هم زیر افشاگری چپ بورژوا به اتهام همکاری با همان دولت سرمایه داران قرار میگیرند. از این زاویه فعالین کارگری سازمانده سندیکا واقعا زیر فشارند. رضا رخشان در نامه اش به سندیکاهای فرانسه به همین درد اشاره دارد. همین نگرش ایدئولوژیک بورژوازی و خصومت عمیق با سندیکاهای فعالین آن است که اینها را در تشخیص علل افت مبارزات شرکت واحد و هفت تپه کور میکند و در ارزیابی از نتایج کار، کارکرد سندیکاهای این بخش ها و نه جمهوری اسلامی و سرکوبش را مقصر می بیند. اینها اگر کمونیست های هوادار راستین طبقه کارگر بودند، به خود می گفتند که غیبت حزب کمونیستی در این جنبش یک عامل اصلی در نبود اتحاد سراسری و تفرقه و ضربه خوردن این تشکل ها و مبارزات کارگری است و برایش تقلایی میکردند.

#### علت دیگر این خصومت سیاسی است:

کمونیسم بورژوازی ایران یک حرکت ضد رژیم صرف است. اینها عاشق شلوغ کردن های علیه رژیم اند. تاریخا اینها جوانان پا به سن گذاشته هوادار دمکراسی بورژوازی در کشور، ولی با عناوین ایدئولوژیک چپ و کمونیستی اند. مشکل اینها اساسا با حکومت استبدادی و نه طبقاتی و استثمارگرانه است. به همین دلیل معضل اینها با جمهوری اسلامی اسلامیت این رژیم و جنبه سرکوبگرانه آن است، نه سرمایه داری بودن آن. به همین دلیل همراه و دنباله رو هر جنبشی اند که اینها را به آرزوهای شان نزدیک تر کند؛ هواداری دسته جمعی کمونیسم بورژوازی ایران از جنبش سبز که جنبش سرمایه داری لیبرال ایران است از همین زاویه است. دل اینها خوش بود که عاقبت نماز جمعه های رفسنجانی و عاشورا و تاسوعا به

انقلاب اینها و آرمان های اینها جامعه عمل میپوشاند. عشق اینها به نجات از جمهوری اسلامی و پایان زندگی طولانی در تبعید متاسفانه برای بعضی از اینها نوعی مشکل اجتماعا روحی روانی تولید کرده است، طوری که حتی جمع شدن مردمانی در یک خیابان تهران به دور مثلا یک واقعه غیر سیاسی را هم تمایل دارند حرکتی سرنگونی طلبانه گزارش کنند. نتیجتا تحلیل اینها از زمین و زمان مسائل این جامعه به امر سرنگونی منتهی میشود. از نظر اینها بالا رفتن دستمزد کارگر تا حق ایاب و ذهاب زمانی تحقق یافتنی است جمهوری اسلامی سرنگون شده است. اینها از این راه تلویحا به کارگر میگویند مبارزه اقتصادی برای مطالبات شان بیهوده بوده و جز اقدام برای سرنگونی بقیه تقلاها بی ثمر است. در تحلیل اینها رژیم در یک قدمی سرنگونی و فقط منتظر یک تلنگر است. نه فقط این بلکه کسی که چنین تحلیل های مایخولیایی ندارد را بعید نیست مدافع جمهوری اسلامی و همکار وزارت اطلاعات ارزیابی نکنند. مثلا تحلیل امثال رضا رخشان از مسئله یارانه ها بن بست جمهوری اسلامی را نتیجه نمیداد و با این چپ یکی نبود. این موجب شد فعالین این سنت فورا او را هوادار جمهوری اسلامی معرفی کنند. یا امثال او که خوشبختانه در ایران ایدا کم نبودند، برای جنبش بورژوازی لیبرال ایران در دوره بعد از انتخابات تیره خرد نکردند. اینها کافی بوده اند تا چنین رهبرانی مورد خصومت و توهین و بی حرمتی فعالین کمونیسم بورژوازی ایران قرار بگیرند و زمانی که افشاگری های شان را کافی ندانسته اند تهدیدات امنیتی وابسته به این و آن را هم به آن اضافه کرده اند.

در همین چهارچوب یک علت خصومت شان از موضع ضد رژیمی گری است. اینها از این زاویه نگران اند که سندیکا ابزار مناسب آنها برای مبارزه ضد رژیمی و پیش فنگ پافنگ سیاسی آکسیون اینها نباشد. به همین دلیل آنجا که با فعال

سندیکایی ضد رژیم روبرو میشوند، برخوردشان متفاوت و خصومت ایدئولوژیک جایش را به رفاقت و حمایت میدهد.

و بالاخره علت سوم طبقاتی است. این یکی تحلیل و تفسیر بردار نیست. کسی که شاهد و مدرک میخواهد ادبیات و لحن مورد استفاده همین علی جوادی در برخورد با سیاستمداران طبقات بالا در اپوزیسیون جمهوری اسلامی را با ادبیات و لحن ایشان در جدل با امثال رضا رخشان را مقایسه کند. نسبت به اولی ها محترمانه کراواتش را می بندد و مودب تکلم میکند. زمانی هم به امثال رضا رخشان می رسد کراواتش را باز کرده و دست هرچه مدیر و کارفرمای گستاخ را از پشت می بندد. ایشان را نمونه آوردم چون از دیگر فحاشان شناخته شده تر است.

این را میدانیم که هیچ بنی بشری در دنیا رسما و علنا خود را ضد کارگر یا نماینده سرمایه داران برای استثمار کارگر معرفی نکرده است. نتیجتا نمیتوان ادعاهای این و آن در مورد هویت سیاسی خود را معرف هویت شان دانست. باید عمل و نقش و جایگاه اجتماعی اینها را دید و قضاوت کرد. بعلاوه طبقات اجتماعی در جامعه در شکل جنبش های اجتماعی در مقابل هم و در جامعه خود را نشان میدهند و به میدان کشمکش های سیاسی اجتماعی پای می نهند. نتیجتا به جای باور به ادعای این و آن، جنبش های سیاسی مورد حمایت اینها در جامعه را باید معیار دید. ظاهر امر همه آنها که به خود کمونیست و سوسیالیست و چپ میگویند مخالف سرمایه داری و هواداری رهایی طبقه کارگر اند. باور به چنین ادعاهایی یک خودفریبی آشکار است. به جای این باید سراغ جنبش های مورد حمایت اینها در جامعه رفت. در همین یکی دو سال اخیر جنبش ایدال و مورد حمایت این چپ که بنابر هویت های ایدئولوژیک شان عناوین مختلف عوامفریبانه بر آن نهاده بودند، همانی

بود که یک سرش رفسنجانی و موسوی و خاتمی بود و سر دیگرش ناسونالیست ها و فاشیست های ترک و کرد و سلطنت طلب و جمهوریخواه و مجاهد و احزاب توده و اکثریت. دسته جمعی اینها آرزو داشتند طبقه کارگر همراه اینها در عاشورا و تاسوعا سینه زنی کند و برای انقلاب اینها مثل انقلاب 57 اسباب قدرت دیگران شود. این امر به هر دلیل خوشبختانه نزد این صف ملون فقط یک آرزو ماند. خصومت اصلی این سنت در همین واقعیت طبقاتی نهفته است.

**در خاتمه**

امثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوازی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر بیخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود فرامیخواند و نتیجه اش دوری هر روز بیشتر این طبقه از این نوع کمونیسم است. نه تنها این، این چپ با این دسته گل هایش امکان دوری بخشی از فعالین کارگری از کمونیسم را هم فراهم کرده است. فراموش نمی کنیم رهبران سندیکای هفت تپه بعد از ایجاد سندیکای شان زیر فشار و گل کاری های همین نوع چپ و توسط جریان سابق علی جوادی، حزب کمونیست کارگری اعلام کردند که اصلا کمونیست نیستند. در امر ایجاد تشکل هیچ رهبر و فعال کارگری نباید یک لحظه در مورد تمایل خود به هر نوع تشکلی که مناسب میدانند تردید به دل راه دهد. این چپ در بهترین حالت نمیتواند معلم خوبی برای ایجاد تشکل کارگری و رهبر کارگری در محل باشد. اگر این سنت سیاسی کاره ای بود، لایب در سی سال گذشته در یک فرصت تشکل های

مد نظر خود را می ساخت. اگر در این کار ناتوان بوده است، حق ندارد و نمیتواند در مقابل سندیکا سازان از موضع موعظه گر و امر و نهی کن ظاهر شود. تنها رهبران کارگری در محل صلاحیت تشخیص تناسب قوا و اتخاذ تاکتیک مناسب برای ایجاد تشکل را دارند. لذا در این کار نباید هیچ مصلحت سیاسی ایدئولوژیک این و آن را وارد تصمیم خود در محل کنند. به منافع طبقه خود چشم بدوزند و همه دنیا را از احزاب و سیاست گرفته تا جنبش های سیاسی و اجتماعی و همچنین امر تشکل را از همین زاویه منافع طبقاتی کارگر ببینند. اگر میتوانند مجمع عمومی برگزار کنند، چه بهتر و بکنند، اگر ایجاد سندیکا و اتحادیه و صندوق و تشکل دیگری را راحت تر و سهل تر و شدنی تر می یابند، همان کنند. نتیجتا رهبر کارگری در پتروشیمی و ذوب آهن و خودروسازی ها اگر فکر میکنند ایجاد سندیکا برای شان سهل تر است، جا دارد بدون درنگی همان کنند که در محل تشخیص میدهند و فشار ایدئولوژیک و توهین و اتهامات کمونیسم بورژوازی به خاطر ایجاد سندیکا را بی محل بگذارند.

لینک افشاگری ها، فحاشی ها و اتهامات علیه رضا رخشان از طرف فعالین کمونیسم بورژوازی که در این مقاله به آنها اشاره شده است:

[http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post\\_598.html](http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post_598.html)

[http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post\\_574.html](http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post_574.html)

[http://wupiran.org/nashryeh\\_HTML/NO\\_205/haft%20tape-goftego%20ba%20nasrin%20ramazanali-1.html](http://wupiran.org/nashryeh_HTML/NO_205/haft%20tape-goftego%20ba%20nasrin%20ramazanali-1.html)

[http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post\\_525.html](http://www.azadi-b.com/J/2011/06/post_525.html)

<http://www.rowzane.com/fa/articles-archiev/80-saeed-salehi/5170-1389-09-26-13-18-15.html>

## ادامه بحث در باره سنت های غیر کارگری در سازماندهی توده ای کارگران

اسد گلچینی

پاسخ به سوالات رفیق رضا کمانگر

بحث و مقالات منتشر شده در شماره های قبلی نشریه سازمانده کمونیست در مورد تشکل های توده ای کارگران و سنت های غیر کارگری توانسته است بحث و سوالاتی را طرح کند. ما از این بحثها استقبال میکنیم. رفیق رضا کمانگر در این باره تعدادی سوال فرستاده اند. ضمن تشکر از رفیق رضا کمانگر دیگر رفقای علاقمند و دست اندرکار را به ادامه این بحث فرا میخوانیم.

**رضا کمانگر: شرایط جامعه ایران در زمینه سازی و یا تحمیل شرایط برای تشکیل تشکل هایمانند "اتحادیه آزاد کارگران ایران" و "کمیته های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" یا هر تشکل دیگر چگونه ایجاد شده است؟**

**اسد گلچینی:** من فکر میکنم تاکید بر شرایط جامعه ایران و تحمیل شرایط و مسایلی از این قبیل برای نشان دادن مقبولیت و توجیه کردن فعالیت تشکل های فعالین کارگری موجود است. برجسته کردن شرایط نه تنها برای این فعالیت ها بلکه برای هر اقدام و فعالیتی از برگزاری مراسم اول ماه مه تا انقلاب کارگری بنوعی تسلیم شدن به اوضاع خودبخودی و در واقع تن دادن به وضعیت موجودی که برای طبقه کارگر و کمونیستها ایجاد کرده اند است و هم بشدت عنصر فعالیت آگاهانه و سنت مبارزاتی کارگری را نادیده میگیرد. سنت فعالیت سیاسی ما پر از این نوع بر خلاف جریان اب شنا کردن است. در مورد تشکل های موجود فعالین

هم همین مساله صدق میکند. مساله آن سنت مبارزاتی کارگران است که کمونیستها و کارگران کمونیست میخواهند در جنبش کارگری و در اتکا به واقعیت مبارزه و مکانیزم درونی خود کارگران داشته باشند. بحث بر سر شرایط در هر مقطع نمیتواند ما را مستقیماً به جواب جایگاهی که این چنین تشکلهای در میان کارگران و فعالینی از کارگران دارد برساند چرا که در یک جامعه سرمایه داری و در جامعه ای استبدادی همیشه شرایط به نفع کارگران و کمونیستها نیست. حرکت از این زاویه میتواند هر نسخه ای از جنبش های موجود بورژوازی و غیر کارگری را به کارگران تحمیل کند. مثلاً قبول و دنباله روی از جنبش سبز که جنبش بخشی از سرمایه داری طرفدار روابط و مناسبات اقتصادی و سیاسی لیبرال تری در جمهوری اسلامی با حفظ نظام است میتواند تحت عنوان آشنای "شرایط فعلاً همین را میطلبد! به کارگران و جامعه تحمیل شود. چپ های هم جنبش اینها هم سراغ کارگران و مردم آزادیخواه میروند و آنها را میخواهند بسیج کنند تا به این جنبش نیرو بدهند. یا اینکه خانه کارگر و شوراهای اسلامی مدعی هستند که شرایط همین را اقتضا میکند که دنبالش هستند و چنانچه از جانب کارگران حق طلبی مانند شرکت واحدی ها شورای اسلامیشان منحل شود و شرایط آنها را دیگر نپذیرند، چاقو به دست آماده بریدن زبان رهبران این کارگران میشوند و نمونه های دیگری از این دست. شرایط هیچگاه نمیتواند و قاعدتاً نباید برای کمونیستها نسخه دست کشیدن از آنچه زاویه نقد آنها به جامعه سرمایه داری و نحوه مبارزه با این نظام و بکارگیری مکانیزم های واقعی و اجتماعی در مبارزه با آن است باشد. میخواهم بگویم که اهمیت قائل شدن برای شرایطی که به جامعه و طبقه کارگر و کمونیستها تحمیل شده است آنها را به تخفیف دادن در نقد و مبارزه و سازماندهی مبارزه اشان محکوم نمیکند، اشکال این مبارزات همیشه میتواند تغییر کند اما اساس نقد و مدت و تاکتیک ما در کوچکترین حرکت میتواند دیده شود. بگذارید با این مثال ها ادامه بدهم که کمونیستها برای سازماندهی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر صرفاً با رد نظام و شرایط های تحمیلی قادر به تمیز دادن خود از گرایشات دیگر بورژوازی و خرده بورژوازی و غیر کارگری هستند. تجربه خود ما در جنبش کارگری و کمونیستی ۳۰ سال گذشته همین بوده است و کمونیزم کارگری منصور حکمت بر این بستر توانست بار دیگر کمونیزم های بورژوازی تا آن زمان و تفاوتش را با مارکسیسم و کمونیزم کارگری نشان بدهد. امروز هم جنبش و حزب ما بدون نگاه نقادانه از زاویه سنت کارگری و کمونیستی نمیتواند گرایشات مختلف و مانع در سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر را به کمونیستها و رهبران و فعالین بشناساند. اگر بنا بر این باشد که شرایط تحمیلی بر جامعه از طرف حاکمیت زمینه ساز فعالیت کارگران و کمونیستها باشد فقط میتواند جنبشهایی از جنس حزب توده و جنبش سبز که قسمت اعظم چپ ها را با خود برد منجر شود و یا خانه کارگر و شوراهای اسلامی را به کارگران تحمیل کند. میخواهم با این نمونه ها نشان دهم که این شرایط تحمیلی نیست که زمینه ساز و یا تحمیل کننده تشکل هایی مانند "اتحادیه آزاد کارگران" و یا "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و یا کمیته پیگیری و امثالهم است. مساله بر عکس است. مساله این است که این سنت ها و سیاست ها و فعالیتهای مبارزاتی معین طبقات غیر کارگر است که خود را به کارگران و بخشی از فعالیتهای تحمیل میکنند و یا حداقل برای سالها میتوانند به مساله آنها تبدیل کنند. در همین زمینه راه حل سنت های مختلف در درون کارگران درست در مقطع و شرایط معینی (یعنی در سال 1383 در ایران) دو پاسخ متفاوت را ارائه داد کارگران و فعالین و رهبران آنها دو راه حل مختلف را در پیش گرفتند. تشکل های فعالین کارگر دنبال درست کردن تشکل هایی تحت عنوان کمیته های هماهنگی و پیگیری برای ایجاد تشکل های کارگری میروند و

**رضا کمانگر: آیا این شرایط تحمیلی به جامعه و به فعالین کارگری نیست؟**

معنی نیست و بهمین دلیل نماینده منفعت امروز و فردای کارگران نیستند در نبود یک سنت و سبک کار کارگری و کمونیستی، سالها میتوانند این زندگی را ادامه بدهند.

**رضا کمانگر: جای یک فعال کارگری اخراج شده از شرکت نفت و یا از هر نقطه دیگر از مراکز کارگری کجاست؟ چه کاری باید بکند؟ این فعال مسائل کارگری اخراج شده اصلا جزء کدام قشر از جامعه است؟**

**اسد گلچینی:** کارگر بیکار و شاغل، متاهل و مجرد، مرد و زن خانه داری که در خانه بدون دستمزد به کار شاق خانه مشغول است، فرزندان، اینها همه جز طبقه کارگرند. چند میلیون بیکار در جامعه هست که بطور قطع اکثریتش را کارگران تشکیل میدهند. راه حل بیکاران طبقه کارگر، مانند معنادان در طبقه کارگر، مانند تن فروشان هم طبقه ما، مانند خانه داران طبقه کارگر، همه و همه معضل طبقه ماست. بیکاری که امروز رفیق کارگر نفت ما را شامل شده است همزمان چند میلیون نفر دیگر را هم شامل شده است. این معضل طبقه کارگر است، این معضل کارگران مبارز و رهبران کارگری است که میخواهند کارگران و هم طبقه ای هایشان را از پراکندگی در بیاورند، این کار کارگران کمونیست است که باید این تفرقه و شکاف ها را ببینند و برای رفع آنها راه حل داشته باشند. این را شما هم میدانید که امروزه بسیاری از کارگران بر اثر نوع قراردادهایی که بسته اند تامین درست و حسابی ندارد و این شرایط در میان بخش قابل توجهی از کارگران وجود دارد راه حل چیست؟ در درجه اول کارگران شاغل میتوانند برای این معضل کاری بکنند و کلید این مشکل دست آنهاست مانند بسیاری مسایل دیگر. کارگر شاغل در مهمترین مراکز کار که نبض اقتصاد سرمایه داری را در دست دارند و اهرم قدرتمندشان همین است میتوانند و قدرتشان را دارند که شرایط کار و قانون کار و مطالبات طبقه کارگر را به دولت و سرمایه داران تحمیل کنند. کارگران اما برای این

مساله را روشن کنیم که در کشورهای غربی که استبداد نیست و دیکتاتوری کشورهای شرق وجود ندارد، کشورهایی مانند ترکیه و آلمان و انگلیس و سوئد و فنلاند و ... چرا کارگران کمونیست و سوسیالیست قادر به رهبری تشکل های کارگران نیستند؟ چرا تشکل های کارگری در اینجا نتوانسته است مستقل از احزاب بورژوایی این کشورها باشد؟ آیا در این کشورها استبداد و شرایط تحمیلی به جامعه و کمونیستها یش موجب این شده است؟ چرا طبقه کارگر انگلستان هنوز که هنوز است حزب کارگر که نویتی در راس کشوری سرمایه داری و امپریالیستی قرار دارد را انتخاب کرده است؟ چرا در سوئد همین روال است و در آلمان همین و الا آخر؟ این را ما باید جواب بدهیم که آیا سرکوب و استبداد مانع این است که کمونیستها در این کشورها طبقه کارگر را سازماندهی نکنند؟ تاثیر کمونیستها بر مبارزات و تشکل کارگران در این کشورها چرا صفر است؟ واقعیت این است که سنت مبارزه چپ و فعالیت های متناسب با آن مارکسیستی نیست و کمونیستی و اجتماعی نیست که به طبقه کارگر مربوط باشد. هدف این چپ و جنبش هایش اساسا معطوف به جنبش های خرده بورژوا و جمع کردن آنها است تا اتحاد بین کارگران کمونیست و دفع پراکندگی در میان رهبران و فعالین آنها. سرنوشت تاکتونی همه این چپ هاو موقعیت طبقه کارگر در همه جا این را نشان میدهد و مادر ایران هم نمیتوانیم مستثنی باشیم. شکست و بن بست این چپ ها و کمونیستها در ایران و در اروپا نه ناشی از شرایط و مقصر دانستن شرایط، بلکه تعلق جنبشی و طبقاتی است که این چپ و کمونیسم دارد. تجربه ایران هم مستثنی نیست. تشکلهای مورد نظر ما مدتهاست که در این بن بست قرار دارند، انشعابات و تفرقه های درونی خودشان هم ناشی از این بوده است و انشعابات احزاب و جریانات سیاسی هم مستقما میتوانند بر اینها موثر میافتد. هر دو از یک جنبشند. این را اعضا احزاب سیاسی و هر تک عضو این تشکل ها میتوانند نشان دهد که این تشکل ها نماینده محل کار

**رضا کمانگر: جای یک فعال کارگری که بدلیل فعالیت کارگری و یا بدلیل احضار به دادگاه و حراست و غیره از طرف کارفرما از محل کار اخراج میشود و دستش به هیچ محل دائمی کار بند نمیشود کجاست؟**

**اسد گلچینی:** در این "یک فعال کارگری" مایلم کمی مکث کنیم. فکر میکنم نباید این عنوان را بدون دقت کردن بیشتر به آن پذیرفت چرا که بطور "خودبخودی" این عنوان هم درست مانند "تشکل های فعالین کارگری" که نزد بسیاری به تشکل توده ای کارگری تبدیل شده است، جایگزین کار واقعی و موقعیت واقعی شده است. امروزه در بسیاری مواقع میتوان عنوان فعال کارگری را داشت بدون اینکه واقعا فعال این میدان بود و این بویژه در برخی از این تشکل های فعالین کارگری به

**اسد گلچینی:** واقعا نه. همانطور که اشاره کردم شرایط تحمیلی بر فعال کارگری فقط شکل کارش را میتواند تغییر بدهد و نه هویتش را و نه جنبشی که به آن تعلق دارد و نه میتواند منفعت آنی و آتی طبقه کارگر را فراموش کند. عامل سرکوب و استبداد از نظر بسیاری از چپ و کمونیستها و در درون حزب ما هم به غلط به عامل مهم و اساسی تبدیل شده است که طبقه کارگر به این دلیل قادر به سازماندهی خودش نیست! در حالی که نزد بسیاری از کارگران و هم طبقه ای ها سالهاست که سرکوب و استبداد را به شکلی که ما در ایران داشتیم پاره کرده اند. تشکلهای کارگری محیط های کار که هم اکنون وجود دارد و هر چند بسیار کم هستند، چرا نتوانسته اند این اتحاد را ممکن کنند. چپ و کمونیستها چرا برایشان کسر شان میشود اگر از اینها یاد بگیرند؟ دلیلش این است که ما خیلی سیاسی هستیم؟! شرایط به ما اجازه نمیدهد؟ تصور کنید بورژوازی همیشه به نوعی این استبداد و سرکوب را حفظ کند که خواهد کرد، سوال ما این است پس چه وقت کارگران میتوانند متحد شوند؟ در واقع و حقیقتا سرکوب و استبداد بزرگترین مانع برای نوع فعالیت و کارهایی است که مستقل از مکانیزم واقعی درون کارگران صورت میگیرد، نوع فعالیت و مبارزاتی که متفردین جامعه و اساسا خرده بورژواها که در سیاست و اقتصاد سیلاند اینگونه است و حتی اگر کارگر هم باشی ولی روش های مبارزه و متحد شدنشان مانند تشکل های بی ارتباط فعالین به محیط های کار و زندگی کارگران باشد باز هم بی ربط به مکانیزم واقعی رابطه و مبارزه کارگران هستند. پیشتر توضیح دادم که چرا برای کارگران در شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه در همین شرایط سرکوب و با جسارت و توانی که اتحادشان و تشکلشان به آنها داده است قادر به منحل کردن شورای اسلامی میشوند و از شرایط درست استفاده میکنند و برای من و شما و دیگر رفقای متشکل در این چنین تشکل ها اما داستان طور دیگری است و سرنوشت دیگری پیدا میکنیم؟ یا اینکه اینطور



قاعده تبدیل شده است و چنین تشکلی بیشتر مرکز تجمع هواداران و دوستان طبقه کارگر است که در میان افشار دیگر جامعه از بقال و تاجر تا دهقان مرفه و محصل را شامل میشود.

فعال کارگری قاعدتا از رهبران مبارزه کارگران است فعال در سازماندهی مبارزات اقتصادی و جاری طبقه کارگر در محل کار و زندگی و در جامعه است، چنین کسی اگر بقول شما اخراج شده است و دستش به جایی نمیرسد اما واقعا همچنان ارتباط و فعالیت خود را با محافل و روابط و شبکه ای که در آن بوده نگاه داشته است و بطور طبیعی در چنین رابطه ای هست. بالاخره بعد از مدت کوتاهی از بیکاری به کار دیگری مشغول میشود اما بهر عنوان دیگری باشد کماکان در دایره این روابط و مناسبت ها می ماند. آنچه شما تصور میکنید شاید بیشتر وضعیت کارگران و فعالین تشکلهایی مانند اتحادیه آزاد کارگران و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری است و راه دیگری جلو پای ما نمیگذارد در حالی که این معضل اجتماعی است و برای طبقه کارگر بویژه در این دوران اخیر در زندگی طبقه کارگر در ایران و با تغییر زیر و رو کننده در شرایط کار کارگران و موقتی کردن قرارداد ها و یا پیمانی کردن، اتفاق افتاده است و بدیهی است که بسیاری از کارگران در وضعیت سیالی قرار گرفته اند و انواع شغل ها را هم تجربه میکنند اما در نهایت باز هم من و شما با طبقه کارگری که موجود است روبرو هستیم و همزمان با میلیونها زن و مرد بیکار، چند میلیون مرد و زن شاغل هم وجود دارد. اگر خارج از محیط کار و زندگی این طبقه قرار گرفته ام لاقول خود را با مبارزاتش و سرنوشتش و راه حلی که برای جامعه دارند وصل نگاه دارم و بویژه بعنوان یک کمونیست در هر جا که باشیم وضعیت طبقه کارگر و مبارزه برای اتحاد و مبارزه بر علیه خرافاتی که بصورت منظم او را در پراکندگی نگاه میدارد مساله اصلی باشد و با پیشرو ترین و فعال ترین جمع های کارگران و روابط شبکه ای آنها در

ها و هزاران کارگر با مشخصاتی کمونیستی و سوسیالیستی که وجود دارند را بشناسند که در محل های کار هستند و با مسایل آنها شریک شوند. کار کمونیستها نشان دادن راه برای اتحاد کارگران و در ادامه اتحاد وسیعتر کارگران در هر محل کار و زندگی است و این یکی از اهرم های طبقه کارگر است.

**رضا کمانگر: آیا یک فعال کارگری که بهر دلیلی دستش به محل کار یک مرکز کارگری بند نیست کجا باید متشکل بشود؟**

**اسد گلچینی: قیلا هم اشاره کردم که فعال کارگری لابد قیلا جایی بوده و با اخراجش از کار روابطش هم قطع نمیشود. کارگران بسیاری را من و شما سراغ داریم که سالهاست انواع شغل عوض کرده اند اما روابطشان نسبتا پا برجاست. مساله اینجاست که این فعال کارگر ما چه آن وقت که شاغل بود و یا الان که بیکار است مدافع و مبلغ چه روشهایی از کار است. اگر معتقد به ایجاد تشکل در میان رفقای محل کارش بوده باشد و فعال متحد کردن کارگران و دور کردن آنها از پراکندگی بوده باشد خوب در حالت دور شدن از محیط کار هم همین را باید دنبال کند و یا بعنوان کارگری که در شغل جدیدی است همراه همکاران جدید به متحد شدن در محل کار و یا زندگی جدید مشغول شود. اگر چنین رفیقی بعنوان کمونیستی که از محیط کارگری دور شده است مورد بحث است خوب راهش این است که در مبارزه کارگران و تشکل های کمونیستی آنها دخالت، حمایت و همراهی و مشارکت کند. تصور این مساله نباید مشکل باشد که روابط میماند و شغل تغییر میکند تغییر شغل به معنای تغییر در تعلق به سنت مبارزاتی کارگران و تلاش برای تاثیر گذاری کمونیستی در بطن مکانیزم واقعی آن نیست. این را نمیتوان تغییر داد وجود دارد حتی اگر احاد کارگران پیر و اخراج شوند. تصور کنید من قیلا در کارخانه ایس کار کرده ام و الان نه و در دانشگاه دارم درس میخوانم و در بخشی از روز و شب باقیمانده هم مشغول به کسب در آمدی هستم تا**

زندگی کنم کجا باید متشکل شوم؟ راه حلی که کمونیستها دارند اتکا بر همان موجودیت طبقه کارگر، تشکل و تجمع هایی که در مراکز مختلف بزرگ و کوچک کارگری دارند، برسمیت شناختن مبارزاتی که مرتبا و منظم و به اشکال مختلف و بطور روزانه در جریان است، برسمیت شناختن اینکه این مبارزات رهبر و سازمانده و فعال خود را دارد و برسمیت شناختن اینکه در اینجا نیز مانند همه جای دیگر این جامعه گرایشهای سیاسی مختلف هست. کمونیستها و کمونیستهایی که قیلا در این محل ها بوده اند و الان نیستند و کمونیستهایی که فکر میکنند چگونه و با چه روش و فعالیتهایی کارگران را متشکل کنند ابتدا و قبل از هر چیز این مکانیزم و سوخت و ساز واقعی که اشاره شد را باید برسمیت بشناسند و روی آن کار کنند. حال مهم نیست من در کارگاه قالب بندی هستم و یا در دانشگاه و یا بیکار قبل از هر چیز به عنوان کمونیست هایی که میخواهند طبقه کارگر را متشکل کنند این سنت را باید داشته باشند و بعد در محل کار و زندگی جدید هم همین سنت و روش ها را دنبال کرد. این کار رفیق کارگر ما را به این میرساند که در هر جا قرار بگیرد سازمانده اعتراض کارگران است، آنهاست و این اتفاقا موثرترین راه برای مرتبط کردن این مبارزات با دیگر بخشهای مبارزه طبقه کارگر است و این راهی برای مرتبط کردن تشکل های کارگری و شبکه ها و محافل کارگری موجود است. مساله اینجاست که کمونیستها و فعال کارگری را هر جا بگذاری سنت متحد کردن کارگران در محل کار و زیستشان را دنبال میکند و در انواع تشکل های خودشان سازمان میدهد و یا به این امر کمک میکند.

**رضا کمانگر: چرا در بحث تو جایگاه محلات کارگری، نقش افشار مختلف جامعه که بدلالی امید به حرکت و مبارزات طبقه کارگر دارند در بحث غایب است؟**

**اسد گلچینی: خوب محل کار و تشکل محل کار وزن دیگری دارد. محوری**

تر است و این به معنای نادیده گرفتن جایگاهی که محل زندگی دارد نیست. همانطور که ملاحظه میکنی جایگاه محلات کارگری در سوخت و ساز و روابط و زندگی امروز و فردای کارگران و خانواده هایشان که در محلات و مجتمع های کارگری ساکن هستند نمیتواند غائب باشد. بخشی از مبارزات برای زندگی بهتر در اینجا در جریان است، روابط اجتماعی ما در اینجا در جریان است. تشکل محل کار و شبکه مبارزاتی ما در محله پایدارتر و مستحکمتر میشود و همه خانواده کارگری را شامل میشود. صندوق های همیاری، مطالبات مشترک و ... موجودند و جایگاه خود را در تقویت مبارزه کارگران در مقابل دولت و سرمایه داران دارد. فعال کمونیست قاعدتا همه اینها را در نظر دارد و دقیقاً در ادامه کاری است که در محل کار دنبال میکند. اما نقش دیگر افشار جامعه به مبارزه طبقه کارگر امیدوارند این را من نمیتوانم منکر شوم و هیچ کمونیستی این کار را نمیکند ولی بعنوان کمونیستی که خود را بخشی از طبقه کارگر و رفع موانع اتحاد آنها و کمونیستهایش میداند ابتدا باید ببینیم این درجه از موجودیت را ایجاد کرده ایم که دیگر افشار را به آن امیدوار کرد؟ این با ادعای من و شما ممکن نیست قابل مشاهده در سطح اجتماع است.

**رضا کمانگر: از نظر شما فرق و تفاوت بین مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی در جامعه ایران چیست؟**

**اسد گلچینی:** من فکر میکنم که نباید از موضوع دور شد. مساله این است که کارگران به تشکل توده ای خود نیاز مندند. کمونیستها بعنوان بخشی از کارگران و رهبران و فعالین کارگری مستقیماً باید اتحاد طبقه کارگر در محل های کار و زیستشان را هدف قرار بدهند. تشکل خارج از محیط کار بهر اندازه و بهر شکل خیلی خوب و لازم است اما نباید آن را جایگزین تشکل کارگران در محل کارشان کرد. تشکل های فعلی فعالین کارگری تشکل توده ای کارگران نیستند و نه در سیاست و نه در

اقتصاد قادر به نمایندگی هیچ بخشی از کارگران نیستند. در کارخانه و کارگاه و شرکت ها تشکل کارگران در این مراکز را باید داشته باشیم که برای پیشبرد مبارزه جاری خودشان متحد شده اند و این کاری است که چپ و کمونیستها ی علاقمند به سازماندهی طبقه کارگر را بشدت فرامیخواند. این مشکل تاریخی طبقه ماست و این مشکل تاریخی چپ و کمونیسم ایران است که "سیاست" برایش نان و آب و همه چیز است و اقتصاد و بمعنای واقعی مبارزه اقتصادی و جاری طبقه کارگر ثانوی است و تن زدن به آن اکونومیستی است! بهمین دلیل است که سنت راه اندازی تشکل های فعالین کارگری رشد میکند و این در حالی است که کارگران هر روزه مبارزه جاری خود را دارند و شما بگویند که این تشکل ها به کجای این مبارزات وصلند؟ در میان این تشکل ها چه تعداد از رهبران و فعالین کارگری مراکز کار معینی هستند که نماینده کارگران و سخنگوی کارگرانند و اگر هستند آنجا چکار میکنند و چرا محل های کار و زندگی خودشان را صاحب تشکل مربوط به کار و زندگی شان نمیکند؟

**رضا کمانگر: آیا کمیته کمونیستی یک سازمان حزبی است یا یک تشکل کارگری؟**

**اسد گلچینی:** ببینید؛ کمیته کمونیستی داریم که جزو سازمان حزبی حزب حکمتیست است. سیاست سازمانی ما تقلا برای تکثیر آنهاست و در این باره در ادبیات ما به تفصیل توضیح داده شده است و تجربه کار این کمیته ها و نقش اجتماعی و مهم آنها را هم داریم. مسئله مهم دیگر این است که در خارج از محدوده کمونیست ها و رهبران کارگری که خود را حکمتیست میدانند، هزاران فعال و رهبر و سازمانده کمونیست در مراکز مهم صنعتی ایران مشغول فعالیت اند که به هیچ حزب سیاسی کمونیستی نیپیوسته اند. پیشنهاد ما برای این بخش راه اندازی یک جنبش برای سازماندهی کمیته های کمونیستی است که تحزب در محل کار و زندگی است، بدون اینکه هنوز

به یک حزب سیاسی سراسری تعلق سیاسی یا تشکیلاتی پیدا کرده باشند. چپ بطور کلی بخش اعظم یا نود و نه درصد رهبران و سازماندهندگان کمونیست کارگران را در انتظار به اصطلاح جذب شدن، در عرصه تحزب کمونیستی بی وظیفه و بی نقش گذاشته است. ما برای اولین بار است که صحبت از سازماندهی این هزاران رهبر و سازمانده کارگری می کنیم و فکر میکنیم ایجاد کمیته های کمونیستی از این رهبران میتواند طبقه کارگر در عرصه تحزب را یک گام عظیم به جلو ببرد و در عرصه تقویت کمونیسم در درون طبقه هم یک انقلاب کند. توجه باید داشت که این کمیته ها رهبران مبارزات کارگری در مراکز و محلات خود هستند ولی هنوز صاحب حزب سیاسی که در سطح سراسری کل طبقه را نمایندگی کنند نیستند. ویژگی و یا اهمیت تشکیل این کمیته ها در این است که در پروسه پیشروی خود خواه ناخواه به مرحله ای میرسند که یک حزب سیاسی کمونیستی را از میان احزاب چپ موجود انتخاب کنند. من فکر میکنم از میان نیروهای چپ حزب حکمتیست به دلیل سیاست و افق متفاوت با بقیه که بر منافع مستقل طبقاتی کارگر تاکید کرده و تجربه بلند کردن پرچم کمونیستی در جامعه را هم دارد، بهترین شانس را برای انتخاب شدن توسط طیف رهبران کمونیست کارگران داراست.

کمیته های رهبران کمونیست میتوانند نقش دریا برای شنای فعالین حزب حکمتیست را داشته باشند و در آن سیاست و افق خود را به سیاست و افق کل تبدیل کنند. با همه اینها، اهمیت سازماندهی کمیته های کمونیستی نه از زاویه منافع حال و آینده حزب حکمتیست که از زاویه فعال کردن این هزاران رهبر کمونیست در جامعه است تا انرژی خود را برای سازماندهی طبقه ما بکار اندازند و در امر تحزب در محل یک گام بزرگ بردارند. تصورش را بکنید اگر دهها کمیته کمونیستی متشکل از رهبران کارگری در مراکز مهم اقتصادی کشور سازمان پیدا کند که در مقابل اتحاد طبقاتی و پیشبرد مبارزه روزانه احساس مسئولیت میکنند، چه تحول عظیمی رخ میدهد. چشم پوشی از این

نیروی حاضر در صحنه و ایجاد شرط سیاسی ایندولوژیک در مقابل سازماندهی این نیروی عظیم کمونیستی کارگری شایسته یک حزب کمونیستی نیست.

چپ غیرکارگری دنبال سازماندهی هواداران و خودی ها برای اهداف سیاسی معینی است. ما اما نمیتوانیم راه و سنن این چپ را پیشه خود کنیم. ما برای این سازماندهی اجتماعی فعالیت برای کمک به جنبش کمیته های کمونیستی راه انداخته ایم و نسبت به پیشرفت این کار بسیار خوش بینیم. بگذار صدها کمیته های کمونیستی متشکل از رهبران کارگری و کمونیست های برجسته در جامعه سازمان یابند. در پروسه کار من مطمئنم حزب سیاسی کمونیستی خود که حزب حکمتیست باشد را انتخاب میکنند، یا مستقیماً حزب کمونیستی کارگری خود را با اتکا به توانایی های خود در داخل کشور سازمان میدهند. بالاخره طبقه کارگر ایران نمیتواند تا ابد بی حزب و سازمان سیاسی خود سرگردان و در وضع نابسامان فعلی بسر برد. با باید از احزاب موجود انتخاب کند یا خود حزبش را سازمان دهد. نتیجه هر چه باشد، راه اندازی جنبش کمیته های کمونیستی و کمک به سازماندهی آنها در ابعاد اجتماعی کمی بزرگ به پیشروی این پروسه و تکانی به وضعیت غیرقابل قبول فعلی به سوی سازمانیابی و تحزب کمونیستی طبقه کارگر است. نتیجتاً همینجا همه رهبران و سازماندهندگان کمونیست کارگران را، هر جا که هستند، به سازماندهی کمیته های کمونیستی خود دعوت میکنم. ما بیش از سی سال عقیم و اگر قرار باشد سی سال دیگر هم سرگردان و منتظر نمایم، همین امروز باید آستین ها را بالا زد. شاید کسی بگوید خوب محافل رهبران چه کمبودی دارد که شما میخواهید به کمیته ارتقا پیدا کنند؟ جواب من این است که محفل یک شکل شل و در بعد رسمی بی نقشه و برنامه و سیاست است. محفل وظیفه خاصی را به عهده نمیگیرد چون متعهد انجام هیچ نقشه کار شده ای نیست. کمیته رهبران و سازماندهندگان اما جمعی متعهداند که نقشه و برنامه و سیاست وظیفه تعریف شده وارد دستور کار خود کرده اند. همین تعهد به این چهارچوب کار و تقیل مسئولیت آنها را کمیته و در محل متحزب یا صاحب حزب میکند.

## زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه

شرایط شان این بود: صد و سی سال است که چنین می گویند و می کنند.

اما ما هنوز ایستاده ایم  
هر روز،  
هر ماه،  
هر سال،

”بردگی  
اگر به خاک افتید  
و مرگ  
اگر بایستید“

برای صد و سی سال.

شرایط شان آشنا بود.

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته  
اما پایان اعتصاب  
پایان کار نیست،  
فردا،  
فردا صبح در رخت کن  
فردا سر ناهار،  
فردا ته سرویس،  
دهها رفیق زمزمه می کنند:

این اولین شورش بردگان نبود  
و کیف چرمین سیاه در دست مامور محترم وزارتخانه  
به تازیانه ای می مانست  
که بر پشت پدرانمان کوفته بودند.

مشت در مشت گره کردیم و زمزمه کردیم:  
”می ایستیم و می مانیم“

”حق با کمیته بود“

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته:  
چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه کرد؟

و توصیه های عمل نکرده ما را تکرار می کنند.

فردا بدون شک بر دیوار روبروی موتورخانه  
خط جدیدی نوشته است:

برده ای که به بردگی پی برده باشد  
نیمی از زنجیر هایش را گسسته  
است

زنده باد کمیته کمونیستی "  
کارخانه!"

آری...

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته  
و طنین انترناسیونال  
هر بار،  
رساتر می شود.

اما نیم دیگر زنجیرها سنگین اند -  
هنوز زنجیر اند، -  
و در فردای اعتصاب شکست خوردگان  
صد بار سنگین اند،  
صد بار زنجیر اند  
و از آن سنگین تر  
نگاه ملامت فرزندان مشتاقی است  
که تا آستانه در دویده و پرسیده است:

”پنجشنبه ها را گرفتند؟“ -  
”مرتضی آزاد شد؟“ -

نادر  
(منصور حکمت)

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته  
چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه کرد؟

اعتصاب را شکسته اند و فردا  
سرود سرمستی را بر هر کوی و برزن و کارخانه فریاد می کنند:  
اخراج می کنیم، -  
بیکار می کنیم،  
به زنجیر می کشیم  
و آنرا که هنوز سر ایستادن هست،  
بر چوبه های عیرت،  
بر دار می کنیم،

## کمیته کمونیستی چیست؟ \*

کوروش مدرسی

بجای خود حیاتی و مهم هستند.

پ - کمیته های کمونیستی، در تفاوت با شبکه های محافل موجود در طبقه کارگر، معطوف به یک جغرافیای معلوم، مثلاً یک کارخانه، یک محله (که ممکن است یک یا چند کارخانه و کارگاه را هم در بر بگیرد)، یک شهر و یا هر محدوده جغرافیائی دیگر است. این کمیته های بدون معطوف بودن به یک جغرافیای معلوم یا تبدیل به یک نوع دیگری از محافل می شوند و یا به احتمال بسیار بیشتر پایشان از زمین طبقاتی، که نقطه قدرت آنها است، قطع می شود.

ت - کمیته کمونیستی باید تمام وجوه مبارزه طبقاتی را به پوشانند. طبقه کارگر بطور خود بخودی از مبارزه اقتصادی شروع میکند که البته یکی از پایه ای ترین وجوه مبارزه هر کمیته کمونیستی هم هست. اما در بخش های بالاتر اشاره کردیم که هجوم بورژوازی به طبقه کارگر بیش از سرکوب فیزیکی مبتنی بر تحمیق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. گفتیم که این افق بورژوازی و محروم بودن طبقه کارگر از دست رسی به دست آوردهای فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه مبنای مهمتری در تضمین پراکندگی در طبقه کارگر و حکومت طبقه سرمایه دار است. خاصیت اختناق برای بورژوازی بیش از هر چیز تضمین حاکمیت این افق، این رضایت به دنیای موجود در طبقه کارگر است.

در نتیجه فعالیت کمیته های کمونیست، اگر بخواهد قدم از دایره محدود و تحمیلی به فعالیت شبکه های کارگری بیرون بگذارد باید همه وجوه مبارزه و زندگی طبقه کارگر را به پوشاند. بدون در افتادن با داده های سیاسی بورژوازی، بدون مبارزه با مردم سالاری در تفکر و عمل کارگران، بدون نشان دادن نقش مذهب در پراکندگی در طبقه کارگر، بدون مبارزه با داده های ناسیونالیستی از هر نوع، بدون مبارزه با محدود نگری ها و محافظه کاری های موجود در طبقه و فعالین آن، بدون مبارزه با پوپولیسمی که بطور

سیستماتیک از جانب چپ غیر کارگری به درون طبقه پمپ میشود، بدون مبارزه برای اینکه طبقه کارگر بیاموزد که باید به هر پدیده، سیاست و تحول اجتماعی محک طبقاتی بزند، بدون شناساندن تفاوت منفعت طبقه کارگر با همه طبقات دیگر و غیره و غیره نمیتوان خود آگاهی طبقاتی را در طبقه کارگر گسترش دادن و نمیتوان به جنگ پراکندگی موجود را در طبقه کارگر رفت.

ث - این کمیته ها تنها شامل کارگران نیستند و نباید باشند. باید کمیته هایی که در آن جغرافیای معلوم در اتحاد، آگاهی و مبارزه طبقه کارگر نقش دارند را در بر بگیرد. پیش تر اشاره کردیم که بدون وجود روشنفکران کمونیست، بدون جمع کسان دیگری که میتوانند همه وجوه مبارزه طبقاتی را به پوشانند، طبقه کارگر قادر به مقابله با بورژوازی نخواهد بود.

در نوشته کمیته های کمونیستی گفتیم که: این کمیته ها، تجمع "کادرها یا رهبران توده ای و اجتماعی ... یا سازمان دهنده گان تراز اول توده ای یا سازمان دهنده گان تراز اول حزبی، یا مسئولین نظامی درجه یک و یا، بسته به نقش هر کمیته خاص، متخصصین دیگری هستند که به کمیته امکان ایفای نقش سیاسی، مبارزاتی، فکری، عملی و سازماندهی اجتماعی و حزبی را توأم میدهند. اینها کسانی هستند که متحد و با هم این فعل و انفعال را سازمان میدهند. بدون انتگره کردن رهبران اجتماعی و سازمان دهندگان توده ای و اجتماعی با رهبران سازمان دهندگان و متخصصین سازمانی حزبی در یک نهاد امر رهنبری اجتماعی به یک ادا در آوردن و هنرپیشگی سیاسی و تشکیلاتی و امر تمرکز سازمانی به ناچار به یک سازمان مریخی و غیر اجتماعی منجر میشود.

ما نیازمند سازمانی هستیم که پایه تمرکز آن نوع جدیدی از تمرکز باشد که به تمام بحث های سبک کاری و سازمانی کمونیسم خودمان، کمونیسم منصور حکمت، چفت شود. تمرکزی که مشخصه اصلی آن بعد اجتماعی آن است. تمرکزی که جامعه و حزب

را در هم ادغام و در خود یکی کند. تمرکزی که بتواند فعل و انفعال اجتماعی و توده ای و همچنین فعل و انفعال سازمانی حزب را با هم مقدر کند و واقعاً تمرکز در حزب در یک محل یا جغرافیا را بوجود آورد."

و در جمعیندی از تجربه دوساله فعالیت این کمیته ها تأکید کردیم که "یک تفاوت مهم حزب کمونیستی طبقاتی بودن و در همان حال غیر صنفی بودن آن است. درست است که یک حزب کمونیستی میتواند سازمان های غیر حزبی و گاه حزبی معطوف به این یا آن صنف یا رشته را داشته باشد اما خود حزب به تبع انقلاب کمونیستی کارگری یک پدیده اجتماعی است درست مانند احزاب جنبش های بورژوازی که طبقاتی هستند اما صنفی نیستند، حزب کمونیستی هم طبقاتی هست اما صنفی نیست. جنبش کمونیسم کارگری پاسخی به همه مسائل جامعه است و نه تنها مسائل صنفی طبقه کارگر.

در نتیجه یک خاصیت پایه ای و مهم فعالیت کمونیسم کارگری این است که کمونیست های یک محل را متشکل میکند نه کمونیست های این یا آن صنف و رشته و به این اعتبار سازمان حزب کمونیستی غیر صنفی است. و این جدالی قدیمی میان کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوازی بوده است که بویژه از جدال های حزب سوسیال دمکرات روسیه در اوائل قرن ۲۰ بالا گرفت. به قول لنین حزب کمونیستی در یک محل مجموعه سازمان های کمونیستی اصناف یا جنسیت ها و ملیت های مختلف مانند کارگران مرد، کارگران زن، کارمندان، دانشجویان، فواحش، سربازان و غیره نیست. سازمان کمونیست های یک محل است. یک حزب کمونیستی در یک محل کارگر کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز کمونیست، زن یا مرد کمونیست، فاحشه کمونیست و در یک کلام آدم های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می اندازد.

قدرت سازمان کمونیستی دقیقاً در همین است. کمونیسم یک جنبش

اجتماعی است در باره کل جامعه. لذا کمیته کمونیستی ذوب آهن یا فلان پالایشگاه باید کمونیست های آن محیط (رهبران، سازماندهندگان و ... آن محیط) را مستقل از صنف شان متشکل کند. این کمیته ها میتوانند و باید کارگر، کارمند، جوان و زن "خانه دار" و غیره مربوط به آن محیط را در خود جای دهند. همانطور که کمیته معطوف به دانشگاه تهران باید دانشجو، استاد، کارمند و دربان و کارگر نظافت چی و تکنیسین کمونیست و غیره آن دانشگاه را در خود جای بدهد و سعی کند دست و پای خود را در این محیط باز کند.

واقعیت این است که کمیته های کمونیستی ما در بسیاری از اوقات صنفی باقی مانده اند. این به خصوص در مورد کمیته های فعال در میان کارگران و همچنین کمیته های فعال در محیط های دانشگاهی صادق است. این محدودیت شدیداً به خصلت جنبشی - اجتماعی و به قابلیت و قدرت این کمیته ها لطمه میزند. در کارخانه آنها را به سمت محدود شدن در تشکل ها و فعالیت سندیکالیستی سوق میدهد و در دانشگاه آنها را محدود به محیط روشنفکری و ناپایدار مینماید. در ادامه کمیته کمونیستی فعال در میان کارگران را به یک کمیته سندیکائی و کمیته فعال در دانشگاه و مدرسه و محله را به کمیته های کم امکانات، کم تجربه، و کم ریشه تبدیل میکند.

### کمیته های کمونیستی - از کجا باید آغاز کرد؟

بحث کمیته های کمونیستی در قالب یک سیاست سازمانی برای حزب حکمتیست معرفی شد. و هنوز هم یک سیاست رسمی این حزب است. در نتیجه به عنوان یک سیاست سازمانی برای یک حزب خاص معنی شده است و به ناچار خصلتی از بالا دارد. یعنی این حزب است که چنین کمیته هائی را، به عنوان ادامه تشکیلات خود سازمان میدهد.

بیگمان حزب حکمتیست و با هر حزب دیگری که این سیاست را درست بداند و سعی کند آنرا اتخاذ

کند مثبت است و کمک به سازمان یافتن این کمیته ها، به عنوان بخشی از سازمان حزب ضروری است و باید از آن استقبال کرد. اما اینجا بحث من این است که محدود کردن تشکیلات کمیته های کمونیستی به فعالیت تشکیلاتی یک حزب خاص محدودیتی نا لازم است. به چند دلیل: الف - همانطور که در بخش اول این بحث توضیح دادم دامنه دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر بسیار محدود است. در نتیجه محدود کردن کمیته های کمونیستی تنها به آن بخش از طبقه کارگر که حزب حکمتیست یا هر حزب دیگری به آن دسترسی دارند در عمل محدود نگاه داشتن دامنه تشکیلاتی این کمیته ها و محدود نگاه داشتن حزب کمونیستی در طبقه کارگر به آنچه احزاب چپ در این دوره میتوانند انجام دهند است.

ب - باز هم در بخش قبل توضیح دادم که صرف نظر از محدودیت عملی دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر که ناشی از فشار اختناق است، این احزاب از نظر خطی و جنبشی در ارتباط با طبقه کارگر "معضل" دارند. بسیار بیش از فعالین طبقه کارگر به داده ها، مفاهیم، سنت ها و خرافات بورژوائی آلوده هستند. محدود کردن دامنه عمل و شکل گیری کمیته های کمونیستی و حزب کمونیستی در طبقه کارگر به محدودیت های جنبشی و خطی چپ زدن تیر به پای خود است. آموزگاران و سازماندهندگان چپ ما خود بیش از فعالین طبقه کارگر نیازمند آموزش و تغییر هستند.

این تغییر البته از جدل ها، تلاش ها و تجربیات درونی حزبی نظیر حزب حکمتیست تأثیر میگیرد. این تلاش ها صمیمانه هستند و باید انجام شوند. اما اهرم مهمتر در متحقق کردن چنین تغییر یا شیفت طبقاتی و اجتماعی وجود فشار و واقعیت موجود در "پائین" هم هست. اگر شبکه های محافل کمونیست در طبقه کارگر به موازات این تلاش از "بالا" شکل بگیرند، جهش در احزابی مانند حزب حکمتیست هم میتواند خیره کننده و سریع تر شود. و این جهش خود متقابلاً بر پروسه شکل گیری و عروج حزب کمونیستی طبقه کارگر مؤثر واقع شود.

در نتیجه اینجا بحث من این است که تشکیل کمیته های کمونیستی را باید از سیاست سازمانی یک حزب خاص فراتر برد، آنرا به یک فراخوان واقعی، عملی و قابل اتخاذ برای

طیف وسیعی از فعالین کمونیست تبدیل کرد. باید تلاش کرد که جنبشی را حول این چنین فراخوانی سازمان داد. جنبش کمیته های کمونیستی که پیش برندگان آن الزاماً به حزب خاصی تعلق ندارند.

### پلاتفرم

سوالی که طبیعتاً مطرح می شود این است که پلاتفرم یا برنامه ای که این کمیته ها حول آن شکل میگیرند چیست؟ آیا این کمیته ها بطور کلی از کسانی تشکیل می شود که خود را کمونیست میدانند و یا باید پلاتفرم محدود تری را داشته باشند؟

با توجه به اینکه کلمه کمونیست امروز تعاریف بسیار متفاوت و مغشوشی را پیدا کرده است، صرف جمع شدن حول کلمه کمونیست کمک زیادی نمیکند. بعلاوه تشکل کمونیست های علی العموم در قالب شبکه فعالین کمونیست فی الحال موجود است و آرایش جدید در همین قالب به زحمت میتواند از دایره فعالیت این شبکه فراتر برود. در نتیجه این کمیته ها باید پلاتفرم مشخص تر و تعریف شده تری داشته باشند.

بهترین پلاتفرمی که میتوان از آن شروع کرد همانی است که مانیفست تعریف میکند. این کمیته ها شامل کمونیست هائی است که برای اتحاد طبقه کارگر به منظور سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی حکومت طبقه سرمایه دار تشکیل میشوند. این کمیته ها، همانطور که مانیفست اعلام میکند، باید متعهد باشند که

- در مبارزات ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی شان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند،
- در مراحل گوناگونی که مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هستند.

### وظیفه

● عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشور ها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ پیشرو و سازمانده و با عزم ترین بخش طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی طبقه کارگر هستند.

● محرکه و لولای اتحاد درون طبقه کارگر، نه تنها کارگر شاغل این یا آن رشته، نه این یا آن قوم و ملیت، نه این جنس یا آن جنس، بلکه کل طبقه کارگر از شاغل و بیکار، زن و مرد، کرد و فارس و ترک و غیره و کل خانواده کارگری در همه عرصه های زندگی و مبارزه آن است.

تعریف دقیق وظیفه این کمیته ها یکی از پایه های اساسی تفاوت آن ها با شبکه های محفلی است. این تعریف دو بعد پایه ای دارد: این کمیته ها جغرافیای عمل و مسئولیت معلومی دارند. این جغرافیا باید تعریف شده باشد در غیر این صورت کمیته ها در عمل به همان سطح محافل محدود میمانند و دامنه عمل تعریف نشده آن ها را در مقابل وظایفی قرار میدهد که توان پاسخ گویی به آن را ندارند و در بهترین حالت به گپ زدن و فعالیت در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر محدود میمانند. این جغرافیا میتواند یک کارخانه، یک محله یا یک کارگاه باشد. البته در شرایط خاص میتواند محدوده های دیگر و یا محدود های موقتی را تعریف کرد. مانند محدود کار در میان کارگران بیکار در صنعت خاص یا...

وظیفه این کمیته ها محدود به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نیست. هرچند این وظیفه حیاتی است. وظایف این کمیته ها را چنین میتوان خلاصه کرد:

**الف -** کمیته کمونیستی وظیفه دارند که مبارزه طبقه کارگر را همه عرصه های آن سازمان دهند و رهبری کنند. تفوق فکری کمونیسم بر سایر جریانات فکری و جنبشی در محل را تأمین و تضمین کنند. از جمله این عرصه ها میتوان از این ها نام برد: مبارزه اقتصادی، مبارزه علیه تفرقه جنسی میان زن و مرد، مبارزه با تفرقه مذهبی، قومی، ملی، صنفی، شاغل و بیکار و غیره. مبارزه علیه خرافات بورژوازی در مورد جامعه، دولت، مذهب، مرد سالاری، ستم بر زن، ستم بر کودک، و بالاخره مبارزه سیاسی جاری در جامعه است.

**ب -** ارتباط با کمیته های مشابه چه در جغرافیای خود و چه در بعد وسیع تر

**پ -** کمک به شکل گیری کمیته های جدید، کمک به بارآوردن و آموزش رهبران و فعالین جدید و جوان در طبقه کارگر

شاخص پیشروی و موفقیت این کمیته ها نه در تعداد سایت و اعلامیه ها و جلسات آن ها است بلکه موفقیت در این عرصه های مشخص مبارزه و موفقیت در فایز آمدن بر تفرقه در میان طبقه کارگر و آگاه گری و اتحاد درونی طبقاتی در میان طبقه کارگر است.

### ترکیب

با این وظایف کمیته های کمونیستی نمیتوانند صنفی و یا تنها متشکل از کارگران باشند. جامعه سرمایه داری طبقه کارگر را از دسترسی به دست آوردهای فکری، فرهنگی و تکنیکی جامعه امروز بدرجه زیادی محروم نگاه میدارد. چه کسی است که نداند فقر مادی فقر علمی و فرهنگی را باعث میشود؟ بدون وجود روشنفکران کمونیست طبقه کارگر شانس زیادی در مبارزه همه جانبه علیه بورژوازی را ندارد. نه مارکس کارگر بود و نه لنین و نه رزا لوگزامبورگ و تروتسکی یا منصور حکمت و نسل وسیعی از روشنفکران کمونیست در تاریخ مبارزه کمونیستی طبقه کارگر. بدون این روشنفکران این مبارزات انقلابی طبقه کارگر همانقدر ناممکن بود که بدون وجود خود طبقه کارگر. من در بحث اصول فعالیت کمونیستی به گسل های ماهوی که در رابطه میان کارگر و روشن فکر وجود دارد نسبتاً به تفصیل صحبت کرده ام و علاقمندان میتوانند به آن بحث ها رجوع کنند.

بعلاوه صنفی نگاه داشتن این کمیته ها مانع از دسترسی آن ها به کل طبقه کارگر می شود و عملاً آن ها را در محدوده عمل جریانات سندیکیالیست زندانی میکند. این جا باز هم باید به لنین ارجاع کنیم که : سازمان های کمونیستی سازمان اصناف یا جنسیت ها و ملیت های مختلف مانند کارگران مرد، کارگران زن، کارمندان، دانشجویان، فوآش، سربازان و غیره نیست. سازمان کمونیست های یک محل است. یک حزب کمونیستی در یک محل کارگر کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز کمونیست، زن یا مرد کمونیست،

فاحشه کمونیست و در یک کلام آدم های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می اندازد. تنها با چنین ترکیبی است که میتوان به جنگ با بورژوازی رفت.

### تفاوت کمیته های کمونیستی با شبکه محافل کمونیستی درون طبقه کارگر

کمیته های کمونیستی نه تنها سازمانی در مقابل شبکه محافل کمونیستی درون طبقه کارگر نیست بلکه کمیته های کمونیستی بدون وجود این شبکه ها و بدون اتکا به این شبکه ها اصولاً قادر به انجام کارهایی که باید انجام دهد نخواهند بود.

این شبکه ها در شرایط فعلی، نه تنها نقش بنده یک حزب را برای این کمیته ها بازی میکنند (هر چند بدون دیسپلین یک حزب) بلکه بهترین محیط برای جذب رهبران و فعالین جوان کمونیست طبقه کارگر و بهترین محیط برای آموزش فکری و عملی این فعالین و جذب آن ها به فعالیت کمونیستی در سطحی بالاتر است.

کمیته های کمونیستی شکل متمرکز تر، پیشرفته تر و سازمان یافته تر همان فونکسیون است که شبکه های محافل انجام میدهند. قرار گرفتن این کمیته ها در مقابل این شبکه و سایر اشکال سازمان یابی در طبقه کارگر تنها به سکتاریسم تشکیلاتی و ایزوله شدن این کمیته ها منجر میشود. این شبکه ها، و سایر تشکل های کارگری نه تنها محیط فعالیت این کمیته ها هستند بلکه نقش آب برای ماهی را دارند که بدون آن ها میمیرد.

### رابطه با سایر تشکل های کارگری

رابطه کمیته های کمونیستی با سایر تشکل های کارگری نیز از همین دست است. طبقه کارگر چه در محیط کار خود و چه در محیط زیست اش انواع تشکل های مختلف را برای گسترش اتحاد دورنی خود و برای دادن امکان مقابله با بورژوازی و یا حتی برای زندگی روزمره خود بوجود می آورد. این

نزدیکترین هدف این کمیته ها متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احزاب قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا چنین پلانفرمی به اندازه کافی باز است که بخش پیشرو فعالین کمونیست طبقه کارگر را در خود جای بدهد و به اندازه کافی محدود هست که این کمیته ها را بیش از حد رقیق نکند.

### تعهد تشکیلاتی

این کمیته ها بدون داشتن یک تعهد تشکیلاتی و انضباطی به همان شبکه های محفلی محدود خواهد ماند. پایه این تعهد به سادگی اینها هستند:

با هم بحث و تبادل نظر میکنیم، آنچه که به تصویب اکثریت رسید را همه با هم اجرا میکنیم.

همه متعهد به حفظ اسرار و امنیت کمیته هستند. همه متعهد به اصل حداقل اطلاعات (هرکس تنها چیزی را میداند که بدون دانستن آن کارش پیش نمیرود). همه متعهد به تقسیم کار درونی کمیته هستند.

تشکل‌ها از شورا تا سندیکا، از مجمع عمومی تا تعاونی، از کلوب و باشگاه ورزشی تا گل‌گشت و شب‌نشینی و غیره و غیره را در بر می‌گیرد. اینکه ما مثلاً طرفدار جنبش مجمع عمومی هستیم نباید مانع از آن شود که از این نوع تشکل‌ها دست‌بشوئیم.

این تشکل‌ها اشکال تعین‌یافته و غالباً خودبخودی اتحاد و اخوت درونی طبقه، مکانیسم بافتن فرد کارگر با خانواده کارگری و طبقه کارگر در یک تصویر عمومی‌تر اند. این‌ها تسمه نقاله متشکل‌تر شدن و آگاه‌تر شدن طبقه اند. کمیته کمونیستی باید دست‌هر کارگری که هر درجه از اتحاد را در میان طبقه کارگر بوجود می‌آورد بفشارد، خود را بخشی از آن تلاش به‌بندد، پیش‌تاز آن اتحاد باشد و آن فعال کارگر باید کمیته کمونیستی را پشتوانه خود، عنصر آگاه‌تر و با تجربه‌تر طبقه خود ببیند و نه رقیب خود.

بخش مهمی از این تشکل‌ها هیچ‌گاه لازم نیست به چیز دیگری تغییر یابند، بخش حیاتی زندگی طبقه کارگر، تاوقتی که این طبقه وجود دارد، هستند. و آن‌ها که باید تغییر یابند تنها در پروسه زندگی و مبارزه و قانع شدن بر اساس تجربه و فعالیت فکری کمیته می‌توانند این مسیر را طی کنند.

### کمیته‌های کمونیستی، امنیت و تضمین ادامه کاری

پایه حیاتی تضمین ادامه کاری کمیته اول تربیت دائم نسل کارگران جوان، پرشور و کمونیست طبقه کارگر و دوم حفظ امنیت کمیته و فعالین و رهبران موجود و قابلیت مبارزه با پلیس است. مبارزه بدون تردید هزینه (زندان، دستگیری و ...) دارد. این را هر کارگری میدانند. مساله بر سر محدود کردن این هزینه و داشتن ابزار پر کردن حفره‌هایی است که این هزینه ایجاد میکند.

آموزش و تربیت جانشینان و نسل آینده رهبران و فعالین کارگری نیاز مند توضیح بیشتر نیست. این پروسه یکی از پروسه‌های جاری در همه محافل کارگری هست. کمیته‌ها هم

باید آگاهانه روی این امر کار کنند عرصه امنیت دامنه بسیار وسیعی دارد و اینجا نمیتوان به همه آن‌ها پرداخت و یا حتی برخی از آن‌ها را تشریح کرد. این وظیفه جزوات، نوشته‌ها و سایر ابزارهای آموزشی و انتقال تجربه است. آنچه اینجا باید مورد تأکید قرار گیرد اهمیت حیاتی تضمین امنیت توسط یک کمیته کمونیستی است. یک کمیته کمونیستی باید، از طریق تقسیم کار و آموزش درونی، بر فن مبارزه با پلیس تسلط پیدا کند.

خوشبختانه تجربه روزانه بسیاری از رمز و راز مبارزه با پلیس بخصوص در عرصه تلفیق کار علنی و مخفی و یا کار قانونی و غیر قانونی را به هر کارگر فعال می‌آموزد. هر کارگر استخوان‌خورد کرده‌ای میدانند که چگونه یک هدف را از طریق فرمولبندی‌های به اصطلاح قانونی بسته‌بندی کند و یا چگونه توده کارگر را به جنگی که هنوز برای آن آماده نیست نبرد. اما امنیت و مبارزه با پلیس هم فراتر از این است و هم باید آن را به شکل علمی تری آموخت و آموزش داد. و همیشه متوجه بود که هیچ آموزشی جای تجربه در محیط زنده را نمی‌گیرد. آموزش دادن عملی رهبران جوان یا کم تجربه‌تر طبقه در عمل، مانند همه زمینه‌های دیگر، یک امر حیاتی است.

اما در مورد امنیت، از میان همه اصل‌ها و فنون، اینجا باید بر سه اصل تأکید کنیم: اصل حداقل اطلاعات: مطابق این اصل هر کس تنها باید اطلاعات مخفی‌ای را داشته باشد که برای انجام وظیفه‌ای که کمیته به او محول کرده است به آن نیاز دارد و بدون داشتن آن اطلاعات قادر به انجام کارش نیست. این اصل در بسیاری از اوقات در مقابل روابط محلی که در آن همه و هر نوع اطلاعاتی رد و بدل می‌شود و یا با اتکا به اینکه فلانی بچه خوبی است و یا قابل اعتماد است و لذا می‌شود همه چیز را به او گفت. قرار می‌گیرد. در این فضا اگر به کسی اطلاعات ندهید به این معنی است که به او اعتماد ندارید. با این فضا باید مبارزه کرد و در میان خود این را قبول کرد که

دادن اطلاعات یا ندان اطلاعات علامت اعتماد یا عدم اعتماد نیست. ضرورت کار و مبارزه با پلیس و حفظ امنیت همگانی است. اصل حداقل اطلاعات بعلاوه از دو جانب دیگر هم همیشه مورد تهدید است: الف - دادن اطلاعات خودی یا مخفی به دیگران را محمل کسب اتوریته و یا تثبیت اهمیت اطلاعات دهنده. این کار بیشتر از جانب افراد کم‌نقوذ، بی تجربه انجام می‌گیرد و اتفاقاً کانالی است که بسیاری از اوقات پلیس به روابط دورنی کارگران فعال و یا کمیته کمونیستی نقوذ میکند. باید این اصل را جا انداخت که هرکس به شما عملاً یا رسماً اطلاعاتی را میدهد که لازم ندارید قابل اعتماد نیست. ب - کنجکاوای فعالین بی تجربه. کنجکاوای یک غریزه طبیعی است. اما در این مورد مهلک میشود. بسیاری از فعالین کم تجربه و یا خرده بورژواهایی که صرفاً به اصطلاح فضول هستند نمیتوانند خود را کنترل کنند و تلاش میکنند تا سر از همه چیز در بیاورند. باید نسبت به این پدیده حساس بود. تلفیق درست کار مخفی و علنی: مبارزه کارگری، مانند هر مبارزه توده‌ای دیگر، بنا به تعریف علنی است. رهبران و بسیاری از فعالین کمونیست طبقه کارگر بر متن همین فعالیت علنی است که رهبر میشوند و مورد اعتماد توده طبقه قرار می‌گیرند. در نتیجه تلفیق این فعالیت علنی با فعالیت مخفی بسیار حساس و حیاتی است. رهبران و فعالین علنی طبقه کارگر بنا به تعریف از طرف پلیس و جاسوسان رژیم شناخته شده و زیر نظر هستند و در هر مبارزه کارگر مورد تعرض و دستگیری و بازجویی قرار می‌گیرند. در این رابطه ما سطوح مختلفی از مساله را میتوان و باید مورد بحث قرار داد اما

اینجا ما تنها به رئوس چند نکته حیاتی اشاره میکنیم:

**الف** - رهبران و فعالین علنی همیشه باید در قالبی قابل انکار در تعادل قوای موجود اظهار نظر یا

آژیتاسیون علنی کنند بطوری که اگر در آن مورد مورد بازخواست قرار گرفتند بتوانند حرف‌های خود را در یک قالب معقول توجیه کنند. آژیتاستون خارج از تناسب قوا دعوت به سرکوب و دعوت به دستگیری و از هم پاشاندن تشکل کارگری است. این امر باید به‌خصوص به کارگران جوان و کم تجربه‌تر آموزش داده شود.

**ب** - از محل زندگی یا کار هیچ فعال و رهبر علنی نباید ادبیات و یا اسناد مخفی بشود بدست آورد. این رقفا باید همیشه تمیز باشند.

**پ** - فعالین و رهبران علنی مطلقاً نباید مسئول انجام کارهای غیر قانونی شوند و باید اطلاعات آن‌ها، برای حفاظت خود آن‌ها، کنترل شده باشد. از کسی که اطلاعاتی نداشته باشد نمیتوان اطلاعاتی را بدست آورد که موجب محکومیت او خواهد شد. نداشتن اطلاعات بهترین سپر دفاعی یک رهبر و فعال علنی در مقابل پلیس است.

آموختن فن مبارزه با پلیس: یک کمیته کمونیستی و یا هر تشکل غیر قانونی در میان خود تماس حضوری، تلفنی، اینترنتی و یا کتبی دارد. چه بسا چاپخانه و دستگاه تکثیر و غیره دارد. و بعلاوه باید فرض کند که میتواند زیر نظر پلیس باشد. پلیس برای انجام این کار از پیشرفته‌ترین ابزارها استفاده میکند. این ابزارها بسیاری از اوقات برای ما قابل دسترس نیستند. اما فعالین طبقه کارگر ماهی در آب هستند و

پلیس با دستگاه غوازی در این آب شنا میکند. در نتیجه در دنیای واقعی ما با تمهیدات و روش‌های ساده‌ای میتوانیم خود را از پلیس محفوظ داریم. این روش‌ها را باید آموخت و آموزش داد.

### آیا کمیته های کمونیستی اعلام وجود علنی میکنند؟

وجود کمیته های کمونیستی یا جمع هائی که برای اتحاد طبقه کارگر و علیه همه انواع تفرقه مبارزه میکنند طولانی مدت نه از چشم مدیریت و سرمایه دار و نه از چشم دولت و مسجد و بسیج و تشکل های دولتی پنهان نخواهد ماند. این کمیته ها یا باید کاری نکنند و یا اگر فعالیت کنند وجود آن‌ها را از نتیجه کارشان میتوان حدس زد. کمیته لایذ ادبیات کارگری و کمونیستی تولید و یا توزیع میکند، کمیته لایذ محفل شکل‌گیری انواع نزدیکی و اتحاد میان کارگران از گل گشت تا محافل کارگری و از تحادیه و سندیکا تا مجمع عمومی هستند. این کمیته ها اگر واقعاً کمیته باشند به زندگی روزمره و مبارزه روزمره طبقه کارگر چه در کارخانه و کارگاه و چه در محله بافته شده هستند. در نتیجه بازکردن حساب روی اینکه وجود کمیته حدس زده نمیشود اشتباه است. یا به انفعال و یا به گشاد بازی امنیتی می انجامد.

آنچه که باید مخفی بماند این است که کمیته شامل چه کسانی است، چگونه کار میکند، جلساتش را کجا میگیرد، ارتباطش با سایر کمیته ها چه در کارخانه ها و چه در محلات دیگر کدام است. کمیته بنا به تعریف حق دارد هر نوع سیاست و انتشارات یا وسائل ارتباط جمعی را سازمان دهد. اما چگونه و در چه قالبی این کار را

انجام میدهد را دیگر باید به عقل سلیم از آن میگیرد. هیچ سد تشکیلاتی نمیتواند طولانی مدت مانع نفوذ اندیشه و خط شود. اگر اعضای کمیته احساس نکنند که میتوانند در یک فضای سالم و رفیقانه آنچه که علنی، نیمه علنی یا مخفی منتشر کنند. کمیته حتماً لازم است گرد هم آئی های مخفی، نیمه علنی یا علنی را تشکیل دهد، اما در هر حال باید اصل تفریق کار علنی و مخفی و اصل حفظ امنیت و ادامه کاری کمیته را در نظر داشته باشد.

### رابطه این کمیته ها با احزاب چپ و با خط های موجود در چپ

اگر چنین کمیته هائی شکل بگیرند سؤالی که پیش می‌آید این است که رابطه این کمیته ها با خط و خطوط موجود در آنچه که در جامعه ایران خود را کمونیست میخواند چیست؟ این رابطه را در دو سطح میتوان تفکیک کرد: رابطه خطی-سیاسی و رابطه تشکیلاتی

### رابطه خطی و سیاسی

گفتیم که خط و پلاتفرم حاکم بر این کمیته ها امروز نمیتواند از یک پلاتفرم عام مبتنی بر احکام مانیفست کمونیست فراتر رود. یا بهتر است بگوئیم فراتر رفتن از چنین پلاتفرم عامی زود رس است و تفرقه را در طبقه کارگر باقی میگذارد.

اما این عام بودن به این معنی نیست و نباید باشد که سیاست و خط‌های مختلف در این کمیته ها نباید مورد بحث قرار گیرد و یا از آن بدتر کسانی که به این یا آن خط تعلق یا تمایل دارند امکان نیابند که تلاش کنند دیگران را به صحت خط خود قانع کنند. سلب این امکان کمیته را

### ارتباط سازمانی

ارتباط سازمانی کلاً یک مقوله دیگر است. روشن است که فعالین و رهبران متشکل در این کمیته ها با سازمان یا افرادی که خط آن‌ها را نمایندگی میکند رابطه نزدیک تری برقرار میکنند. این اجتناب‌ناپذیر است. اما در این رابطه باید به دو مساله دقت کرد:

**الف** - باید دانست که چنین رابطه‌ای، در شرایط اختناق، میتواند سرخ ضربه خوردن امنیتی و لطمه خوردن کمیته شود. در نتیجه اولاً این رفقا باید در مورد چگونگی این ارتباط و عدم سرایت لطمه امنیتی به بقیه هشیار باشند و مسئولانه عمل کنند. در ثانی خود کمیته باید بسیار هوشیار باشد که اعضایش از سر بی تجربگی و یا در ادامه آکسیون‌سیم حاکم بر چپ کمیته را در فعالیت‌های علنی خود و یا فعالیتی که بنام کمیته انجام میدهند با مخاطره امنیتی روبرو نکنند. واقعیت این است که به زحمت میتوان برای این رابطه ضوابطی تعریف کرد. ناچار باید این را به عقل سلیم کمیته و اعضای آن واگذار کرد.

**ب** - ارتباط رسمی کمیته با یک حزب یا با افراد غیر قانونی: کمیته ممکن است و حتماً در مقطعی از حیات خود با نزدیک شدن به یک خط با حزب یا افرادی رابطه ویژه ای برقرار خواهد کرد. این رابطه باید زیر شدیدترین ضوابط امنیتی انجام شود. باید فرض کرد که پلیس تلاش میکند که ارتباطات با این احزاب و افراد را زیر شدیدترین



مراقبت امنیتی قرار دهد و بعلاوه طبقه کارگراست. به نظر من بیشتر از جانب چپ اروپا بسیار آموزنده است. شباهت‌ها ارتباط با این افراد و احزاب مانند رابطه کمیته‌های کمونیستی با ارتباط با افراد قانونی در جامعه احزاب موجود چپ را باید یک نیست. عواقب امنیتی بسیار بیشتری رابطه متحول و دو طرفه دید. شدن خطی خود روبرو هستند اما جامعه توسط دولت‌های حاکم، آن‌ها دارد. در نتیجه این ارتباطات باید از گفتیم که به اعتقاد من شانس اینکه احزاب چپ نیز با مصاف تغییر خود را به ماهی هائی تبدیل میکند که در کانال‌های قابل توجهی و امن انجام کمیته‌های کمونیستی و یا اصولاً هر رو به رو هستند. حزبی در این دریا برویشان بسته است. به ماهی گیرد و اکیدا مخفی بماند. تجربه نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگر رابطه شانس دارد که ضرورت این برکه تبدیل میشوند، مشغله هایشان، سازمانی حزب حکمتیست درس‌های شکل بگیرند در این است که این شیفت طبقاتی و اجتماعی در صحنه دلمشغولی‌های شان، اتحاد و جدائی زیادی در این زمینه دارد. حرکت دو سویه شود. یک طرف این جامعه ایران را، نه تنها در حرف هایشان همه تماماً غیر اجتماعی و یا

**در میان چپ چه کسی شانس دارد؟**

حکمتیست است که امیدوارم احزاب دیگر هم به حرکت به پیوندند. طرف قضیه، از سوی مثلا حزب بلکه، در عمل دریابد و خود را تغییر بسیار عقب از جامعه میشود. وقتی که در باره رابطه این کمیته‌ها دیگر متعین شدن خطی کمیته‌ها است که میتواند به شکل جذب شدن دیگر متعین شدن خطی کمیته‌ها است که میتواند به شکل جذب شدن این برداشت محدود است و بر این به یکی از خط‌های موجود و یا اصل استوار است که کمونیسم تحزب تشکیل حزب جدیدی (ویا ترکیبی از یافته همین است که فعلا هست و کارگر کمونیست باید تکلیف خود و تحزب خود را با آنچه که موجود است روشن کند. این تصویر ایستا و عقب است. به نظر من فضا برای تشکیل احزاب جدید دیگری در ایران و بخصوص بر متن کمیته‌های کمونیستی که شکل بگیرند باز است. چه کسی حکم داده است که کمونیسم را فقط کسانی میتوانند متحزب کنند که محصول انقلاب ۵۷ ایران هستند و غالباً عملاً یا ذهناً تبعیدی هستند؟ حزب حکمتیست، به اعتقاد من، تا کنون بهترین پلاتفرم را برای شکل‌گیری یک حزب کمونیستی و با تضمین طبقه کارگر فراهم کرده است و تا آنجائی که خط و مشغله هایش لاقلاً در سطح رسمی همین بماند، شانس بیشتری باید داشته باشد. اما با وضعی که احزاب چپ موجود دارند، و به آن اشاره کردیم، این صحنه تماماً باز است. در نتیجه وقتی از رابطه این کمیته‌ها با احزاب چپ حرف میزنیم یک الترناتیو که مستقل از اراده چپ موجود میتواند شکل بگیرد تشکیل احزاب جدید کمونیستی

موجود است که امیدوارم احزاب دیگر هم به حرکت به پیوندند. طرف قضیه، از سوی مثلا حزب بلکه، در عمل دریابد و خود را تغییر بسیار عقب از جامعه میشود. وقتی که در باره رابطه این کمیته‌ها دیگر متعین شدن خطی کمیته‌ها است که میتواند به شکل جذب شدن دیگر متعین شدن خطی کمیته‌ها است که میتواند به شکل جذب شدن این برداشت محدود است و بر این به یکی از خط‌های موجود و یا اصل استوار است که کمونیسم تحزب تشکیل حزب جدیدی (ویا ترکیبی از یافته همین است که فعلا هست و کارگر کمونیست باید تکلیف خود و تحزب خود را با آنچه که موجود است روشن کند. این تصویر ایستا و عقب است. به نظر من فضا برای تشکیل احزاب جدید دیگری در ایران و بخصوص بر متن کمیته‌های کمونیستی که شکل بگیرند باز است. چه کسی حکم داده است که کمونیسم را فقط کسانی میتوانند متحزب کنند که محصول انقلاب ۵۷ ایران هستند و غالباً عملاً یا ذهناً تبعیدی هستند؟ حزب حکمتیست، به اعتقاد من، تا کنون بهترین پلاتفرم را برای شکل‌گیری یک حزب کمونیستی و با تضمین طبقه کارگر فراهم کرده است و تا آنجائی که خط و مشغله هایش لاقلاً در سطح رسمی همین بماند، شانس بیشتری باید داشته باشد. اما با وضعی که احزاب چپ موجود دارند، و به آن اشاره کردیم، این صحنه تماماً باز است. در نتیجه وقتی از رابطه این کمیته‌ها با احزاب چپ حرف میزنیم یک الترناتیو که مستقل از اراده چپ موجود میتواند شکل بگیرد تشکیل احزاب جدید کمونیستی

*\*این متن بخشی از بحث مفصل نویسنده در مورد تحزب کمونیستی طبقه کارگر است که در ضمیمه شماره قبیل نشریه سازمانده کمونیست منتشر شده است. س ک*

## حزب کمونیست و عضویت کارگری

این تحول چیست. اگر بخواهم محور اساسی تمام این بحثها را در چند جمله خلاصه کنم اینست: سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است. تشکیل یک حزب کمونیست کارگری یعنی سازمان دادن این سوسیالیسم کارگری بمثابة یک حزب سیاسی مارکسیستی، یعنی حزبیت بخشیدن به جنبشی که فی‌الحال، باشد که بدون سر و سامان و با سازمانیابی درونی ضعیف، وجود دارد.

چپ تاکنونی یک چنین تبیینی را نمی‌پذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته احزاب و گروهها را بنا بر ملاک‌هایی، که عمدتاً عقیدتی و فرقه‌ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بداند یا خیر. اما همه به‌رحال به مجموعه‌هایی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. در مقابل این احزاب و گروهها، طبقه کارگر و جنبش "خود بخودی" طبقه قرار می‌گیرد. در این دیدگاهها حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدر است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمی‌شناسند.

هم موقعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش به اصطلاح کمونیستی و هم تاریخ پیدایش مارکسیسم و کمونیسم کارگری ورشکستگی این پیشداوری‌های بورژوائی را برملا میکند. مانیفست کمونیست خود بر متن یک سوسیالیسم کارگری فی‌الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد. مارکس و انگلس حتی عنوان بیانیه خود را از نامی گرفتند که کارگران بر جنبش سوسیالیستی خود نهاد بودند و تاکید کردند که کلمه "کمونیست" را برای

ندارند بتوانند در قبال وضعیت فعلی سازمانشان شانه بالا بیاندازند، فعال حزب کمونیست که برای شکل‌گیری یک کمونیسم کارگری قدرتمند تلاش میکند باید با مشاهده وضعیت موجود متوجه تناقضات و معضلاتی بشود که توجه جدی او را طلب میکند.

در پس بحث عضویت کارگری یک معضل تاریخی و اجتماعی نهفته است. هدف از این مقاله تشریح این معضل و طرح نتیجه‌گیریهای عملی برای فائق آمدن به آن است. این مقاله بر مبنای بحثی که سه ماه قبل در سمینار کمیته تشکیلات شهرها ارائه کردم، نوشته شده است. از نظر من این مبحث یکی از گره‌گاههای مهم در پیشرفت کمونیسم کارگری چه در درون حزب کمونیست و چه در مقیاس وسیع در درون جنبش کارگری ایران است و نتایج عملی آن، چنانچه پیگیرانه استخراج و اتخاذ شود، میتواند سیمای سیاسی و موقعیت عملی حزب کمونیست ایران را دگرگون کند. واضح است که بحث عضویت کارگری نهایتاً تنها گوشه‌ای از یک پیکار وسیعتر برای کمونیسم کارگری است. مبحث عضویت کارگری بالاخره با همه تحلیل و تفسیرهای سیاسی که در بر دارد، به مساله "عضویت" بر میگردد که مقوله‌ای نهایتاً اساسنامه‌ای است. اقدامات مشخصی که از این بحث استخراج میشود شاید بخودی خود زیر و رو کننده نباشند. اما امید من اینست که این بحث بر نگرش ما نسبت به حزب تاثیر بگذارد و آن انتقاد عمومی‌ای را که تحت عنوان کمونیسم کارگری از آن صحبت میکنم را تقویت کند.

### چند کلمه درباره کارگری شدن حزب

چندین سال است که حزب کمونیست آگانه هدف "کارگری شدن" را در برابر خود قرار داده است. در طول چند سال گذشته سعی کرده‌ام برای فعالین حزب روشن کنم که ملزومات

چهارچوب عمومی‌ای برای بشردوستی، میهن پرستی، استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی، دموکراسی و نظایر آن است و لذا از نظر آنها بطور ویژه‌ای پای کارگر و مبارزه طبقاتی را به میان نمیکشد. بسیاری دیگر که هنوز برای کارشان به مارکسیسم و مقولاتی چون پرولتاریا و مبارزه طبقاتی نیاز حس میکنند، به انحاء دیگری خود را از لزوم کارگری بودن معاف میدانند. شاید هنوز اوضاع سیاسی اجازه نمیدهد، شاید پرولتری بودن تشکیلات لزوماً کارگری بودن بدنه آن را ایجاب نمیکند، شاید کارگران هنوز به اندازه کافی از "آگاهی طبقاتی" برخوردار نشده‌اند. بهانه‌ها هر چه باشد، تاریخ کمونیسم در ایران و بالاخص تاریخ دوران اخیر مملو از سازمانهای "پرولتاریائی" است که اساساً از دانش آموختگان و تحصیلکردگان طبقه متوسط تشکیل شده‌اند. در اینکه اینها همه لاقدر در دوره‌هایی سمپات کارگران بوده‌اند تردید نیست. شاید قدرت رسیدن هر یک از آنها، که با توجه به موقعیت عینی آنها در حاشیه مبارزه طبقاتی تنها میتوانست ناشی از یک تصادف تاریخی باشد، منجر به بهبودهایی در زندگی و شرایط کار کارگران ایران میشد. اما، هیچیک در این واقعیت تغییری نمیدهد که درست در کنار اینها و همزمان با پراتیک "پرولتاریائی" اینها، مبارزه واقعی طبقاتی، از دندان قروچه کردن و مشت گره کردن هر روزه کارگران تا اعتصابات و حرکات علنی و وسیع کارگری، در صفحه‌ای دیگر در همان جامعه جریان داشته و کمترین تاثیر مستقیم را از موجودیت و فعالیت این جریان پذیرفته است.

بحث اینجا بر سر وجود و عدم وجود احزاب عظیم کارگری نیست. مساله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدواً سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد. اگر آنها که برای سوسیالیسمشان به کارگر نیازی

نشریه سازمانده کمونیست در شماره های اخیر تقابلی علیه سنن و گرایشات چپ غیرکارگری یا بورژوائی در برخورد به طبقه کارگر و مسائل متعدد آنرا شروع کرده است.

مقاله زیر نقد کمونیستی منصور حکمت به همین سنن چپ در عرصه تحزب و سازماندهی حزبی طبقه کارگر است که تاریخ 22 سال پیش را بر خود دارد. مطالعه مجدد این اثر ارزنده را به همه فعالین و سازماندهان کمونیست درگیر با موانع سنن کمونیسم بورژوائی ایران و بویژه به همه رهبران کمونیست کارگران توصیه میکنیم. سازمانده کمونیست

### قسمت اول

مقدمه:

هیچ چیز مانند چند و چون عضویت کارگران در احزاب و تشکیلاتهای چپ مبین خصلت طبقاتی آنها و موقعیت آنها در مبارزه بالفعل طبقات نیست. بالاخره پس از همه تبلیغات و آکسیونها، همه مطالبات و شعارها و همه فعالیتها که بنام طبقه کارگر و منافع او صورت میگیرد، این سوال ساده و روشن مطرح میشود که آیا تشکیلات سوسیالیستی دربرگیرنده کارگران هست یا نه. آیا کارگر و اعتراض کارگری درونمایه اصلی این سازمانها را تشکیل میدهد یا خیر و آیا سازمانها و گروههای سوسیالیستی و کمونیستی که بنام طبقه کارگر فعالیت میکنند عملاً ظرف و ابزار اعتراض کارگری هستند یا خیر.

خارج از حزب کمونیست ایران کارگری شدن و سازمان کارگران بودن حتی یک اولویت و یک پرنسپسپ بسیاری از جریانات بااصطلاح سوسیالیست نیست. خیلی‌هاشان کلاً ایده انقلاب کارگری را کنار گذاشته‌اند. برخی دیگر زیاد به وجود پرولتاریا بعنوان طبقه تولید کننده اصلی در جامعه مطمئن نیستند. برای خیلی‌هایشان سوسیالیسم

سیاسی مقدم اند. علوم سیاسی بورژوائی حزب را مجموعه‌ای از افراد میداند که برای تحقق هدفهای مشترک گرد آمده‌اند. برای مارکسیسم حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. لیبرالیسم میتواند در دوره‌ای در حزبی نمایندگی بشود و یا نشود. اما مادام که پایه‌های عینی اجتماعی آن وجود دارند سنت لیبرالیسم یک جریان زنده در درون بورژوازی باقی میماند و بارها به پیدایش احزاب لیبرال جدید منجر میگردد. عین همین برای ناسیونالیسم، رفرمیسم بورژوائی و گرایشهای دیگر اجتماعی صادق است. هر کس این را براهتی میفهمد که برای مثال جبهه ملی و سازمانهای متعدد درون آن در سنت لیبرالیسم و ناسیونالیسم ایرانی شکل گرفتند. اما این سنت نه با جبهه ملی شروع میشود و نه به آن ختم میگردد. در مورد کمونیسم کارگری نیز همین معادلات وجود دارد. سنت کمونیسم کارگری، که بین الملل اول و بلشویسم و انقلابات آلمان و روسیه را داشته است، مدتهاست که قادر نشده به احزاب سیاسی جدی‌ای شکل بدهد. میتوان علل این ناتوانی را بحث کرد، اما این ناتوانی تغییری در این واقعیت که کمونیسم کارگری یک گرایش مبارزاتی واقعی و موجود در جامعه است نمیدهد.

#### عضویت کارگری: طرح مساله

این بکار میبرند که خود را از سوسیالیسم غیرکارگری زمان خود تفکیک کنند و تعلق خود را به حرکت کارگری‌ای که تحت نام کمونیسم در جامعه جریان دارد نشان بدهند. برای مارکسیسم اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری یک پیششده و پیش‌فرض عینی و موجود بود. آنها قصد اختراع یک جنبش نوظهور را نداشتند، بلکه خود را متفکرین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری عملاً موجود در جامعه تلقی میکردند. امروز، پس از قریب یک قرن و نیم که از فعالیت مارکسیست‌ها میگذرد، پس از یک قرن و نیم که تئوری مارکسیسم به طرق مختلف و از جمله در دل انقلابات عظیم در درون جنبش کارگری جایگیر شده است، سوسیالیسم کارگری دیگر بطور طبیعی به مارکسیسم گرایش دارد و از مارکسیسم الهام میگیرد. برای دوره‌ای و در مقاطعی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی و کمونیستی واقعا احزاب سازمانده این سوسیالیسم کارگری بوده‌اند. تاریخ حزبی سوسیالیسم و تاریخ اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم همواره اینچنین مجزا و بهم نامربوط نبوده است. اما امروز ما در موقعیت کاملاً متفاوتی قرار داریم. جریان حزبی باصطلاح کمونیستی و سوسیالیستی با همه شاخه‌ها و فرقه‌های دیگر ربط مستقیمی به این جنبش سوسیالیستی کارگری ندارد. اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر، که با پبای رشد و گسترش سرمایه‌داری شدت یافته و امروز کشمکش محوری در تمام جوامع سرمایه‌داری است، دیگر هرچه کمتر و کمتر از مجرای این جریان‌های حزبی صورت میگیرد. ما دیگر باید از دو جنبش حرف بزنیم. دو جنبش با نقاط اتکاء طبقاتی مختلف، آرمانهای مختلف، سرنوشت و مقدرات مختلف و معضلات و مسائل مختلف. کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی و یک سنت زنده سیاسی و مبارزاتی است. یک جریان اجتماعی است. درست همانطور که لیبرالیسم بورژوائی یک واقعیت اجتماعی است. این سنتها بر وجود احزاب

مقدماتی و حداقل است. حزب کمونیست باید به این جریان بپیوندد و اگر چیزی برای گفتن و کاری برای کردن دارد اینجا بگوید و اینجا بکند. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی برسمیت شناخته شدن حزب کمونیست بعنوان ابزار گسترش اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر توسط خود جریان سوسیالیسم کارگری و کارگران کمونیست. این مستلزم کندن حزب کمونیست از همه باورها و پیشداوریها، همه مناسبات و مشغله‌ها و همه روشهای موروثی چپ غیرکارگری و حضور تمام و کمالش در این سنگربندی کارگری است. این مستلزم تبدیل شدن حزب کمونیست به سخنگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین در برابر کل جامعه موجود و کل بورژوازی است.

این روندها همه مثبت و مطلوبند. اینها نشانه‌هایی از توانائی بالقوه حزب کمونیست ایران برای تبدیل شدن به یک حزب برآستی کارگری هستند. اما مبحث عضویت کارگری این تحول آماری تدریجی و ساده را مد نظر ندارد. پائین‌تر نشان میدهم که چگونه این روی آوری کارگران به حزب هنوز بر متن یک سیاست و سیستم عضوگیری صورت میگیرد که در اساس خود غیر کارگری است. لذا خود همین روند هم عملاً از هر معنی جدی طبقاتی تهی میشود. اما اینجا صرفاً توجه رفقا را به این جلب میکنم که مساله عضویت کارگری بر سر آوردن احاد کارگر و عضو کردن آنها در حزب به آن معنی که امروز آنرا می‌فهمیم نیست. بلکه بر سر وسعت دادن دامنه موجودیت حزب به نحوی است که فعالیت کارگر کمونیست را، همانجا که دارد امروز صورت میگیرد، دربرگیرد و به بخشی از خود تبدیل کند. بعبارت دیگر مبحث عضویت کارگری بر سر تجدید تعریف خود مفهوم عضویت و حزبیت به نحوی است که مبارزه کمونیستی و رادیکال کارگری‌ای که هم اکنون در ارتباط تنگاتنگ با حزب صورت میگیرد را هضم کند و به شکل اصلی ابراز وجود خود حزب تبدیل نماید. در کنار آمار و ارقام ورود کارگران به حزب، فاکت‌های به مراتب مهمتری

نیز وجود دارند که متاسفانه هنوز آنطور که باید وارد محاسبات ما نشده‌اند و بر تفکر تشکیلاتی و سنتهای حزبی ما تاثیر نگذاشته‌اند. یک نمونه از این فاکت‌ها شکل‌گیری طیف وسیعی از کارگران کمونیست و دخیل در مبارزات اعتراضی کارگری است که شدیداً از حزب الهام میگیرند و اگر در رابطه تنگاتنگ عملی با ما قرار ندارند از بی میلی آنها نیست. گاه اخبار فعالیتهای این رفقا خود سازماندهان حزبی را نیز متحیر میکند. حزب ما نه فقط هنوز نتوانسته است کل حرکت سوسیالیستی رادیکال کارگران را در درون خود جای بدهد، بلکه حتی آن بخش از فعالین و مبارزان این سوسیالیسم کارگری را نیز که خود را آگاهانه به حزب کمونیست نزدیک و متعهد میدانند عمدتاً در خارج مرزهای حقوقی حزب نگه داشته است.

بعبارت دیگر حزب کمونیست ایران هم اکنون از دو جزء تشکیل میشود. یک جزء رسمی، سرشماری شده و به عضویت گرفته شده. این آن بخشی است که معمولاً به آن حزب اطلاق میشود. در این بخش بافت غیر کارگری هنوز غلبه دارد. جزء دوم شامل یک نیروی غیر رسمی به مراتب وسیعتر متشکل از کارگران کمونیست و رهبران جنبشهای اعتراضی است که بدون آنکه عضو حزب باشند سیاستهای حزب را جلو میبرند و به اشکال غیر اساسنامه‌ای و ظاهراً بدون ضبط و ربط با حزب رابطه برقرار میکنند. قدرت واقعی حزب ما در هر مقطع حاصل جمع این هر دو جزء است. اما حزب بطور رسمی متاسفانه فقط اولی است. این دوگانگی در همه جای ایران وجود دارد، اما کردستان جایی است که میتوان به برجسته‌ترین شکلی این حقیقت و این تناقض را دید. عضویت کارگری به معنی افزایش خطی کارگران عضو بخش اول (بخش رسمیت یافته امروزی) نیست، هر چند که اینها هم باید بطور قطع درصد کارگران غلبه داشته باشد، بلکه به معنای برسمیت‌شناسی این بخش دوم و گسترش عضویت حزبی به این سازمان وسیع کارگری

است که در خارج مرزهای امروزی حزب وجود دارد. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی کارگری شدن پراتیک آن. یعنی تبدیل شدن پراتیک کارگر کمونیست، در رو در روئی مستقیم با سرمایه، به مهمترین بخش پراتیک حزب. یعنی تجدید تعریف حزبی به نحوی که این پراتیک عملاً موجود و در حال جریان را دربرگیرد. وضعیت موجود تصنعی است و از آن مهمتر، زیان اصلی آن اینست که حزب را از این موقعیت که خود حول پراتیک این بخش کارگری آرایش بگیرد و بر این پراتیک آنطور که باید تاثیر بگذارد محروم میکند. این بخش کارگری فی‌الحال به اعتقاد من عضو حزب کمونیست ایران هست. بیرون ماندن حقوقی این طیف وسیع رفقای کارگر از حزب، به درجه زیادی تا همینجا روند تحکیم کمونیسم کارگری در حزب را کند کرده است و بر سر راه تبدیل حزب ما به حزب کمونیستی کارگران ایران مانع ایجاد نموده است. به این وضع باید خاتمه داد.

برای روشن شدن چهارچوب این بحث باید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم. اولاً، وقتی از حزب کارگری حرف میزنیم منظور حزبی نیست که لزوماً توده‌های کارگر را در خود و در رابطه با خود سازمان داده باشد (چیزی شبیه موقعیت سوسیال دموکراسی اروپا تا قبل از بحران دهه اخیر). این برای کمونیسم انقلابی در دوره‌های خاص و تحت شرایط خاصی ممکن میشود. آنچه مورد نظر ماست اینست که حزب کمونیست باید به‌رحال تا آنجا که بعنوان یک حزب سیاسی موجودیت دارد و فعالیت میکند، سازمانده و دربرگیرنده فعالین جنبش اعتراضی طبقه کارگر و رهبران کارگری باشد. حزب کمونیست باید حزب یک گرایش کارگری باشد. باید حزبی برخاسته از محیط اعتراض کارگری و درگیر در آن باشد. ساختار اصلی و فعالیت اصلی‌اش باید متکی بر بخش پیشرو و کمونیست خود کارگران باشد. مسلم است که در این حزب انقلابیون کمونیست با هر خاستگاه طبقاتی جای دارند. اما

### "چپ رادیکال" و کارگران

موانعی که بر سر راه ما، بعنوان حزب کمونیست ایران، برای تبدیل شدن به یک حزب عملاً کارگری قرار دارد، ساخته یک روند تاریخی طولانی است. اینها انعکاسی از جدائی تاریخی و عمومی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر است و همانطور که بارها و به اشکال مختلف تکرار کرده‌ام، هر پیشروی ما منوط به گسست فکری و سیاسی و عملی ما از این چپ رادیکال است. ما در این مسیر پیش رفته‌ایم. لذا در هر نقد از چپ رادیکال باید اینجا و آنجا تبصره‌هایی درباره تفاوت‌های حزب ما با این جریان اضافه کنیم. من این تفاوتها را آخر بحث خواهم گفت، چرا که بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوتها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند. مساله عضویت کارگری و رابطه عملی

حزب با کارگران یکی از آن مواردی است که ما داریم توان تمکین غیر انتقادی به باورها و تجارب پیشینه چپ غیر کارگری را پس میدهم.

منظور من از چپ رادیکال در این بحث کل آن گرایشات شبه سوسیالیستی است که بدنال شکست

نیروهای سنتی اپوزیسیون ایران، جبهه ملی و حزب توده، و بویژه پس از تحولات اقتصادی که با اصلاحات ارضی در ایران صورت گرفت بوجود آمد. مشی چریکی و بعد خط ۳ و در کنار آنها طیف وسیعتری از گروههای مائونیست و لیبرال چپ، اشکال سازمانی‌ای بودند که پیدایش این چپ رادیکال را نمایندگی میکردند. اما همینجا بگویم که چهارچوب عمومی بحث من در نقد رابطه چپ رادیکال با کارگران به محیط سیاسی ایران محدود نمیشود. این جریان در سطح جهانی، اگر از گروههایی بگذریم که در دوره‌های پیشتر از کمینترن فاصله گرفته بودند، از اواسط دهه ۵۰ میلادی بتدریج با نقد بااصطلاح خط رسمی کمونیسم که توسط حزب کمونیست شوروی نمایندگی میشد، شکل گرفتند. تروتسکیسم، مائونیسم و چپ نو سرچشمه‌های اصلی پیدایش این چپ رادیکال بوده‌اند. این جریان‌ات امروز دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند و به اضمحلال کشیده شده‌اند. از اواسط دهه ۶۰ تا نیمه دوم دهه ۷۰ دوره فعالیت و رونق این جریان‌ات بود. اینها هم از نقطه نظر جدائی از طبقه کارگر خصوصیات مشابهی را با چپ رادیکال ایران دارند و طبعاً بر ذهنیت و پراتیک جریان‌ات ایرانی تاثیر گذاشته‌اند. اما در تحلیل این جریان‌ات باید به خاستگاه طبقاتی و محیط اجتماعی متفاوت آنها توجه داشت. چپ رادیکال در اروپای غربی و آمریکا عیناً حاصل و نماینده همان جنبش اجتماعی و مطالبات طبقاتی نبود که در ایران. به این دلیل من بحث خود را به چپ ایران محدود میکنم، بخصوص که این یکی از نظر فرمال و تقویمی رابطه مستقیم‌تری با تجربه حزب کمونیست ایران داشته است. انزوای چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر نه‌نیاز به اثبات دارد و نه

ساختمان و بینش سازمانی روشنفکری و شبه آناشستی این چپ حتی اجازه نداد این جریانات توسط کارگران برای اعتراض اقتصادی و سیاسی بکار گرفته شوند.

خیلی ها وقتی تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران و بویژه تاریخ عملکرد این سوسیالیسم در انقلاب ۵۷ را مینویسند، تاریخ این چپ رادیکال را دوره میکنند. واقعیت، اما، اینست که سوسیالیسم کارگری، بعنوان یک جنبش اجتماعی بالفعل در تمام طول حیات این چپ رادیکال در بیرون آن و مستقل از همه افت و خیزهای آن در جریان بوده است. مورخین تازه بدوران رسیده چپ ایران، با الهام از ادبیات دو دهه قبل چپ اروپا و تحت تاثیر تحولات امروز در شوروی، شکست چپ رادیکال ایران را ناشی از عدم توجه آن به امر دموکراسی میدانند. اما در واقع کل چپ رادیکال چیزی جز یک دموکراتیسم ملی و رادیکال نبود. تمام لحظات حیات این چپ را مبارزه علیه سرکوب

دموکراسی و بازپس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمین توسط رژیم اسلامی میسازد. این چپ برای دموکراسی جنگید و خون داد. چپ رادیکال بدلیل انزوای خود از سوسیالیسم کارگری و جنبش اعتراضی طبقه کارگر شکست خورد. چپ رادیکال در حاشیه سیاست باقی ماند چرا که چیزی بیشتر از سوسیالیسم افشار حاشیه‌ای جامعه نبود. تاریخ این چپ تاریخ مبارزه دموکراتیک و ضد استبدادی است. تاریخ تحرک دانشجویان و روشنفکران جوان و پلیمیک‌ها و جمع و تفریق‌های سازمانی اینهاست. این مبارزات بهرحال ارزش خود را برای طبقه کارگر دارد، اما تاریخ عمل مستقیم کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. تاریخ اعتراضات کارگری نیست. تاریخ پیدایش سازمانهای توده‌ای کارگران، خواباندن تولید، کشمکش بر سر دستمزد، پیدایش حوزه‌های فعالیت کمونیستی کارگری، پیدا شدن رهبران سرشناس در مبارزه اقتصادی و نظائر آن نیست. این اتفاقات که با ابعاد خیره کننده‌ای در

"مارکسیست‌هایی" که اینچنین به میدان آمده بودند دارند بسرعت صحنه را خالی میکنند. امروز دیگر برای روشنفکر کشور تحت سلطه نه مارکسیسم مد است و نه انقلاب. اما در دوره‌ای که چپ رادیکال ایران شکل گرفت مارکسیسم تنها روش کسب هر نوع اعتبار سیاسی بمثابه یک جریان رادیکال بود.

عامل دوم در چسبیدن این جریان به مارکسیسم، موقعیت طبقه کارگر در خود ایران و پاگذاری روز افزونش به صحنه سیاسی در جامعه بود. چپ رادیکال کارگر را ستون فقرات خلق خود تعریف کرده بود و گرچه نسبت به مطالبات و نیازها و آرمانهای مستقل این طبقه غیرحساس و لاقید بود، در مجموع خود را نماینده و مدافع کارگر بعنوان بخشی از خلق میدانست. به درجه‌ای که این چپ در سیاست خود، حال با هر تبیینی، برای کارگر جا باز میکرد بهمان درجه بناگزیر مارکسیسم را نیز میبایست در تفکرش وارد کند.

در طول انقلاب کارگران به این چپ نزدیک شدند. اما فقط همین. کارگر مادام که جنبش انقلابی خودش سر و سامان ندارد، مادام که حزب ندارد، برنامه ندارد و خود بطور واقعی و بالفعل آلترناتیو مستقلی در برابر قدرت سیاسی نداشته است، ناگزیر به رادیکالترین و چپ‌ترین جریانات موجود در جامعه چشم میدوزد. همین مکانیسم کارگران را در همه کشورها به جناح چپ بورژوازی متمایل میکند. علت این مساله روشن است. کارگر نه از سر ایده‌آل‌های تجریدی، بلکه با مطالبات واقعی و برای بهبود ملموس در زندگی خود به صحنه سیاسی پا میگذارد. موقعیت عینی او در تولید ناگزیرش میسازد که هر لحظه به امید حتی کوچکترین تغییرات میان حرکت‌های سیاسی انتخاب کند. اما این به معنای جای گرفتن این جریانات در متن اعتراضات کارگری و تبدیل آنها به احزاب طبیعی کارگران نیست. چپ رادیکال ایران حتی این امید و این همسوئی سیاسی ناگزیر کارگر ایرانی با خود را نیز بکار نگرفت. افق ناسیونال رفرمیستی، مشغله ضد استبدادی، و

نمیگردد. مبارزه ضد استبدادی، "عدالت اجتماعی" و "استقلال از امپریالیسم" همچنان درونمایه سیاسی آن را تشکیل میداد. از نظر عملی استخوانبندی این چپ، فعالیتش، کادراهیش، حوزه‌های فعالیتش، زبانش، اولویتها و مشغله‌هایش و بالاخره اشکال مبارزاتی که پیشنهاد میکرد همه از همان طبقات اجتماعی غیرکارگری مایه میگرفت که این چپ پرچم آرمانهایش را بلند کرده بود. من بعدا با تفصیل بیشتری به این ابعاد عملی بر میگردم و نشان میدهم که چگونه این چپ قبایی بود که به قالب تن روشنفکر ناراضی بورژوازی دوخته شده بود. همینقدر روشن است که جدا ماندن طبقه کارگر از این چپ طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده است. در تمام طول دوران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ حتی تماس قابل توجهی میان این چپ با اعتراضات کارگری و محیط این اعتراض دیده نمیشود. بخش اعظم این چپ آشکارا این جدائی را تنوریزه میکند. مانوئیست با دهفانش و چریک شهری با داستان موتور کوچک و بزرگ و تبلیغ مسلحانه‌اش. انقلاب ۵۷ نخستین تلاقی واقعی و حضوری این چپ با کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی است. تاریخ دوره انقلاب تاریخ مسجل شدن این جدائی و لاجرم از صحنه خارج شدن این چپ رادیکال است.

اگر این چپ خود را مارکسیست مینامید دو دلیل اصلی داشت. اولاً، مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهرآمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هرکس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز اوضاع، حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملاً بورژوائی، بوده است بناچار جانی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است. همانطور که گفتم مانوئیسم و شبه مارکسیست‌های مکتب توسعه نیافتگی به اندازه کافی مارکسیسم را خلقی و ملی کرده بودند که بتوانند توسط بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه اخذ بشود. این اوضاع البته امروز تغییر کرده و

اساسا میتواند مایه شگفتی باشد. این چپ در خلاء ناشی از شکست احزاب سنتی اپوزیسیون بورژوائی ایران، حزب توده و جبهه ملی، شکل گرفت که میان خود، آرمانهای قدیمی جناحهای چپ و راست بورژوازی نوخاسته ایران، رفرمیسم و ناسیونالیسم را نمایندگی میکردند. نقد چپ رادیکال به این احزاب سنتی اساسا نقدی بود بر رها شدن پرچم این آرمانهای بورژوائی توسط این احزاب و شیوه‌های مسالمت جویانه‌ای که آنها پیشتر برای تحقق این اهداف در پیش گرفته بودند. پیدایش چپ رادیکال حاصل بدست گرفته شدن همین پرچم توسط نیروهای اجتماعی دیگر و طبعاً در شرایط اقتصادی و سیاسی متفاوتی بود. مرکز ثقل مبارزه برای اصلاح سرمایه داری ایران و تامین استقلال سیاسی و اقتصادی از بورژوازی به خرده بورژوازی منتقل شد. این انتقال درعین حال حاصل روندهای فکری تعیین کننده‌ای در جنبش چپ در مقیاس جهانی و نیز تحولات بنیادی در اقتصاد سیاسی ایران بود. من اینجا نمیتوانم وارد این مباحث بشوم. همینقدر اشاره میکنم که اصلاحات ارضی و تحولات مهمی که در طی این پروسه در ساختمان اقتصادی ایران و بافت طبقاتی جامعه رخ داد اهمیت تعیین کننده‌ای در زوال احزاب سنتی، شکل دادن به این چپ جدید و سوق دادن آن به مطالبات رادیکال‌تر و شیوه‌های افراطی‌تر در مبارزه سیاسی داشت. در کنار این تحول اقتصادی، اوضاع جهانی جنبش باصطلاح سوسیالیستی و بویژه پیدایش مانوئیسم و نیز خلق‌گرایی ناسیونالیستی در آمریکای لاتین، که هریک به نحوی استراتژی ناسیونالیسم و رفرم در کشورهای تحت سلطه را تبیین میکردند، ماتریال لازم برای ترسیم سیمای سیاسی و نظری این چپ جدید را فراهم میکرد.

بهررو آنچه باید تاکید کرد اینست که چپ رادیکال ایران به این ترتیب اصولاً در کانون اعتراضات کارگری زاده نشد و پا نگرفت. از نظر آرمانها و اهداف، این چپ گرایش خاصی به سوسیالیسم کارگری و لغو مالکیت خصوصی را نمایندگی

کنار این چپ و در مقابل چشمان ناباور و بی اعتماد این چپ رخ میداد، خارج پراتیک اجتماعی این چپ باقی ماند. چپ رادیکال از "پیوند" با طبقه کار سخن میگفت، و به این ترتیب به انزوای خود اذعان میکرد، اما هرگز متوجه نشد که مساله نه بر سر پیوند "سوسیالیسم" با کارگران بعنوان یک قشر اجتماعی، بلکه بر سر ترک کردن مکان اجتماعی خویش و پیوستن به حرکت سوسیالیستی کارگری است که فی الحال در جامعه جریان دارد. حرکتی که عمل مستقیم کارگری را سازمان میدهد، اعتراضات و اعتصابات را میسازد، رهبران کارگری را پرورش میدهد، خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر را رشد میدهد، کارگران را تا هر اندازه که میتواند، از محفل تا شورا، متحد نگه میدارد و مارکسیسم را علیرغم همه حشو و زوائد و غامض اندیشی‌هایی که همین چپ رادیکال به آن آویخته است از زیر دست و بال بیرون میکشد تا بکار ببرد. این جنبش ضعیف و بی سر و سامان است. ترحب بخود نگرفته است و قدرت عظیم خود را بنمایش نگذاشته است. اما واقعی است. واقعی‌ترین سوسیالیسمی که در ایران وجود دارد.

جدائی چپ رادیکال از کارگران، و یا درست‌تر بگوئیم جدائی جنبش چپ رادیکال ایران از جنبش سوسیالیسم کارگری، یک جدائی همه جانبه و عمیق است. این یک جدائی نظری، برنامه‌ای، پراتیکی، و در یک کلمه اجتماعی است. اینها دو جنبش‌اند برای دو مجموعه تحولات اجتماعی مختلف، برای دو انقلاب مختلف، متکی بر طبقات اجتماعی مختلف. هر دو بالفعل و پراتیک‌اند. یکی نماینده سوسیالیسم و دیگری ظرف حرکت خودبخودی کارگری نیست. در واقع اگر سوسیالیسمی هست در اولی است. دومی تماما ظرف اعتراض ملی - دموکراتیک روشنفکر ناراضی ایرانی بوده است. مارکسیسم، بعنوان یک تیتر و تابلوی عمومی، و همینطور مجموعه‌ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی فوری اینها را به هم ربط میدهد و نزدیک

میکند. اما هم سنخ گرفتن اینها اشتباه قسمت دوم است.

غیر کارگری بودن بافت چپ رادیکال بنا بر این پدیده‌ای اجتناب ناپذیر بود که از ماهیت سیاسی و موقعیت طبقاتی آن ناشی میشد. این جریانات، همانطور که گفتم، نه از جنبش طبقه کارگر و از محیط اعتراض کارگری، بلکه در امتداد اپوزیسیون بورژوائی ناسیونالیست و ضد استبدادی شکل گرفته بودند. فعال بودن در درون طبقه کارگر و جنبش اعتراضی طبقه اصولا حالت طبیعی و متعارف موجودیت این جریانات نبود. چریکها که اساسا با این پیش فرض که اختناق مانع تماس با کارگر است مشی خود را بنا کرده بودند. در جریان انقلاب، هنگامی که عامل اختناق نقش چندانی بازی نمیکرد، تحرک افشار تحصیلکرده و روشنفکر خرده بورژوا بار دیگر جنبش طبقاتی را برای این چپ تحت الشعاع قرار داد. همین امروز هم برای تئمه این چپ رادیکال "دانشجو" هنوز شیپورچی و امید "انقلاب" محسوب میشود و کافی است دانشجویان فلان دانشگاه در اعتراض به قطع برق قاشق به قابلمه بکوبند تا جریاناتی نظیر راه کارگر به هیجان بیایند و روزنامه‌های خود را از تهنیت‌های پرشور به دانشجویان و "جنبش دانشجویی" پر کنند. بهرحال نکته اصلی اینجاست که این جدائی و بیگانگی با اعتراض کارگری ادا تصادفی نبود و صرفا جایگاه اجتماعی غیر کارگری این چپ را تاکید میکرد.

در بخش بعدی این نوشته به تفصیل به مکانیسم‌های مشخصی که باعث جدائی عملی و سازمانی کارگران از چپ رادیکال میشد میپردازم و در بخش آخر اقدامات مشخصی را که ما باید در سطوح مختلف برای گسترش عضویت کارگری در حزب کمونیست به آن دست بزنیم بطور خلاصه ذکر میکنم.

\*\*\*\*\*

در بخش قبل گفتم که جدائی عملی کارگران از احزاب چپ رادیکال ایران و غلبه روشنفکران و تحصیلکردگان در این سازمانها ادا تصادفی و یا ناشی از سیاست‌های عضوگیری نادرست و غیره نیست. بلکه ریشه در جدائی تاریخی و اجتماعی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد. اعتراض کارگری حوزه طبیعی فعالیت و موجودیت این چپ را تشکیل نمیداده و اهداف سیاسی، آرمانهای اجتماعی و اشکال مبارزاتی این چپ با موجودیت اجتماعی و نیازهای سیاسی کارگر به مثابه یک طبقه معین اجتماعی هم سنخ و سازگار نبوده است. در این بخش میخواهم به آن مکانیسم‌هایی که این واقعیت وسیع اجتماعی را در سطح عملی منعکس میکند و کارگران را، حتی آنجا که موضوع کار این تشکیلاتها قرار میگیرند، از این سازمانها و از عضویت در آنها دور نگاه میدارد، اشاره کنم.

### مبارزه اجتماعی یا فعالیت سازمانی

قبلا اشاره کردم که چپ رادیکال ایران با شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون بورژوائی، جبهه ملی و حزب توده، پیدا شد. این چپ جدید، جریانات سنتی را نقد کرد. در تئوری تاکید جدی تری بر سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان یک مکتب گذاشته شد. از نظر سیاسی لبه انتقاد ضداستبدادی و ناسیونالیستی تیزتر شد. در عمل سیاسی، روش‌های مسالمت‌جویانه جریانات سنتی به نفع مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی کنار گذاشته شد. به این ترتیب بخشی از اپوزیسیون بورژوائی در ایران رادیکالیزه شد. اما در این میان تحول اساسی دیگری نیز اتفاق افتاد که این چپ جدید را از سنت‌های سیاسی‌ای که متشاه اولیه آنرا تشکیل میدادند، متمایز میساخت. جریانات سنتی جریاناتی اجتماعی بودند. نه فقط جبهه ملی، که اساسا ائتلاف گل و گشاد و گسترده‌ای از نیروهای متنوع اپوزیسیون بورژوائی بود، بلکه

حزب توده نیز که از نظر تشکیلاتی متعین‌تر و سازمانیافته‌تر بود، کانون و تسمه نقاله مبارزه افشار واقعی در جامعه بودند. چپ جدید چنین خصلتی نداشت. چپ رادیکال ایران به مثابه مجموعه‌ای از سازمانها و گروه‌های زیر زمینی و غیر قانونی شکل گرفت که مبارزه سازمانی ویژه‌ای را پیش میبردند. این سازمانها نماینده و سازمانده جنبش‌های اجتماعی نبودند. برای این سازمانها تحرک سیاسی طبقات و افشار اجتماعی، در درجه اول جنبش دانشجویی و سپس جنبش کارگری، حرکاتی خارج حیطه پراتیک سازمان بودند که سازمان میبایست در روند مبارزه خود با آنها "پیوند" برقرار نماید. بجای سنت‌های اجتماعی حزب توده و جبهه ملی، سازمان‌هایی پیدا شدند که نه با موقعیت اجتماعی‌شان، بلکه با مشخصات تشکیلاتی‌شان تعریف میشدند. این خصلت غیر اجتماعی و جایگزین شدن سازمان بجای نیروهای طبقاتی و اجتماعی در صحنه سیاسی، برای چپ رادیکال اجتناب ناپذیر بود. چرا که این سنت حاصل رادیکالیزه شدن بخشی از فعالین سیاسی آن طبقاتی بود که خود در صحنه اجتماعی نه فقط رادیکال نبودند، بلکه بدنبال اصلاحات ارضی دهه چهل رسماً در نظام سیاسی محافظه کار موجود چهارچوب سیاسی مناسب برای رشد اقتصادی را یافته بودند.

شبهه عروج این چپ جدید مهر خود را بر خصوصیات سازمانی و عمل سیاسی این جریانات کوبیده بود. ترویج اعتقادات تازه یافته شبه مارکسیستی، تبلیغ و تهییج علیه استبداد و امپریالیسم، و آکسیون به نیروی اعضاء و وابستگان تشکیلاتی، خطوط اصلی پراتیک این چپ جدید را ترسیم میکرد. جریانات سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چپ جدید، مزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد. دو تبیین اساسی برای توجیه این خصلت غیر اجتماعی در درون این چپ وجود داشته است. دو تبیین که در عین حال متضمن تحریف برخی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم و

## سازمان و کارگران

سوسیالیسم کارگری بوده است. اول، مقوله "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، و دوم، "پیوند" سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر. چپ رادیکال موقعیت منزوی و غیر اجتماعی خود را موقعیتی انتقالی میدید. استدلال میشد که آنچه بوجود آمده است سازمانهایی از "انقلابیون حرفه‌ای" است. پیوند این سازمانها با طبقه کارگر و جنبش کارگری امری مربوط به آینده است. مشکل اینجاست که هیچیک از این مفاهیم در سنت مارکسیستی به این شیوه بکار نرفته‌اند. سازمان انقلابیون حرفه‌ای، که جزء مهمی از تئوری حزب لنینی است، به سازمان حرفه‌ای و تمام وقت یک حزب اجتماعی کارگری اطلاق میشود. وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری، وجود کانونهای محلی برای اعتراض سوسیالیستی کارگر، پیش شرط وجودی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای کمونیستی است. نمیتوان جدا از این سنت مبارزاتی، بدون رابطه عملی با آن، و با ماتریال انسانی بیگانه با این محیط مبارزاتی بدوا در گوشه‌های "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" برای سوسیالیسم کارگری درست کرد و بعد به فکر "پیوند" افتاد. در مورد خود این مقوله "پیوند" پیش از این صحبت کرده‌ایم. صحبت بلشویکها در ابتدای قرن بر سر پیوند یک "سازمان" با توده‌ها نبود، بلکه بر سر جا باز کردن سوسیالیسم به مثابه یک سنت فکری و مبارزاتی در درون طبقه کارگر روسیه بود. این امر در انتهای قرن نه فقط در هر کشور سرمایه‌داری متحقق شده، بلکه سوسیالیسم کارگری بعنوان یک سنت اعتراضی به یک جریان معتبر در درون طبقه کارگر بسیاری از کشورها و از جمله ایران تبدیل شده است. بنابراین تژه‌های "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چپ جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این جریانات موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است. پراتیک سیاسی این جریانات منحصر به پراتیک ترویجی، تبلیغی و آکسیونی اعضاء آنهاست. مبارزه اجتماعی با فعالیت سازمانی جایگزین شده است.

عنصری از یک طبقه و یا حتی صنف، بلکه بعنوان سلولی از تشکیلات معنی و موجودیت پیدا میکند. سازمان خصلت غیر اجتماعی خود را در ذهن و در شیوه نگرش خود به کارگر تسری میدهد. کارگر دوشخصیتی میشود. کارگر بعنوان فرد، که باید اندیشه و عمل سازمان را بپذیرد، به آن بپیوندد و مانند هر عضو دیگر ظرفیت‌هایش را بعنوان یک فرد در خدمت نقشه و آکسیون سازمان قرار بدهد، و کارگر بعنوان بخشی از جامعه، بعنوان یک صنف، که باید برای منفعت صنفی خود مبارزه کند.

در واقع هر چه سازمان غیراجتماعی‌تر و فرقه‌ای‌تر باشد، تلقی‌اش از کارگر صنفی‌تر و غیر سیاسی‌تر است. هرچه سازمان فرقه‌ای‌تر و آکسیون‌یست‌تر است، سیاست کارگری‌اش سندیکالیستی‌تر و صنفی‌تر است. اما نکته جالب توجه تلقی چپ رادیکال فرقه‌ای از سندیکا و سندیکالیسم است. کارگر برای اینها صنف است و در نتیجه سندیکالیسم را تمایل "غریزی و خود بخودی" کارگر بطور کلی تلقی میکنند و نه یکی از سنتهای متنوع مبارزاتی در درون جنبش کارگری. این فرق سندیکالیسم اینها با حزب توده در دوره قبل از ۱۳۳۲ است. حزب توده خود بعنوان یک سنت حزبی متکی به جریان سندیکالیستی در درون طبقه بود. سندیکالیسم کارگری را بخود جلب کرده بود. بخشی از پراتیک خود حزب توده سندیکا سازی بود. اما برای چپ جدید سندیکالیسم ابزار تحبیب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چپ نیست. درست همانطور که به دهقان زمین وعده میدهند، به کارگر سندیکا وعده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده‌ال کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجه‌ای که کارگر بعنوان یک طبقه به میدان

سازمان غیر اجتماعی هم بالاخره در جامعه قرار دارد و با اقشار و طبقات اجتماعی روبروست. هرچند که نمونه‌هایی مانند مجاهدین خلق و شاخه‌هایی از سنت فدائی گواه آنند که سازمان میتواند حتی مواجهه مادی خود با جامعه را نیز به حداقل برساند و خود سازمان را به مینیاتور و کاریکاتوری از جامعه تبدیل کند که افراد در واقع در آن زندگی میکنند، مصرف میکنند، طبقات دارند و غیره. بهرحال امروزه از این نمونه‌های افراطی در درون چپ به معنی اخص کلمه کمتر یافت میشود. چپ بهرحال با کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی روبرو میشود. در سنت چپ غیرکارگری، کارگر در دو قامت متفاوت در برابر سازمان قرار میگیرد. اول بعنوان یک قشر و طبقه اجتماعی و دوم بعنوان یک فرد. چپ رادیکال، کارگر را در قامت اجتماعی‌اش بصورت جمع عددی افراد و نهایتا بصورت یک "صنف" درک میکند. بعبارت دیگر برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیمای اجتماعی و سیاسی است. در مورد دو قطبی سازمان- توده‌ها پیش از این به تفصیل صحبت کرده‌ام. توده‌ها برای سازمان بیشکل و خام‌اند، فاقد حیات سیاسی و تاریخی‌اند، جامد و ایستا هستند و ایجاد هر نوع شکل‌بندی سیاسی در دل آنها از مجرای سازمان ممکن میشود. در ظرفیت فردی نیز کارگر فاقد یک سیمای اجتماعی است. اتمی انسانی است که مانند هر فرد دیگر از هر قشر اجتماعی دیگر برمبنای رابطه‌ای که با سازمان دارد معنی میشود و هر خصلت سیاسی و مبارزاتی خود را مانند سایر اعضاء سازمان از خود سازمان میگیرد. بعبارت دیگر کارگر، چه آنجا که در بیرون سازمان بعنوان یک طبقه در نظر گرفته میشود و چه آنجا که بعنوان یک عضو و فعال سازمانی نگرینسته میشود خصوصیات و مشخصات اجتماعی خود را از دست داده است. در بیرون سازمان طبقه به صنف تنزل داده میشود و در درون سازمان فرد کارگر نه بعنوان

جدید سندیکالیسم ابزار تحبیب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چپ نیست. درست همانطور که به دهقان زمین وعده میدهند، به کارگر سندیکا وعده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده‌ال کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجه‌ای که کارگر بعنوان یک طبقه به میدان

همینجا میتوان اولین اختلاف بنیادی‌ای را که میان سنت کمونیسم کارگری با چپ رادیکال در امر عضوگیری کارگران وجود دارد مشاهده کرد. برای کمونیسم کارگری و احزاب کمونیستی کارگران، عضوگیری افراد به حزب چیزی جز

نیازمند سطح بالایی از آگاهی سیاسی و درک تئوریک سوسیالیسم است و ظاهراً روشنفکران در موقعیت مساعدتری برای کسب این ملزومات قرار دارند. باز اینجا سؤالی که مطرح میشود اینست که مگر آگاهی با وجود اجتماعی فرد رابطه ندارد؟ چطور است که میلیونها انسان که در موقعیت اجتماعی ای قرار گرفته‌اند که تئوری سوسیالیسم قرار است زبان حال آن و بیان اعتراض آن باشد آن تعداد انسان آگاه سیاسی از خود بیرون نمیدهد که همین سازمانهای سوسیالیستی موجود را پر کند؟ چطور است که تئوری

سوسیالیسم اساساً توسط بخشهایی اتخاذ شده است که وجود اجتماعی‌شان و موقعیت عینی‌شان پذیرش آنها ایجاب نمیکرده است و آن میلیونها انسانی که بحکم موقعیت عینی‌شان به این تئوری نیاز دارند و این تئوری مال آنهاست قادر به درک و پذیرش آن در یک مقیاس وسیع نیستند؟ بهانه دیگر وجود گرایشات غیر سوسیالیستی حاکم بر کارگران است. ظاهراً سازمان چپ رادیکال درست بدلیل رادیکالیسمش از کارگران منزوی مانده است! از این مینالند که کارگران تحت نفوذ سندیکالیسم یا احزاب رفرمیست قرار دارند، مذهبی‌اند، و غیره. باز هم باید پرسید که روشنفکران طبقات دارا چه خاصیت ویژه‌ای دارند که بسادگی نفوذ افکار و آراء حاکم بر جامعه را، که با موقعیت عینی خود آنها و منفعت مادی آنها بعنوان افراد معین خوانائی بیشتری هم دارد، از خود میتکانند و کارگران از چه نقیصه مادرزادی برخوردارند که جدا کردن آنها از این گرایشات و افکار این چنین دشوار است؟

این بهانه‌ها، که هر یک از سنتهای چپ رادیکال به فراخور حال خود چند تا از آنها را در آستین دارد، بیش از آنکه بتوانند علل دوری کارگران از چپ رادیکال را توضیح بدهند، خود شواهد دیگری هستند از نگرش غیرکارگری این جریانان به مبارزه طبقاتی و سیاسی و حتی به تئوری سوسیالیسم. در عین حال اینها سرنخ یک درک درست از مساله رابطه، یا در واقع بی‌رابطگی، چپ رادیکال و

باید کلاً مساله رابطه اجتماعی سازمان با طبقه کارگر و انتظار متکی بودن سازمان به گرایش مبارزاتی‌ای در درون خود طبقه را کنار گذاشت و به رابطه فرد کارگر با سازمان پرداخت. وقتی به بحث عضویت کارگری و حزب کمونیست برسیم، ناگزیر باید اساساً به این رابطه اجتماعی بپردازیم. اما تا آنجا که به چپ رادیکال برمیگردد، مساله تماماً بر سر چند و چون عضویت احاد کارگر در این سازمانها و عبارات دیگر مساله بافت طبقاتی خود سازمان است.

غیر کارگری بودن بافت سازمانهای چپ رادیکال چیزی نبود که بر خود اینها پوشیده باشد. این واقعیت، و یا عبارات دیگر این تناقض آشکار میان رابطه‌ای که سازمان روی کاغذ با پرولتاریا برقرار کرده است و جدائی عملی‌ای که در جهان واقعی از کارگر دارد، بطرق مختلف در سیستم فکری گرایشات مختلف چپ رادیکال توجیه شده است. اگر این توجیها را، که در سنتهای نظیر مشی چریکی، لیبرالیسم چپ، تروتسکسیم و غیره علناً تئوریزه شده است، بشکافیم به چند مولفه اصلی در آنها برمیخوریم. اول مساله اختناق و سرکوب سیاسی است. عموماً گفته میشود که سرکوب سیاسی مانع تماس وسیع سازمان با کارگران است، کار با سازمان کمونیستی را برای آنها مخاطره آمیز میکند، روی آوری کارگران به سازمان سوسیالیستی مستلزم وجود درجه‌ای دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه است و غیره. باید پرسید چرا اختناق این تاثیر را بر روشنفکران ندارد؟ چرا این اختناق مانع تشکیل دهها سازمان باصطلاح کمونیست متشکل از دانشجویان و تحصیلکردگان نشده است؟ و چرا کارگران، با کمیت چندین صد برابرشان در جامعه نتوانسته‌اند معادل روشنفکران طبقات غیر کارگر آدم "خطر کن" و بدرد بخور برای این سازمانها از خود بیرون بدهند. بهانه دیگر، مساله نقش تئوری و آگاهی در مبارزه کمونیستی است. گفته میشود کمونیست بودن و در سازمان کمونیستی عضو شدن

در این دو سنت نشان میدهد. کمونیسم کارگری خود گرایشی در دل یک جریان مبارزه و اعتراض طبقاتی است و لذا بهترین، فعال‌ترین و پرنفوذترین عناصر این مبارزه را بخود جلب میکند. سازمان چپ غیرکارگری، در مقابل، مستقل از طول و عرض خود، فرقه‌ای است که نقطه شروع مبارزه برای فرد است، و لذا عناصر متناسب با مشخصات درونی خود را انتخاب میکند. برای کمونیسم کارگری، عضو جدید یک انسان و یک مبارز فی‌الحال اجتماعی و فی‌الحال درگیر مبارزه است. برای چپ غیر کارگری عضو جدید انسانی مجرد و فاقد پیشینه با خواص فردی قابل استفاده برای سازمان است. یک اتم است که تازه با ورود به سازمان و در ترکیب با اتم‌های مشابه قادر به نوعی فعالیت دسته جمعی میشود. کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چپ رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم‌های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد برای پذیرش تفکر سازمان، قالب‌های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد. هر سازمان و هر سنت مبارزاتی بهرحال عضو و فعال خود را انتخاب میکند. تفاوت اینجاست که برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگران، بخش مهمی از این انتخاب فی‌الحال در متن مبارزه کارگری انجام شده است. عضویت برای این سنت اتحاد یک مبارز دیگر امر کارگران در حزب سیاسی طبقه برای پیشبرد نقشه مشترک است. برای چپ غیر کارگری تمام این انتخاب توسط سازمان و با ملاک‌های سازمان صورت میگیرد و عضویت فرد به معنای ورود او به عرصه پراتیکی و اکسیونی مورد نظر تشکیلات است.

#### بافت غیر کارگری: توجیها و واقعیات

تا اینجا معلوم شد که در بحث عضویت کارگری و چپ رادیکال

جریان انتخاب بهترین عناصر مبارزه طبقاتی و کارگری به حزب پیشناز و سازمانده این مبارزه نیست. عضویت در حزب یعنی قرار گرفتن کارگر فی‌الحال مبارز و درگیر اعتراض کارگری در یک سازمان با برنامه و هدف‌دار سوسیالیستی کارگران و تبدیل شدنش به عنصری از یک حرکت متحدانه و آگاهانه. عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست. برعکس، حزب کمونیست کارگری حزب متشکل کننده کسانی است که فی‌الحال در یک مبارزه اجتماعی در حال جریان میان کارگر و سرمایه‌دار درگیرند و نقش پیدا کرده‌اند.

برای چپ رادیکال تاکنونی عضویت، حتی عضویت کارگران، معنای دیگری دارد. قبلاً گفته‌ام که چگونه سوسیالیسم رادیکال غیر کارگری مبارزه طبقاتی عینی و اجتماعی بیرون خودش را نمیبیند. مبارزه با عضویت فرد در سازمان شروع میشود. وظیفه سازمانی موجودیت سیاسی فرد را تعیین و تعریف میکند. در این سنت، این عضویت و پیوستن به تشکیلات است که قرار است به مبارزه‌جویی فرد خصلتی اجتماعی بدهد. انسانها نه با هویت مبارزاتی‌شان در جامعه، مثلاً اینکه فلانی فعال شورای فلان کارخانه است، آژیتاتور کارگری در فلان واحد است، رهبر فلان اعتصاب بود، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره، بلکه با تعلق تشکیلاتیشان تعریف میشوند، بعنوان فدائی، پیکاری، راه کارگری، رزمندگانی و غیره. این سازمان است که برای فرد محیط فعالیت سیاسی تعریف میکند و با قرار دادن او در یک تقسیم کار سازمانی به فعالیت او رنگ اجتماعی بودن میزند. در سنت چپ رادیکال غیرکارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی‌ای است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه‌دار.

این تفاوت، خودش را بروشنی در سیاست‌ها و روش‌های انتخاب عضو



کارگران را بدست میدهند. واقعیت اینست که سازمانهای چپ رادیکال تاکنونی مشخصات تئوریک خاص و نحوه زیست و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خاصی داشته‌اند که امکان استفاده از آنها را بعنوان ابزار مبارزه و اتحاد به کارگر نمیدهد.

### ملاکها و مکانیسمهای جذب و دفع

بافت غیرکارگری چپ رادیکال گواه اینست که کارگر حتی بعنوان یک فرد، عنصر و ماتریال انسانی مناسبی برای ساختمان تشکیلاتی سازمانهای این سنت نیست. مکانیسمها و ملاکهای جذب و دفع افراد علیه کارگر و به نفع تحصیلکردگان جوان طبقات مرفه و نیمه مرفه در جامعه کار میکند. این مکانیسمها کدامند؟

شروط کلاسیک عضوگیری احزاب کمونیست را بیاد بیاوریم: پذیرش برنامه، اساسنامه، و کار کردن در یک ارگان تشکیلاتی. اینها شرایط کاملا اصولی و درستی است. اما این شرایط نه یک رابطه حقوقی صرف میان فرد و سازمان، بلکه یک رابطه واقعی و اجتماعی را بیان میکنند. این شروط بیان فشرده این واقعیت است که فرد باید اهداف و آرمانهای ناظر بر سازمان را بپذیرد، روش فعالیت و زندگی سیاسی سازمان در جامعه و موازین و مناسبات درونی سازمان را تأیید کند و خود را با آن وفق بدهد و بالاخره آن وظایف معینی را که برنامه و نقشه فعالیت سازمان جلوی پایش میگذارد به پیش ببرد. بعبارت دیگر فرد باید با سازمان از نظر سیاسی و عملی از یک جنس باشد. چپ رادیکال ایران عمدتاً فاقد برنامه و یا اساسنامه مدون بود. این تازه دارد این اواخر میان بقایای این جریانات مد میشود. اما بهرحال، در غیاب برنامه و اساسنامه مدون هم چپ رادیکال مکانیسمهای ویژه خود برای شناختن عناصر از نظر فکری و عملی مناسب برای خود را داشته است. مکانیسمهای دیگری، بعضاً ارادی و آگاهانه و بعضاً خودبخودی و اجتماعی، همان شروط اصلی را در برابر افراد قرار میداده‌اند. آنچه

که ما باید تشخیص بدهیم اینست که چگونه این مکانیسمها افراد را از نظر فکری و عملی فیلتر میکنند و چگونه بویژه ورود کارگر به این تشکیلاتها را دشوار و غیر محتمل میسازند. هر سنت سیاسی خواه ناخواه تصویر و شمایی از یک مبارز نمونه بدست میدهد. اهداف یک سازمان سیاسی، روش مبارزه‌اش، اخلاقیاتش، زبان و مشغله‌اش و غیره تصویری عمومی از سازمان و تپیی از انسانها که میتوانند در آن جای بگیرند بدست میدهد. شخصیت پردازی‌ای که هر سنت از قهرمانان خود بعمل میآورد، خطوط چهره فردی و سیاسی یک عضو نمونه را بصورت یک الگو متعین میکند و در برابر جامعه قرار میدهد. بنابراین مساله عضویت فرد در سازمان از این سؤال شروع نمیشود که آیا فرد اهداف و عمل سازمان را میپذیرد یا نه، بلکه از این شروع میشود که کلا چگونه انسانهایی بحکم شرایط اجتماعی، خود قادرند این اهداف و روشها را بپذیرند و خود را به شمایل عضو نمونه شبیه کنند. برای مثال سنت فدائی قبل از انقلاب با نوع معینی از انسان تداعی میشود. سنت مانوئی، سنت سوسیال دموکراسی، سنت تروتسکیستی و غیره نیز هر یک الگویی از یک فعال نمونه دارند. وقتی در خطوط سیمای این مجسمه‌های سیاسی دقت میکنید، بتدریج متوجه شباهتهای آنها با افکار اجتماعی میشوید که این سازمانها را از درون خود بیرون داده‌اند. در پس تصویر اساطیری و ایده‌الیزه قهرمان و الگو، انسانهای واقعی را مبینید که در مکان اجتماعی و تولیدی واقعی ایستاده‌اند. پشت عنصر فدائی، با از خود گذشتگی‌اش، با بیصبری سیاسی‌اش، با نفرتش از استبداد، با بی‌اعتمادی‌اش به نیروی طبقات اجتماعی و با رسالتی که در عوض برای خود بعنوان قهرمان قائل است، و غیره، چهره دانشجویان فنی و صنعتی را تشخیص میدهد که قهرمانانه آینده تضمین شده فردی خود را برای خدمت به خلق رها میکنند. عنصر فدائی دوران شاه سمبل رشد وجدان اصلاح طلبانه در میان جوانان تحصیلکرده و امیدهای

آینده بورژوازی است. پشت نهضت آزادی و مجاهد خلق دو نسل از اعتراض بازار را می‌یابید، با همه محلی‌گرایی، عقب‌ماندگی اخلاقی و دوری از مدرنیسم که در این نهاد سنتی جامعه جای خوش کرده است. پشت تروتسکسیم و لیبرالیسم چپ ایرانی، بی هیچ دشواری میتوان چهره روشنفکر آشنا با فرهنگ اروپای غربی و خجل از خاستگاه جهان سومی خویش را دید. سنتهای سیاسی‌ای که در این افشار جامعه ایران پا گرفته‌اند، و مجموعاً چپ رادیکال دوره معاصر را شکل داده‌اند، بیشک از پیکره قشر اجتماعی که از آن برخاسته‌اند و از زندگی متعارف این افشار فاصله میگیرند. اما نهایتاً گریزی ندارند جز اینکه روشی متناسب با مبارزه این افشار، روشی ملهم از افق اجتماعی و ظرفیتهای مادی این افشار، در پیش بگیرند. زندگی سیاسی و روشهای مبارزاتی این جریانات بناگزر با وجود اجتماعی قشری که در آن پا گرفته‌اند تناسب مییابد. این تصویر از پیشی از "انسان مناسب" برای هر سنت مبارزاتی بطرق مختلف به جامعه القاء میشود و آگاهانه و یا بطور خود بخودی مکانیسمهای جذب و دفع سازمانها در رابطه با افراد را شکل میدهد. سازمان با این مکانیسمها عناصر مناسب بحال خود را جذب میکند و آنها را که نمیخواهد دفع میکند. در بسیاری موارد الگوی سازمان از عضو مناسب چنان زنده است و توسط جامعه شناخته شده که از پیش مانع نزدیکی حتی تصادفی افراد نامتجانس با سازمانها میشود. من مطمئنم در ۵ سال گذشته حتی یک کارگر ایرانی هوس تماس گرفتن با جریان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و یا "سربداران" را نکرده است. در درون سازمان، همین مکانیسمها، انسانها را مطابق سنت مبارزاتی و الگوی فعالیت خود مدام فیلتر میکنند. محصل همه اینها اینست که سازمان بعنوان بخشی از سنت مبارزاتی یک قشر و طبقه معین اجتماعی مداوماً باز تولید میشود. این روش مبارزاتی و زندگی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی است که عملاً معلوم میکند

چه الگویی از فعالین سیاسی بدر آنها میخورد، و لذا فعالین کدام قشر اجتماعی باید در آنها جای بگیرند. اگر به مولفه‌های مختلف زندگی و فعالیت سیاسی چپ رادیکال ایران دقت کنیم، آن مکانیسمهای عملی‌ای را که کارگر را از آنها دور نگاه میدارد بروشنی مبینیم. این را مبینیم که چگونه کارگر ماتریال طبیعی و مناسبی برای استفاده در شالوده و ساختمان تشکیلاتی این جریانات نیست.

### ملاک عقیدتی: مساله تئوری و پذیرش برنامه

بنظر من اولین مانع نزدیکی کارگران به سازمانهای چپ رادیکال را باید اینجا جستجو کرد. هم مضمون نظریات تئوریک این جریانات و هم جایگاه تئوری بطور کلی برای آنها، کارگر را از آنها دور نگاه میدارد. از نظر مضمونی تئوری برای این جریانات، همانطور که گفتم، توجیه نظری اهداف اجتماعی و مبارزه سیاسی‌ای بود که فی‌الفسه محتوایی غیر کارگری داشت. این در درجه اول محتوا و مضمون تئوری این جریانات است که آنرا برای کارگر غیر قابل فهم و غامض میکند. مانیفست کمونیست، تئوری مارکس درباره ریشه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری، تئوری حزب کارگری، تئوری انترناسیونالیسم کارگری، تئوری مارکسیستی دولت و نظایر آن طبعا برای کارگر قابل فهم است، متون کلاسیک مارکسیستی برای ترویج در محافل کارگری حتی غالباً نیازی به ساده شدن ندارند. یک ترجمه روان در بیشتر موارد کفایت میکند. اما فهم تقسیم بورژوازی به خوب و بد، فهم تئوری دسته‌بندی خرده بورژوا به لایه‌های مختلف، فهم خواص سرمایه‌داری غیر وابسته، فهم تضاد ساواک و شهربانی، فهم انقلاب شش مرحله‌ای آنهم به پشتوانه "درباره تضاد" ماتوتسه دون، و خلاصه فهم تمام اراجیفی که به اسم مارکسیسم از کارخانه‌های فکری بورژوازی و کارگاههای خرده بورژوازی روانه بازار عقاید میشود، برآستی به ذهن مبهم‌بین، ابهام‌تراش و دنیاندیده

روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا احتیاج دارد. قانع کردن کارگر به اینکه باید برای اینها جان خود را برکف بگیرد بطور قطع کار بسیار دشواری است. چپ رادیکال با این واقعیت مواجه است که حتی وقتی این آرمانها را به زبان خردسالان بیان میکند، حتی وقتی تئوری را به حکمت عامه تنزل میدهد، باز کارگر آن را نمیفهمد. مساله بر سر خصلت غیرکارگری این تئوری و ناخوانائی آن با امر کارگر است. رشد آگاهی سیاسی کارگر باعث دوری از این تئوریه‌ها و از سازمانهای متکی بر آنها میشود. چپ رادیکال بنا به تعریف نمیتوانست کارگر آگاه به منافع طبقاتی را جلب کند، چون خود به یک چنین آگاهی طبقاتی متکی نبود. مستقل از مضمون و محتوای تئوری، روش برخورد چپ رادیکال به تئوری، و جایگاه تئوری برای این جریانها، بسهم خود مانع دیگری در برابر کارگران قرار میدهد. سازمانهای چپ رادیکال عموماً سازمانهایی هستند که بر مبنای "اعتقادات" شکل گرفته‌اند و طبعاً "تئوری" و "عقیده" مهم‌ترین ملاک ورود به آنها است. در هر سازمان کمونیستی کارگری هم ایدئولوژی و اعتقاد به سوسیالیسم یک شاخص و ملاک مهم است. اما مساله بر سر تبیینی است که از تئوری و ایدئولوژی در سنت چپ غیرکارگری بعمل می‌آید و رابطه‌ای که این ایدئولوژی با فرد و فعال سازمانی پیدا میکند. احزاب چپ رادیکال خارج از سنت کارگری پا گرفته‌اند و لذا پیدایش آنها در درجه اول حاصل نفی نظری تفکر و باورهای سنتهای رسمی اپوزیسیون بورژوائی است. خیلی از این جریانها حاصل انشعاب از لیبرالیسم، ناسیونالیسم، رفرمیسم و یا حتی اپوزیسیون مذهبی بوده‌اند. این جریانها در بدو پیدایش خود متشکل از انسانهایی بوده‌اند که برای رادیکال شدن و به اصطلاح مارکسیست شدن، با هر تبیینی، ناگزیر بوده‌اند به کمک افکار و ایده‌آلها و باورهای خود، موقعیت عینی اجتماعی خود بعنوان بخشی از طبقات صاحب مالکیت را نفی کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند مکان اجتماعی خود را نفی کنند و خود را بر مبنای

اعتقادات خود تعریف کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند ارزش خود را بعنوان انسان و بعنوان عنصر مبارز در جامعه، در تقابل با طبقه‌ای که از آن برخاسته‌اند، از اعتقادات رادیکال خود استخراج کنند. اینها از مکان تولیدی و طبقاتی خود بریده‌اند تا "چپ" بشوند. بنابراین در سنت تشکیلاتی‌ای که ایجاد کرده‌اند، اعتقاد و اندیشه ملاک اصلی قرار می‌گیرد، چرا که تنها این ملاک فاصله‌شان را از طبقه‌شان نشان میدهد. بنابراین همین، سرلوحه تشکیلاتی که می‌سازند، قرار می‌گیرد. هرکس در میان اینها در ایدئولوژی و تئوری با دیگری اختلاف پیدا میکند، به زعم دیگری ناگزیر به طبقه‌ای که پیشتر به آن پشت کرده بود رجعت کرده است. اختلاف نظر تئوریک برای بورژوا شدن کافی است، چرا که همین تبیین تئوریک شاخص جدائی از طبقه‌شان بوده است. از اینرو برای این جریانها تئوری نه یک ابزار برای درک جامعه و جهان بیرونی و ترسیم خطوط مبارزه سوسیالیستی، نه یک نقد، بلکه یک محک مذهبی برای تشخیص خودی و بیگانه است.

تئوری‌ای که به این ترتیب جامد شود و به ملاکی برای تعلق طبقاتی تبدیل شود، جبراً غامض نیز میشود. زیرا اولاً، باید بصورت احکامی درآید که بتوان به آن سوگند خورد و ثانیاً، این احکام باید با چنان دقت و ظرافتی در چنان جزئیاتی تبیین شوند که فرق و فاصله این جریان را با سایرین ترسیم کنند. تئوری به احکامی برای رد و قبول تبدیل میشود، فرمول‌هایی که هر کلمه آن تعیین کننده است چرا که مرزبندی این فرقه را با چیزی و کسی بیان میکند. فرمول‌هایی مقدس که انسان یا به آن ایمان دارد و یا ندارد. اگر دارد عضو فرقه هست و اگر ندارد نیست.

این یک معضل و وضعیت عینی است. واقعیت اینست که روشنفکر بورژوا سوسیالیست و غیر سوسیالیست از نظر اجتماعی افق‌ها و منافع طبقاتی کاملاً متضادی را نمایندگی میکنند. ملاک نظری، باشد که نه با برداشتی مذهبی، برای

### سبک کار و روش زندگی سیاسی چپ رادیکال

در کنار ملاک اعتقادی، ملاک سبک کار و روش زندگی سیاسی سازمان مطرح میشود. بدرجه‌ای که تشکیلات از نظر تئوریک عقب مانده‌تر و الکن‌تر باشد، ملاک و محک عملی

پیوستن روشنفکران به سازمان مارکسیستی ملاکی اجتناب ناپذیر است. اما اشکال کار اینجاست که چپ رادیکال ملاکی را که با تعمیم موقعیت روشنفکر معترض طبقات حاکم تعریف کرده است، و در واقع از هر نوع معنی و ارزش تهی کرده است به همان شیوه در مورد کارگران هم بکار می‌برد. پیوستن کارگر به سازمان به اصطلاح کمونیستی اینها هم در درجه اول منوط به گذشتن از آزمون تئوریک سفت و سختی است که سازمان بر مبنای تاریخ گسست عقیدتی خود از بورژوازی در برابر تازه واردین قرار میدهد. اشکال کار اینجاست که این سازمانها با این تفکر و این روش تشخیص خود و بیگانه، با طبقه کارگری مواجه میشوند که برای انقلابی بودن و سوسیالیست بودن نیازی ندارد تعلق طبقاتی موجود خود و موقعیت عینی‌اش در تولید را نفی کند. در واقع نمیتواند نفی کند. کاملاً برعکس، دقیقاً به دلیل قرار داشتن در این موقعیت عینی است که میتواند سوسیالیسم را بعنوان یک اندیشه و آرمان جذب کند و تئوری سوسیالیسم را در خدمت مبارزه‌اش بکار بگیرد. لازم نیست کارگر با یک نقد عمیق فلسفی بسراغ خودش بعنوان یک فرد برود و با خودش و تعلقات اجتماعی‌اش تسویه حساب بکند تا سوسیالیست بشود و در اردوی مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار بگیرد. حضور در این مبارزه موقعیت اولیه و داده شده هر کارگر در این جامعه است. او بورژوا نیست. وابسته به مالکیت و ارزش اضافه نیست. او میتواند سرجای خودش در جامعه سوسیالیست باشد و بعنوان سوسیالیست مبارزه کند. تئوری مارکسیستی چنین خصلت کلیشه‌ای و چنین بار مذهبی و عرفانی برای کارگر ندارد و تبدیل این تئوری به چنین پدیده‌ای جز دور کردن آن از دسترس کارگر و لذا دور نگاهداشتن کارگر از سازمان اینچنینی نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی چپ رادیکال از پذیرش برنامه یا اعتقادات و اهداف، به عنوان شرط عضویت سخن می‌گوید، در واقع به پذیرش یک سیستم فکری غامض و

برای پذیرش عضو برجسته تر میشود. فرد باید به هر حال "امتحان خودش" را به سازمان داده باشد. این امتحان معمولا امتحان وفاداری، انضباط پذیری و قابلیت عملی در پذیرش قالبهای مبارزاتی است که سازمان بر مبنای آن شکل گرفته است. این قالبها کدامند؟ بهتر است باز به سیمای اجتماعی عضو نمونه نگاه کنیم. همانطور که گفتیم سازمان چپ رادیکال ایرانی که مخلوق روشنفکر ناراضی بورژوا و خرده بورژواست، بر گسست فرد از مکان اجتماعی و تولیدی اش مبتنی است. و گفتیم که این شرط سوسیالیست شدن و مبارزه سوسیالیستی و رادیکال کردن یک بورژواست و نه یک کارگر. سازمان با افراد و احاد طرف است و نه اقدار و طبقات. آنچه که فرد را برای عضویت در این سازمانها ذیصلاحیت کرده و میکند، ظرفیت او برای "رد کردن" و پشت کردن به چیزهای مختلفی است. مانند خواستهای اجتماعی پیشین اش، اخلاقیات سابقش، رفاهش، خانواده و علایق شخصی اش، تعلقات مادی اش. روش مبارزه سازمان جز با چنین افرادی قابل پیاده شدن نیست. وقتی به این تعلقات نگاه میکنیم میبینیم که فرد بورژوا برای گسستن از آنها در موقعیت بسیار مناسبتری قرار دارد. چرا که حتی وقتی به همه اینها پشت میکند، تازه به روشنفکر عصیان کرده و ناراضی همان طبقه تبدیل میشود، در نردبان اجتماعی پائین نمیآید. عصیان فرد بورژوا علیه ارزشها و روشهای طبقه اش و تعلقات فردی اش، او را به انسانی فرودست در جامعه تبدیل نمیکند. چنین فردی نه حرمت اجتماعی اش سقوط میکند و نه حتی امنیت اقتصادی اش بطور جدی به مخاطره میآفتد. برای روشنفکر بورژوا همه اینها حتی ممکن است به حساب حساس بودن و نقاد بودنش، فکور و قابل احترام بودنش، و احتمالا حتی ماجراجویی های جوانی اش گذاشته شود. بورژوازی همچنان آغوشش را برای جای دادن به جوانان عصیان زده و ماجراجوی دیروز خود باز نگاه میدارد. هر قدر روشنفکر بورژوا عصیان کند و زیر ارزشها و اخلاقیات طبقه خود بزند، به موقعیت

اقتصادی نامن و بی افق یک کارگر سقوط نمیکند. جامعه به هر حال رفاه مادی و امنیت اجتماعی را حق او میداند. سازمانهای چپ رادیکال سنتا حول این موجود اجتماعی شکل گرفته اند و نیروی خود را از این تیپ اجتماعی گرفته اند. از آن موجودیتی در جامعه که قادر است تمام خصلت اجتماعی و موقعیت اجتماعی خود را بتکاند و به یک انسان آستره، فارغ از قید و بندهای عینی اجتماعی تبدیل شود. در جهان واقعی این موجود را اساسا باید در محیط تحصیل پیدا کرد. دانشجو و دانش آموز، آنهم آن بخشی که قرار نیست تحصیلش را تمام کند تا پدر و مادرش را از اضافه کاری و غیره خلاص کند یا خرج تحصیل خواهر و برادر کوچکترش را بدهد، بهترین ماتریال برای این سنت سیاسی است. یک چنین تشکیلاتی جای کارگر نیست. در واقع کارگر بی آنکه موقعیت خود را بعنوان کارگر نفی کند نمیتواند در این سنت سیاسی و در این روش زندگی جای بگیرد. اما موضوع به همینجا ختم نمیشود. چرا که بر مبنای این کارآفرین اجتماعی، سیستم ارزشی و اخلاقی فردگرایانه و در عین حال نیهیلیستی ای شکل میگیرد که دیگر با نفس زندگی و حرمت انسانی در تناقض قرار میگیرد. کارگر مدافع زندگی است. مبارزه کارگری مبارزه ای برای بهبود رفاه انسانها و بهره گیری انسانها از مواهب طبیعی و اجتماعی است. پشت اخلاقیات مرتاضانه و مقید و عقب مانده چپ رادیکال غیرکارگری ایران، نقد خرده بورژوازی عقب مانده و از صنعت و مدرنیسم ترسان یک کشور عقب افتاده را میشود دید. کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی با چنین نگرش و اخلاقیاتی هیچ سازگاری ندارد. شهادت طلبی، آوانتوریسم سیاسی و فردی، تحقیر و نفی علایق و محبت انسانها به هم، اخلاقیات شبه مذهبی، تنها نمونه های برجسته این روش زندگی سیاسی غیر کارگری بوده است. اما نفوذ این تعصبات خرده بورژوازی در زندگی سیاسی چپ غیرکارگری به اینها محدود نیست و از هر منفذ این سنت سیاسی بیرون میزند. در واقع این تناقض مبارزه

سیاسی رادیکال با زندگی بورژوازی است که در سنت سیاسی چپ رادیکال، که از این بورژوازی و با نفی زندگی خویش برخاسته است، به تناقض با زندگی بطور کلی تعمیم مییابد.

### مناسبات درونی

به هر حال نام کمونیسم و سوسیالیسم آنقدر نزد کارگر معتبر هست که علیرغم همه این موانع تعدادی از کارگران خود را بدون سازمان چپ رادیکال برسانند. اما اینجا هم ناسازگاری محیط با کارگر و کارگر بودن خود را نشان میدهد. کارگر در درون تشکیلات نیز متمایز و غیر اجتماعی است. تمام آن خصوصیتی که از او یک مبارز قدرتمند علیه سرمایه داری میسازد از او تکانده شده است. او دیگر رهبر فلان شاخه از فعالیت کارگران نیست. آژیتاتور توده ای نیست. سازمان او را در این ظرفیت نخواست است و نمیتواند در این ظرفیت بکار بگیرد. کارگرانی که به این ترتیب وارد سازمان چپ رادیکال غیر کارگری شده اند خیلی زود خاصیتی نمایشی پیدا میکنند. اگر بنا شد تئوری غامض شده و قابلیت ترویج و تکرار آن ملاک باشد، اگر بنا شد که کندن از موقعیت اجتماعی و تعهدات اجتماعی و تبدیل شدن به یک انسان آستره ملاک باشد، یعنی آن قالبهایی که روشنفکر جوان و مجرد و فارغ البال بورژوا و خرده بورژوا بسهولت بیشتری میتوانند در آنها جای بگیرد، آنوقت کارگر در خود تشکیلات نیز عضو درجه دو باقی میماند. سرباز ساده ای میشود که باید رهبری شود. مقامات تشکیلاتی را نمیتواند احراز کند، در روزنامه و تبلیغ و ترویجش نمیتواند نقش بازی کند، در کنگره اش نمیتواند شرکت کند و قس علیهذا. به نوع فعالیتی که کارگران در اینگونه تشکیلاتها بر عهده میگیرند نگاه کنید تا این "شکاف طبقاتی" در درون سازمان را ببینید.

### خلاصه کلام:

سازمان چپ رادیکال غیر کارگری بطور سیستماتیکی خصلت و بافت غیر کارگری خود را بازتولید میکند.

درگیر نبودنش در متن اعتراض کارگری و قرار نداشتنش زیر پرچم تغییر جامعه بر مبنای آرمانها و اهداف کارگری، ریشه اصلی جدائی عملی کارگر از این سازمانها است. اما در سطح عملی این جدائی طبقاتی از طریق مکانیسمهای مشخصی، که طی آن عناصر مناسب برای سازمان و سازگار با زندگی و روش فعالیت سیاسی سازمان انتخاب میشوند، بالفعل میشود و مادیت مییابد. با توجه به مشخصات فکری، سازمانی و سبک کاری سازمانهای چپ رادیکال بسادگی میتوان دید که چگونه کارگر ماتریال مناسبی برای ساختن بنای تشکیلاتی این سازمانها نیست. کنکور فکری و عملی که سازمان برای یافتن افراد مناسب برپا کرده است، منطما کارگر را دفع و روشنفکر را جذب میکند.

در بخش بعد به این میپردازم که حزب کمونیست ایران تا چه حد خود را از این موقعیت اجتماعی بیرون کشیده است و از این مکانیسمها خلاص کرده است. هسته اصلی بحث، تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، وجه اجتماعی مساله عضویت کارگری است. به این با تفصیل بیشتری میپردازم. اما در عین حال لازم خواهد بود که وجه فردی مساله عضویت و ملاکهای موجود انتخاب عضو توسط حزب را نیز بررسی کنیم و نواقصی که در این بعد وجود دارد را هم بشناسیم. و بالاخره به اقداماتی که حزب کمونیست باید برای تسهیل عضویت کارگران سرعت در دستور بگذارد و به قراری که پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب در این زمینه تصویب نموده است اشاره خواهم کرد.

### منصور حکمت

این مطلب اولین بار در کمونیست های شماره ۵۱ و ۵۲ ارگان حزب کمونیست ایران در تیر ماه و مرداد ماه ۱۳۶۸ به چاپ رسید. مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۱

## انقلاب در کشورهای عربی و تأثیر آن بر ایران

### کوروش مدرسی

توضیح: این متن پیاده شده گفتگویی است که مصطفی اسد پور با کوروش مدرسی در اول آوریل ۲۰۱۱ انجام داده است. این مصاحبه به همت رفیق آسو فتوحی سرا پیاده شده است و توسط مصاحبه شونده ادیت گردیده است. فایل صوتی این مصاحبه از طریق سایت کوروش مدرسی قابل دسترسی است.

**مصطفی اسد پور:** شبخ انقلابات در آفریقا و خاورمیانه در حرکت است. در گرما گرم کشمکش ها نگاه ها متوجه ایران، مردم و جمهوری اسلامی است و گفته می شود که ایران به طرز عجیب ای ساکت است و از این تشنج ها بری مانده است. اگر منطق این انقلابات را در تپاهی، فقر و ستم بر طبقه کارگر و مردم زحمت کش از یک طرف، و معادله رژیم های سرکوب گر، از طرف دیگر، را به رسمیت بشناسیم؛ آن وقت ایران باید به طریق اولی مرکز داغ این تنش ها باشد.

چرا خبری نیست؟ کشور پس از کشور و مردم و طبقه کارگر از بغل دست خودشان تاثیر می پذیرند و به خیابانها و به اعتراض ها می پیوندند، در ایران خبری نیست؛ کوروش مدرسی آیا این سوال برای شما محلی از اعراب دارد؟

**کوروش مدرسی:** بله حتما دارد. اما باید دید چه چیز مشترک است و چه چیز متفاوت.

ببینید، انقلابی که در تونس شروع شد و بعد به مصر کشید و بعد ها به این انقلاب به کج راه رفته لیبی رسید، یا اعتراضاتی که در یمن و بحرین و الان سوریه در جریان است پدیده ای مهمی را در مقابل ما قرار میدهد. این پدیده سحر میدیای جدید است. وقتی انقلاب ۵۷ ایران شکل گرفت ما با چنین پدیده ای روبرو نبودیم که شما بتوانید لحظه به لحظه و زنده انقلاب را تعقیب کنید،

انقلاب در مصر مصون نه مانده است. رابطه دولت ایران با حکومت ایران با جامعه ایران بسیار متفاوت است. میدانم جامعه ایران جامعه ای سرکوب شده و مختنق و فقر زده است، اما رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در جامعه با رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در مثل مصر یا سوریه و عراق فرق دارد.

در نتیجه به نظر من باید نسبت به انتظار تعمیم یا سرایت این انقلابات به کشورهای دیگری مانند ایران و غیره محتاط بود. رابطه این انقلاب ها با جامعه ایران بیشتر شبیه رابطه آن ها با ترکیه و چین و پاکستان است تا با سایر کشورهای عربی.

چرا کسی انتظار ندارد که این انقلابات به پاکستان تسری پیدا کند؟ به این دلیل که ساخت جامعه پاکستان با مصر فرق دارد. همانطور که ساخت جامعه ایران، ساخت طبقاتی آن، ساخت اجتماعی آن، درجه ی آگاهی اجتماعی و تاریخ اش، همه اینها به شدت با مصر فرق میکند. در حالی که مصر و لیبی و تونس از بسیار از نظرهای پایه ای بسیار به هم شبیه هستند. اگر نه خواهیم دچار خوش خیالی شویم باید این تفاوت ها را ببینیم و در دادن انتظار سرایت این انقلاب ها به ایران محتاط باشیم.

توقع غیر واقعی و خوش خیالی در نهایت تاکتیک غلط، نا امیدی و نتیجه گیری غلط را به بار می آورد. من فکر نمی کنم عدم سرایت این انقلابات به ایران ناشی از قدرت دولت جمهوری اسلامی یا کاردانی احمدی نژاد است. ناشی از مکانیزم ها، جنبش ها، و افق های متفاوتی است که طبقات مختلف، و بخصوص طبقه کارگر و توده زحمت کش، در ایران را به حرکت در می آورد. این مکانیزم ها و جنبش ها با مصر و تونس و سوریه فرق میکند. این تفاوت ها است که باعث می شود که میان انقلاب در کشوری مانند ایران با کشورهای عربی نه تنها اختلاف فاز وجود داشته باشد بلکه حتی اصولاً انقلاب ایران در ادامه آن انقلاب ها نباشد.

همان اول، که کسی هنوز قبول نداشت که دارد در مصر انقلاب می شود، در نوشته های اشاره کردم که این

انقلاب در مصر مصون نه مانده است. فضای انقلابی، وقتی که منعکس میشود، آدمها را به هیجان در می آورد. این در مورد ایران هم صادق است. این انقلابات قطعاً بر فضای جامعه تأثیر میگذارد. مردمی که شب و روز بر صفحه تلویزیون و کامپیوتر های شان می بینند که چه اتفاقی دارد می افتد، چه می شود کرد و چه قدرتی را توده وسیعی که جمع می شوند به صحنه می آورد، به هیجان می آیند. این تأثیری است که انقلاب در کشورهای عربی بر بقیه کشورهای دنیا و از جمله بر ایران می گذارد.

اما اگر بخواهیم از این نتیجه به انتظار تسری انقلاب به کشوری مانند ایران، یا هر کشور معین دیگری، برسیم و به پرسیم که چرا در ایران مثل سوریه انقلاب نمی شود؛ ناچاریم به تفاوت ها هم توجه کنیم. از خود پرسیم چرا در لندن شلوغ نمی شود؟ چرا کسی انتظار ندارد که در ترکیه یا هند، چین و یا پاکستان شلوغ شود؟ مگر در چین دیکتاتوری کمتر از ایران است؟ مگر فقر در پاکستان و هند کمتر از ایران است؟

واقعیت این است که کشورهای عربی با هم رابطه و شباهت هائی را دارند که با انگلیس، پاکستان، هند، چین یا ترکیه و ایران ندارند. زبان شان یکی است، کم و بیش تاریخی مشترک دارند، سالها با ناسیونالیسم پان عرب با هم بافته شده اند، جمعیت بزرگی از مردم این کشور ها در سایر کشورهای عربی کار و زندگی میکنند، و بخصوص درجه و نوع تکامل سیاسی، اقتصادی و طبقاتی آن ها بسیار بهم شبیه و نزدیک است. می خواهم بگویم که جامعه هائی هستند به هم بافته و به هم مرتبط با درجه ای از تکامل اقتصادی و سیاسی شان شبیه به هم و تاریخا از هم تأثیر گرفته. مسائلی که جامعه و توده مردم با آن رو به رو هستند به درجه زیادی شبیه به هم است. دولت هائی که در کشورهای عربی سر کار هستند به درجه زیادی شبیه به هم هستند و به درجه زیادی رابطه شان با جامعه شبیه به هم است.

این شباهت میان کشورهای عربی با

استدلال انقلابیون را بشنوید، قدرتی که توده وسیع مردم به خیابان آمده نشان میدهند و ذلت دولت های حاکم و فرار پلیس را ببینید. مقاومت ها را ببینید، کل صحنه، از کلک زدن به این انقلابات و تلاش برای مهار کردن شان و غیره، را زنده تعقیب کنید.

این سحر میدیای جدید در قرن بیست و یک است. وسایل ارتباط جمعی از خبر دهی محدود و با تأخیر از انقلاب ها و چه بسا از طریق یک جزوه مخفی به پخش زنده انقلاب در اتاق نشیمن هر خانواده ای تعمیم داده شده است.

این موقعیت، مستقل از خواست بورژوازی و ضد انقلاب، به یک درجه زیادی دولت ها را از کنترل و یا سانسور کامل اخبار ناتوان کرده است. انعکاس اخبار، هر آدم ناراحت، هر آدمی که زیر ستم و سرکوب است، چه برسد به مردم ایران، را به شعف می آورد. وقتی که می بینند که همجنس خودش و توده مردمی مثل او به میدان آمده و می تواند چنین کار هائی را انجام دهد به هیجان می آید و انجام آن توسط خود را ممکن می یابد. این ابعاد از دسترسی توده ای به خبر قطعاً سرایت انقلابات به کشورهای دیگر است را تسهیل میکند و گسترش تب انقلاب در یک کشور و یا سرایت آن به کشورهای دیگر را میسر تر و به شدت ساده تر کرده است.

و این البته بلا واسطه نه تنها بر فضای سیاسی ایران، بلکه بر فضای همین لندن تأثیر گذاشته است. چند روز پیش شنیدم که گویا این معترضین به تعرض دولت انگلیس به معیشت مردم می خواهند به مدل میدان تحریر قاهره بروند و در میدان ترافالگار چادر بزنند. نمی دانم واقعاً میخواهند این کار را انجام دهند یا نه، و آیا پلیس اجازه میدهد و یا آن ها زورشان میرسد که این چنین تجمعی را تحمیل کنند، ولی میخواهم بگویم که حتی لندن از سرایت لااقل اشکال

تاز جمهوری اسلامی همیشه لرزان است و اینکه انقلاب پشت پیچ بعدی است، برای بخش زیادی از اپوزیسیون ایران بیشتر روانشناسی امید به زنده بودن و امید به قائل بودن به فعالیت سیاسی است تا تعریف یک استراتژی یا تاکتیک دخالت گرانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی. امروز هم همین پدیده را میبینید. انقلاب در کشور های عربی ظاهراً دوباره امید را به آن‌ها برگردانده است. به جای اینکه یک تحلیل ایزکتیو ارائه دهند تنها شمع امید را روشن نگاه میدارند. خوش بینی به اینکه انقلاب یا سرنگونی (کدام انقلاب؟ کدام سرنگونی؟) پشت پیچ بعدی است را باد می‌زند.

به هر حال، ضمن اینکه تاکید میکنم که این انقلابات تاثیر مثبت بر فضای کل منطقه دارد و نسیم فرح بخشی بر فضای ارتجاعی حاکم بر خاورمیانه است، اما تعمیم مکانیکی تشابهات از نظر تئوریک نادرست و از نظر سیاسی روی دیگر سکه سیاست انتظار انقلاب موعود است که به احتمال زیاد سرش به سنگ می‌خورد و بعداً مجبور است درباره منتظر انقلاب پشت پیچ بعدی بشود. این روش کمی به تبیین تاکتیک و استراتژی درستی نمیکند.

**مصطفی اسد پور :** ولی اگر به دنیای اپوزیسیون، بخصوص اپوزیسیون چپ، برویم آنجا تأکید بر نقش انقلاب مصر و غیره خیلی شدید تر از اینها است. اینجا بعضاً دلخوری هم نشان می‌دهند. دلشان می‌خواهد که مردم تاثیر بیشتری بپذیرند. به چپ که نزدیکتر می‌شویم دستپاچگی ای را مشاهده میکنیم. اینها حتی آنقدر پیش رفتند که نمونه ای از نوع لیبی را در مقابل مردم ایران قرار میدهند و از آن حمایت میکنند. فکر نمی‌کنند که به هر حال شاید این یک موتور محرک شود که به مردم اعتماد به نفس بیشتری بدهد؟

**کوروش مدرسی :** اشاره کردم که آن تحلیل‌ها قوت قلب دادن به خود است. اما نتیجه‌گیری آن‌ها هم از جنس خود تحلیل است. من اگر به این نتیجه

دارند و همه دارند از دولت حقوق می‌گیرند. فکر میکنم ذوب آهن ایران، از نظر مساحت، از دبی بزرگتر باشد. دبی هم مثل شرکت ذوب آهن است. با این تفاوت که کارگران آنجا کار های دیگری میکنند. می‌خواهم بگویم نباید حساب اینها را با کشور هائی مثل مصر، تونس، لیبی، یمن یا عراق و سوریه مقایسه کرد.

اما به سؤال برگردیم، سؤال من این است که چرا توقع دارید که این انقلابات به ایران تسری پیدا کند ولی این توقع را در مورد ترکیه ندارید؟ وقتی یک توقع نسجیده را در مقابل خودتان قرار دهید، جواب سنجیده به عدم تحقق آن را ندارید آنوقت از متحقق نشدن آن احساس سرکوفت و شکست می‌کنید.

جامعه ایران اصلاً ساکت نبوده است. مبارزه برای حقوق دمکراتیک به اشکال گوناگون ادامه دارد، طبقه کارگر ایران درگیر مبارزات وسیعی است. اینکه این مبارزات به انقلاب یا بحران انقلابی تبدیل نمی‌شود موضوع دیگری است. اینکه چرا انقلابات در کشورهای عربی به ایران سرایت نمیکند به دلیل همان تفاوت هائی است که به آن اشاره کردم. از جمله بورژوازی و دولت اش در ایران به شدت با بورژوازی مصر فرق می‌کند. چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی تکامل یافته تر است.

می‌خواهم بگویم که دولت جمهوری اسلامی بسیار پیچیده تر از دولت مصر یا دولت سوریه است. بورژوازی ایران وسیع تر از سوریه یا حتی مصر است. بخش وسیع تری از جامعه را در بر میگیرد و به لحاظ سیاسی و اقتصادی بسیار بالغ تر است. امروز مشکل دولت جمهوری اسلامی با بخشی از بورژوازی ایران این شده که در پروسه خصوصی کردن ها بخش بزرگی از اقتصاد ایران در دست سرمایه خصوصی قرار گرفته است که بعضاً در دولت و حکومت آن طور که باید نمایندگی نمی‌شود، در نتیجه سهم بیشتری، متناسب با موقعیت اقتصادی اش، را از قدرت سیاسی می‌خواهد. این مبنای کشمکش از دوره رفسنجانی و خاتمی

نسیم فرح بخش انقلاب بر کل منطقه خواهد وزید. و واقعاً به آن باور دارم. اما باید در تصویر دامنه و نوع تاثیر آن انقلاب ها در کشور های مختلف به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن کشور برگشت. تعمیم ساده کمی نمی‌کند. آرزو را بجای واقعیت نشانند است. اگر بخواهیم علمی و از یک زاویه مارکسیستی به مساله نگاه کنیم باید علاوه بر شباهت ها، عدم تجانس ها و مکانیزم های جنبشی ویژه هر کشور را هم ببینیم. درست به همین دلایل است که انقلاب ۵۷ ایران به هیچ کشور عربی ای تسری پیدا نکرد. گرچه انقلاب ایران یکی از اولین انقلاب های بسیار گزارش شده در تمام دنیا بود، اولین انقلابی بود که میدیای جهانی در همه تلویزیون ها، گرچه با تأخیر ناشی از نبودن شبکه ماهواره ای، آن را پوشش میداند. همه از قهرمانی مردم ایران به هیجان آمدند، و بیش از همه در کشورهای عربی. اما این انقلاب به آن کشور ها تسری پیدا نکرد.

**مصطفی اسد پور :** هنوز جا دارد که علیرغم تفاوت هائی که شما به آن اشاره می‌کنید، تأثیری که نسیم فرح بخش انقلابات می‌توانستند بگذارند سوال بیشتری مطرح کنم. بخصوص که چرا در ایران اتفاقی نمی‌افتد؟ این ما را به مباحثات داغ سیاسی ایران نزدیک میکند. اجازه دهید از جمهوری اسلامی شروع کنم، جمهوری اسلامی هر گونه ارزیابی و چیز دیگری را پشت سر گذاشت، دستمزدها را کاهش داد، رجز می‌خواند، سرکوب های عظیم تر و وحشتناک تری انجام میدهد. این یک طنز تلخ شده. حتی به نظرم به یک سرکوفت شباهت پیدا کرده است. این چه دارونی است که به خورد مردم دادند؟ چگونه است که جمهوری اسلامی می‌تواند این کار را بکند در حالی که کشور بغل دستی دارد هزار دلار هزار دلار می‌بخشد برای اینکه دست اش را به کلاه اش بند کند.

برسم که ایران تحت تأثیر فضای انقلابی در کشورهای عربی در آستانه انقلاب است، آن وقت همین انقلابات در لیبی و مصر و تونس من را به این نتیجه میرساند که متشکل کردن طبقه کارگر احتیاج به کار اورژانس دارد. دامن زدن به حزب کمونیستی درون طبقه کارگر احتیاج به کار اورژانس دارد. این مخالف برداشت کلی چپ است که از سیاست، زندگی از این آکسیون تا آن آکسیون، و چهره سر حال گرفتن را میفهمد.

اگر یک پوپولیست نیستیم باید توجه کنیم که طبقه کارگر مصر و تونس و لیبی نا آماده وارد انقلاب شدند. بوجود آوردن شرایط انقلابی در کنترل من و شما نیست. آنچه در کنترل ماست درجه آمادگی، آگاهی و تشکل طبقه کارگر در زمان ورود به این انقلاب است. اگر طبقه کارگر ایران با درجه اتحاد و آگاهی کنونی وارد انقلاب ایران شود، که بورژوازی به شدت از مصر و سوریه و غیره خود آگاه تر و متشکل تر است، آنوقت در موقعیت بندتری از طبقه کارگر مصر و لیبی قرار میگیرد. این باید برای ما مشغله باشد. گفتم حتی اگر انقلاب را پشت پیچ بعدی ببینیم، از یک زاویه کارگری و مارکسیستی به نتیجه گیری ای متفاوت با کل چپ ایران میرسیم. به این نتیجه میرسیم که اوضاع اورژانس است. باید با همه ی قوا به سازماندهی طبقه کارگر، متشکل و متحد کردن آن برویم. امروز اورژانس است که کاری کنیم که فعالیت کمونیستی در دانشگاه ها بتواند دو بار سر بلند کند و نهالی که امروز زیر خاک پنهان است دوباره گل بدهد. انجام این کار ها اختصاص انرژی در همه ابعاد، سیاسی، تئوریک و عملی را میخواهد. کار صبورانه کمونیستی، افق، نقشه و دید می خواهد. در غیر این صورت از اینکه در ایران ممکن است انقلاب شود تنها به این نتیجه میرسیم که "حواسمان باشد". البته این توصیه حکیمانه ای است ولی عملاً ما را به این نتیجه میرسد که کار زیاد نمی خواهد بکنیم. کافی است منتظر باشیم انقلاب باشیم و "حواسمان باشد". آماده باشیم که با هوپما یا از طریق

مرز وارد شویم و رهبر انقلاب شویم. تجربه انقلاب در مصر و سایر کشورهای عربی نشان داد که این سیاست توهم است. ما نیاز به طبقه کارگر آگاه و متشکل داریم. روشن است که اگر همین امروز در ایران انقلاب شود همه یا بخشی از ما کفش و کلاه می کنیم به ایران بر می گردیم و سعی میکنیم که بهترین شرایط را برای انقلاب کارگری فراهم کنیم. اما سرمایه گذاشتن روی این سیاست استراتژی کمونیسم دخالت گر نیست. منتظر بردن

لاتاری ماندن است. بورژوازی در دنیای ما، به طبقه کارگر ایران و به کمونیستها دارد نشان می دهد که امروز بیش از همیشه سازمان یابی و حزب کمونیستی طبقه کارگر یک پدیده اورژانس است. انقلاب کارگری به این گره خورده و اگر انقلاب در ایران ممکن است، که ممکن است، آن وقت سوال این است که طبقه کارگر چگونه وارد این انقلاب می شود؟ کمونیست ها کجا قرار دارند؟ در بحث حزب کمونیستی طبقه کارگر سعی کردم که به یک درجه ای موانع جنبشی این فعالیت را در ذهنیت چپ باز کنم.

اما در هر حال، در رابطه با بحث امروز، نکته من این است که هرچه بیشتر معتقد باشیم که این موج به ایران سرایت میکند، بیشتر باید معتقد باشیم که حزب کمونیستی و سازمان دادن طبقه کارگر برای هر حزب کمونیستی از نان شب واجب تر است. اینکه عده ای فکر میکنند باید مثل لیبی با کمک غرب رژیم ایران را سرنگون کرد، صرف نظر از مضمون بشدت راست روانه و ارتجاعی آن، به سرانجام نمی رسد. طبقات و جنبش های طبقاتی در ایران متفاوت اند. بورژوازی پرو غرب ایران این سیاست را در زمان بوش امتحان کرد نشد. اما برای خیلی ها این روش زنده ماندن و مربوط ماندن به سیاست در ایران است. شغل شان در سی سال زندگی در تبعید همین بوده. حرف پرت پشت حرف پرت زدن و منشاء هیچ اثر مثبتی در جامعه نشدن.

این واقعیت بسیار تلخ و غم انگیزی است. اما کسی می تواند آن را تغییر دهد

که واقعیت را ببیند تا بتواند برای آن راهی پیشنهاد کند.

به هر صورت، فکر میکنم که به هر درجه ای که نسیم انقلاب در کشورهای عربی به جامعه ایران بوزد به همان درجه باید به کمونیست های ایران و به طبقه کارگر ایران نشان دهد که دیر است. طبقه ما نباید به این شکل وارد انقلاب ایران شود. احتیاج مبرم به تشکل و آگاهی در طبقه کارگر داریم، احتیاج داریم دست فعالین کمونیست طبقه کارگر را در دست هم قرار دهیم، احتیاج داریم صف طبقه کارگر را به زیر یک فعالیت کمونیستی متشکل کنیم.

نصیحت در مورد اینکه هوشیار باشیم با مواظب باشیم سخنان حکیمانه ای هستند. اگر بالاخره نتوانیم این مواظب باشیم، آماده و هوشیار باشیم ما را به یک افق و چشم انداز و یک نقش عملی برای جامعه و برای طبقه کارگر ترجمه کنیم، آنوقت حرف حکیمانه باقی میماند. حرف خوبی است ولی نصیحت است.

**مصطفی اسد پور : کورش مدرسی اجازه بدهید من اینجا این سوال را مطرح کنم که اگر شما از زاویه یک کارگر نگاه کنید، می تواند این سوال را پیش پای شما بگذارد که فرصت های سیاسی و تاریخی هم در مبارزه برای رسیدن به هدف اهمیت دارد. شما چگونه توضیح میدهید که در دنیای که می تواند تلاطم های سیاسی بزرگی اتفاق بیفتد متشکل کردن کارگران در کارخانه، دست در دست هم گذاشتن برای دستمزدها و برای تشکل، چه سر پلی با آن تعجیلی که می خواهد جمهوری اسلامی را از بنیاد براندازد و انقلابی که شما می خواهید را سازمان بدهد دارد ؟**

**کورش مدرسی :** ببینید باز هم تأکید میکنم انقلاب را من و شما شکل نمی دهیم. انقلاب با اراده کسی یا حزبی شکل نمی گیرد. انقلاب مانند آتش فشان است و منفجر می شود. سوال این است که وقتی انفجار صورت میگیرد شما آماده هستید یا نه ؟ سوال این است که آیا باید منتظر بود که لاتاری مان ببرد؟

امروز کسی نمی تواند فراخوان بدهد برویم در میدان آزادی جمع شویم و چادر بزنیم. در شرایط امروز ایران این تاکتیک نمی گیرد. سرکوب می شود. می خواهم بگویم که پدیده انقلاب در کشور های عربی اینگونه شکل نگرفت که عده ای روی یوتیوب یا فیس بوک گفتند برویم میدان تحریر جمع بشویم اعتراض بکنیم. این تصویر از اتفاقات خاورمیانه بسیار سطحی است.

شکل گیری انقلاب دست من و شما نیست. آن چیزی که دست من و شما است این است که آیا وقتی طبل انقلاب به صدا در می آید طبقه کارگر آماده است رهبری آن را به دست بگیرد یا نه؟ به چه درجه ای آماده است؟ این باید سوال باشد. این میتواند تعجیل را متحقق کند. سیاست کمونیستی با بی قراری خرده بورژوازی متفاوت است.

چگونه می شود امروز کارگر را از سر کار بیرون آورد و در میدان آزادی تهران جمع کرد تا چادر بزند ؟ می خواهم بگویم باید فرق بین شرایط انقلابی و شرایط غیر انقلابی را متوجه بود. مارکسیسم این را به ما درس میدهد و هنر یک کمونیست و هنر یک فعال کمونیست درون طبقه کارگر این است که تفاوت این دو شرایط را بفهمد و تضمین کند که با صد در آمدن طبل انقلاب طبقه کارگر با آمادگی هر چه بیشتر وارد آن بحران انقلابی شود.

بحث بر سر این است که وقتی آتش فشان انقلاب شروع شد طبقه کارگر چه قدرتی دارد، چقدر آگاهی و تشکل دارد، دور چه کسی جمع میشود، از چه کسانی حرف شنوی دارد و به چه چیزهایی سمپاتی دارد؟ در غیر این صورت طبقه کارگر مثل انقلاب ۵۷ ایران گنج وارد انقلاب میشود. آنوقت درست مثل انقلاب ۵۷ نخواهد توانست کنترل آن را بدست بگیرند. حتی وقتی شیر نفت دست اش بود آن قدرت فائده را نداشت. سوال این است که آیا می خواهیم دوباره مانند انقلاب ۵۷ وارد انقلاب آینده ایران شویم؟ اگر جواب منفی است، که به نظر من باید باشد، نه تنها نباید مثل انقلاب ۵۷ بلکه نباید مثل انقلاب مصر و لیبی و تونس وارد انقلاب آتی ایران شویم، آنوقت جواب این است که باید جنبید و کار اورژانسی برای متحد کردن و متشکل کردن و تحزب کمونیستی بخشیدن به طبقه کارگر را انجام داد.

ایران یکی از مستعد ترین جوامع دنیا برای انقلاب کارگری است. چنین انقلابی در پاکستان بسیار سخت است اما در ایران اصلاً سخت نیست. تجربه کار چندین ساله حزب حکمتیست، در بعد محدودی، نشان داد که چگونه فعالیت کمونیستی صبورانه و بدور از سنت آکسیونی چپ، میتواند به سرعت محصول بدهد، به سرعت می گیرد، می تواند ارتجاع را کنار بزند. این کار نیازمند آن است که افق، نقشه، سازمان، و فعالین آن را داشته باشیم. شاید مهمتر اینکه بدانیم این پدیده داخل کشوری است امری که در تناقض با غریزه و عادت جنبشی چپ ساکن در خارج کشور قرار میگیرد.